

تئاتنا

سال دوم - شماره پنجاه و هفتم - ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ - بها ۲۰ ریال

تصویر گیلان، و تصویر در گیلان.



ششصد و پنجاه و یکمین شماره

محصول خالص چای اول بهاره آسام هندیوستان



شهرزاد قرمز ممتازترین چای بهاره هندیوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندیوستان در فصل بهار بدست میآید و حتی در خود هندیوستان با سانی در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پسندشان را تاکنون هیچ نوع چای خارجی افتخار نکرده است شهرزاد قرمز را بعنوان بهترین چای خارجی تحسین خواهند نمود.

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت - ۱۷ ربیع الاول - مصادف با میلاد مسعود حضرت محمد بن عبدالله (ص) پیغمبر اسلام و ولادت امام جعفر صادق (ع) است. مجله «تماشا» این روز بزرگ را بعموم مسلمانان جهان پویزه به هموطنان گرمی تبریک میگوید.

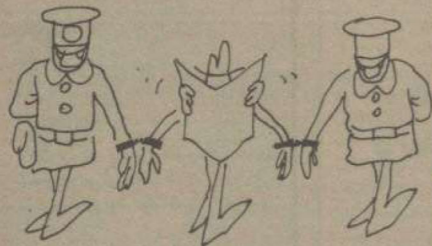
● هشتم اردیبهشت سالگرد آغاز کار تلویزیون گیلان و مازندران - مرکز رشت است. باین مناسبت در این شماره روی جلد و روی مجله داخلی و همچنین صفحاتی چند به فعالیتها و برنامههای این مرکز تلویزیونی و نظریات مردم در این باره اختصاص یافته است. با سلاطین درود به مردم گیلان و مازندران و آرزوی موفقیت برای کارکنان رادیو تلویزیون در گیلان و مازندران.

● در این شماره دو تن دیگر از پرندگان مسابقه «برنامه من در تلویزیون» را بشما معرفی می کنیم . این مسابقه سخت مورد توجه خوانندگان مجله و تماشاگران تلویزیون قرار گرفته است و امید بسیار هست که اجرای طرحها و پیشنهادهای جالب و قابل اجرای خوانندگان منشاء تحولی در برنامههای تلویزیون شود.

● ایندیرا گاندی نخستوزیر هند در مصاحبه ای با اورینتال لاجی نویسنده روزنامه نگار مشهور ایتالیایی درباره عقاید سیاسی و زندگی خود و مسائل جهان سخن گفته است. ترجمه نخستین بخش این مصاحبه خواندنی در این شماره چاپ شده است و بخش دوم را در شماره آینده خواهید خواند.

● تلویزیون در دهسال گذشته پرزندگی مردم کشورهای پیشرفته جهان، روابط اجتماعی و عادات و عقاید آنان چه اثراتی نهاده است؟ تلویزیون پرستی خولی است مردم خوار و یکسان کننده سلیقهها و عامل آسان پسندی، یا بزرگترین وسیله اشاعه دانستیها و بیدار کننده وجدانهاست؟ در مقاله عمیق «تلویزیون در دهسال» که بر جهان گذشته» مسایل بسیاری در این زمینه مورد بررسی قرار گرفته است.

آقای تماشا



بهار در گیلان
اسلاید رنگی از: سیفالملوک
روی جلد:

تماشنا ۵۷

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا فلسفی ● زیر نظر: ایرج گرمین ● طرح و تنظیم: گروه افک تماشا زیر نظر قباد شو

● دفتر مجله: خیابان تلویزیون - ساختمان تولید تلویزیون ● چاپ: چاپخانه بیست و پنجم شهر یور ● شماره تماس: ۲۳۰۰۰۰۰۰ ● آگهیها: دفتر مجله تماشا ● شماره تماس: ۲۳۰۰۰۰۰۰ ● (شرکت سهامی افست)

حق اشتراك: يكساله ۹۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

در این شماره:

- دنیا از چشم تماشا زنجیر
- گزارش و بررسی
- ایندیرا گاندی صحت میکند (قسمت اول)
- اندیشههای بزرگ یك خیالپرداز كوچك
- کمونیسم در خاور مساله عربی
- یونان سرهنگها استوار بر پای ایستاده است
- ورزش: مهار کردن نقش اساسی ملی پوشان ما...

تلویزیون و ارتباط جمعی

- از بندر پهلوی تا بندر شاه زیر پوشش اسواچ تلویزیونی...
- مسافه برنامه من در تلویزیون
- بانی اثر آغاز کار رادیو ایران در ۳۴ سال پیش
- تلویزیون در خانواده و جامعه نو
- گوشههایی از تاریخ وسایل ارتباط جمعی
- تلویزیون در دوره ده ساله ای که بر دنیا گذشت

تاریخ و تمدن

- سرگذشت انسان
- سند خاطرات - آندره مالرو

هنر و ادبیات

- شعر امروز دنیا: زیگنوب - هریت
- عشق در هنر
- سوزننسیس سکوت را می شنکند
- زندگی و روزهای هنری میسر

داستان

- تعمد - از دن کامیلو
- چلین - از آلبر تو هو و او یا
- خون بر شل سرح (باورق) پلیسی

سینما

- نظری کوتاه بر نخستین جشنواره جهانی فیلم تهران
- حرف جین لاند
- مکتب، محصول مشترک پلی-پولی-پولانسکی
- نقد فیلمهای: بلاتن - شمشیرهای مرگ - گلوت برند و بار

تئاتر

- در جهان تئاتر
- آگهی ازدواج
- از کارل فالسین

کتاب

- نقد کتابهای: یك ساعت از ۲۴ ساعت - ۲۴ ساعت - ۲۴ ساعت - ۲۴ ساعت

تماشای نوجوانان

گوناگون

- جدول کلمات متقاطع
- میان پرده
- از چهار گوشه جهان
- و از این حرفها...

دنيا

از چشم تماشا

زنجير

دنيا فراموش کرده است که نام ژاپن روزی در بورس مطبوعات غرب بود، روزنامه‌های غرب به ژاپن می‌نواختند و می‌نوشتند که مردم ژاپن پربرهبرشان سجده می‌برند و در قرن بیستم در تارو پود سنت‌های دست و پاگیر خود از حرکت مانده‌اند.

قدرتهای غرب بعد از جنگ دوم جهانی قصد داشتند که در خاور دور برای همیشه خود را از مساوچه با قدرتی بنام ژاپن نجات دهند و این آرژو در صورتی به امید و عمل می‌پیوست که ژاپن بی‌قدرت شود، لذا روزنامه‌های غربی در آن روزها به ژاپن فراوان می‌نواختند، از نارسائیا در این کشور سخن می‌گفتند و کمترین تحرك و تظاهرات را به آشفتگی تعبیر میکردند و کوشش داشتند تا هرچه مربوط به ملیت یکپارچه ژاپن است متزلزل و بی‌اعتبار شود و مردم باورهای خود را از دست بدهند.

دنیای کمونیسم، مرگ ژاپن را در جنگل قدرتهای غربی با اشتیاق منتظر بود تا در آبسپای آسیائی اقیانوس کبیر، بی‌معارض، سرزمین-های ناتوان را یکی بعد از دیگری به امپراطوری خود پیوند دهد؛ غرب در مدتی کوتاه این حقیقت را دریافت و دانست که در برابر هجوم امپریالیسم شرق فرزند می‌تواند پایگاه باشد، اما فقط پایگاه نظامی، حال آنکه در جهان امروز پایگاههای ملی و آزاد می‌توانند در برابر امپریالیسم شرق بایستند یا این خصوصیت که روابط عادلانه غرب را می‌پذیرند اما در برابر تجاوز امپریالیسم غرب نیز مقاوم و معارض‌اند....

ملت ژاپن با تکیه به فرهنگ ریشه‌دار و ثروتند خود همبسته و متحد پیش رفت؛ نه از تحریکات روزنامه‌های غرب برآشفت و نه از تبلیغات منفی امپریالیسم شرق.... و سرانجام همانها که روزگاری ژاپن را از طریق دستگاههای تبلیغات خود می‌کوبیدند امروز حتی از اخبار خود وسیله رادیو - تلویزیون ساختن ژاپن آگاه میشوند!!

و در آبسپای اقیانوس کبیر آزادی یعنی رونق زندگی معو نشد.... مسافراتی که از سراسر جهان با هوایما به‌خاور دور می‌روند از خلیج تونکن تا شمالی‌ترین سواحل آسیائی اقیانوس آرام بی‌تردید ژاپن را انتخاب خواهند کرد مگر آنکه برای دیدار دنیای خاموش دلیستکی خاص داشته باشند.

در خاور میانه که نیروهای متحد استعمار از راه خلق حادله و تحریک و تبلیغ در راه همبستگی و رشد اقتصادی ملت‌ها سنگ تفرقه می-اندازند تا کشوری نیرومند در برابر نداشته باشند بناگزی تکرار تجربه اقیانوس آرام را در این منطقه نازارم در پیش خواهند داشت، اما، روشن نیست که سرزمین‌هایی مثل عراق همیشه قابل ترمیم باشند و مردمش بتوانند خود را از زنجیر اسارت استعمار نجات دهند....

و آیا برای آنکس که در زنجیر است مهم است که زنجیر ساخت کدام کارخانه باشد؟

روزگاری که کمونیسم سوی‌مشک میداد برنجبران جهان میگفت که در انقلابهای خونین جز زنجیر اسارت چیزی از دست نخواهند داد؛ آیا امروز می‌تواند به ملت‌های اسیر وعده دهد که جز تغییر مارک و گاهی افزایش تعداد مارک‌های زنجیر زحمتی افزون نخواهند داشت؟

جعفریان

تاما



برنامه من در تلویزیون تماشا

دومین گروه برندگان مسابقه تماشا

همچنانکه در شماره گذشته اطلاع داده بودیم، هیأت داوران مسابقه «برنامه من در تلویزیون» از این هفته ضمن تشکیل جلسه‌ای طولانی، پاسخ-های رسیده به مسابقه را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد و از میان صد‌ها نامه‌ای که برای این مسابقه رسیده بود، بار دیگر دو برنامه را شایسته دریافت جایزه ده هزار ریالی دانست. این دو یکی برنامه «دانشگاه و مدرسه» از آقای محمد رضا نوری دلونی بود و دیگری «ماجرای علی قلی خان» از آقای محمد شب زنده‌دار.

تذکر این نکته لازم است این دو برنامه در زمینه‌های طرح‌ریزی شده است که تعداد دیگری از شرکت‌کنندگان در مسابقه به زمینه‌آنها توجه داشته‌اند اما به دو دلیل این دو برنامه مصلا شده‌اند: یکی تقدم رسیدن نامه به‌دقت مجله و دیگری پخته بودن فکر و کامل بودن برنامه از نظر شرایط مسابقه.

بنابراین توجه داشته باشید که چنانچه اشتیاق بردن جایزه را دارید بایستی در درجه اول، برنامه خود را زودتر بفرستید و در درجه دوم، همچنانکه بارها در این صفحه نوشته‌ایم، دقت کنید که نامه شما کامل باشد و کلیه شرایط مسابقه در آن رعایت شده باشد.

برنده‌های دیگر!

هیأت داوران در زمانی که بررسی خود را برای معرفی برندگان مسابقه انجام می‌داد متوجه این نکته شد که تعدادی از برنامه‌های پیشنهادی اگرچه نمی‌تواند برنده باشد، اما از نظر فکروایده دارای ارزشهایی است که

اسکناس. این برنامه نیز بدان جهت جایزه ده‌هزار ریالی را نبرد که تنها يك ایده خوب بود و طرز اجرا داستان کلی سریال را نداشت.

برنامه‌های خوبی که جایزه نبرد

گروهی از خوانندگان شهرستانی برنامه‌هایی پیشنهاد کرده بودند که هیأت داوران آنها را برنده جایزه معرفی نکرد، اما برای استفاده از فکر این دوستان، عین برنامه‌هایشان به مراکز تلویزیونی محل ارسال گردید تا با استفاده از فکر، و شاید همکاری عملی آنان این برنامه‌ها در تلویزیون محل مورد استفاده قرار گیرد. در رأس این برنامه‌ها برنامه «آقای همایون حسامی از آبدان بود که «چل تیکه» نام داشت و گلچینی بود از خیرها و مطالب پراکنده همراه با موزیک. برنامه ایشان، که متن يك برنامه نیم‌ساعته را هم پیوست داشت، به‌راحتی می‌توانست در مرکز تلویزیون خوزستان اجرا شود. دیگر برنامه «اشاره» بود از خانم پان‌ته‌آ پائانی (کرمانشاه) که به مرکز تلویزیون کرمانشاه فرستاده شد. برنامه «جوانان و اختراعات جدید» نیز جالب بود و به قسمت تولید تلویزیون ملی ایران ارسال گردید.

برخی از برنامه‌ها نیز در حد خود جالب بودند، اما نمی‌توانستند يك برنامه مستقل به حساب آیند. از میان این‌گونه برنامه‌ها می‌توانیم «مسافر هفته» از آقای عبدالوهاب الفلیج (بحرین) را مثال بزنیم که موضوع آن مباحثه با مسافران مهمی است که طی هفته به ایران وارد می‌شوند. فکر جالب است اما نمی‌تواند نیم ساعت برنامه باشد، بلکه جزئی از برنامه خیرها و گزارش‌ها به حساب می‌آید. این برنامه نیز به قسمت تولید فرستاده شد. سناریو جالب آقای توزج از ادراد تحت عنوان «فضای بی‌زمان» به قسمت تولید ارسال گردید. در صورتی که این طرحها بصورت برنامه تلویزیونی درآید حقوق مؤلف برای ارائه‌دهندگان آن محفوظ خواهد بود.

خانواده

۱- آقای غلامعلی بزرگمنش به خاطر برنامه «در تلاش معاش» که موضوع آن آشنائی با مشاغل و حرفه‌های گوناگونی است که مردم با انجام آنها زندگی می‌کنند. این برنامه چنانچه شکلی دقیق و کامل می‌داشت می‌توانست جایزه‌ای بزرگتر بگیرد. علاوه بر این، جای آن را ندارد که يك برنامه مستقل نیم ساعته را در هفته پر کند.

۲- آقای علی خاقانی به خاطر برنامه «ژئودینامیک اسکانس» که مجموعه‌ایست پی در پی از مسیر يك

این برنامه سریالی است اجتماعی و سرگرم‌کننده که داستان آن بر محور زندگی خانوادگی می‌چرخد. خانواده‌ای مرکب از ۶ نفر:

۱- علیقلی خان: ۵۰ ساله پدر، با افکار قدیمی. معلم. با سابقه ۳۰ سال خدمت که فقط در فکر ترفیع است و قرار است بزودی مدیر مدرسه شود.

۲- تاجماه: ۴۱ ساله، مادر. خانه‌دار، دوستدار داستانهای شب رادیو. همواره در چهار دیواری خانه است و اگر فراغتی باشد به وراجسی با زنان همسایه می‌گذرانند.

۳- حسین: ۲۲ ساله، پسر بزرگ، دانشجوی طب. دوستدار پول و تفریح و زندگی مرفه و اگر طب را برای تحصیل برگزیده نه برای خدمت به اجتماع. بلکه برای کسب درآمد بیشتر است.

۴- علی: ۱۸ ساله، پسر کوچک. محصل رشته ادبی. دوستدار شعر و شاعری. احساساتی، لاغر، ضعیف، بی توجه به تجملات و مطالب بیهود اجتماع.

۵- معصومه: ۱۷ ساله، تنه‌با دختر خانواده. چاق و تپل، ۶ کلاس درس خوانده و فعلا محصل خیاطی. عاشق خواننده‌های رادیو و ترانه و تصنیف. لوند، بی بند و بار. ایدالش داشتن خانه مستقل و شوهر است.

۶- بتول خانم: حدود ۹۰ سال، مادر علیقلی خان. غرغرو و خل وضع. در روزگار جوانی مرفه و سرشناس بود و روزگار او را محتاج پسرش کرده. دو پسر دیگر هم دارد که او رافراموش کرده‌اند. با حسرت از گذشته یاد می‌کند و از امروز متأسف است.

در هر قسمت داستان ماجرائی برای یکی از افراد خانه رخ می‌دهد که همه در آن نقشی دارند ولی وی محور اصلی است. داستان بیش از هر چیز به اختلافات فکری خانواده‌ها و تضاد میان نسل‌ها اختصاص دارد. شن‌انسان با شن نوع طرز تفکر اجپارادر معیطی واحد گرد آمده‌اند.

شرایط مسابقه

شرایط شرکت در مسابقه‌ها یار دیگر یادآور می‌شویم و از همه علاقمندان انتظار داریم که قبل از نوشتن نامه برای مابین نکات توجه کنند.

شما می‌خواهید برنامه‌ای در تلویزیون داشته باشید؟ بسیار خوب، طرح برنامه خود را بنویسید و برای ما بفرستید. طرح برنامه شما وقتی کامل است که باین پرسش‌ها جواب کافی بدهد:

۱- نام و موضوع برنامه شما چیست؟

۲- در برنامه شما چه مسائلی مطرح میشود؟

۳- هدف برنامه شما چیست؟

۴- چرا فکر میکنید برنامه شما جالب و تماشائی خواهد بود؟ کدام طبقه از مردم برنامه شما را خواهند پسندید؟ چرا؟

۵- نحوه اجرای برنامه شما چیست؟ آیا مجموعه داستانی پی‌درپی است؟ چند هفته طول میکشد؟ مجله تلویزیونی است؟ شامل چه قسمتهایی

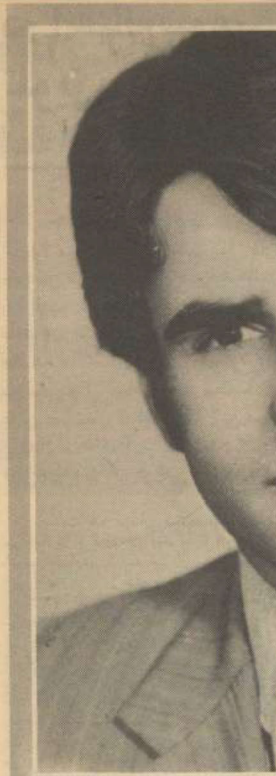


دانشگاه و مدرسه

برنامه پیشنهادی آقای محمد رضا نوری دلونی برنده جایزه ده هزار ریالی فروردین ماه

دانش‌آموزان دبیرستان‌ها غالباً تا هنگامی که دبلم می‌گیرند، نمی‌دانند که چگونه باید به دانشگاه راه یافت؟ ویژگی‌های دانشگاه چیست؟ رشته‌های عالی چندتاست؟ کدام‌هاست؟ چه رشته‌ای برای آنها مناسب است؟ کدام رشته بیشتر مورد علاقه آنها خواهد بود؟ آینده رشته‌های مختلف تحصیلات عالی چگونه است؟ ورودیه رشته مربوطه چیست؟ سزایای اجتماعی رشته‌های گوناگون کدام است؟... و صد‌ها سؤال دیگر که غالباً تا پایان دوره متوسطه. ذهن آنان نمی‌رسد و اگر علاقه‌ای به رشته خاصی دارند به علت آنست که

است؟ بحث و گفتگو یا مسابقه است؟ شرکت‌کنندگان چه کسانی هستند؟ برنامه شما به چه وسایلی نیاز دارد؟ در دکور اجرا میشود یا در فضای باز؟ ضبط مغناطیسی میشود یا فیلمبرداری یا زنده یعنی مستقیم پخش خواهد شد؟



تاما

از بندر پهلوئی تندر شاه زیر پوشش امواج تلویزیون گیلان و مازندران

از: نادعلی همدانی عکس‌ها از: علیرضا اوشی

جمعه ۸ اردیبهشت ماه - زادروز والا حضرت علیرضا پهلوئی سومین فرزند گرامی شاهنشاه آریانه و علیاحضرت شهبانو - سالروز نمایش تلویزیون گیلان و مازندران است و این مرکز با به سومین سال حیات خود میگذارد. باین مناسبت گزارشی از این مرکز و فعالیت‌های آن تهیه شده که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد.

ساعت ۱۸ میدان شهباد را پشت سر می‌گذاریم و لحظه‌ای بعد وارد اتوبان می‌شویم. سواری گریه غیر از من چهارمسافر دیگر هم دارد. بزودی صحبت‌ها گل می‌اندازد و کلی به اطلاعات عمومی من می‌افزاید. مثلا می‌فهم که قیمت پلاک تاکسی در رشت ۴۵ هزار تومان است که تقریباً سه برابر تهران می‌شود. در رشت نرخ تاکسی ۵ ریال است و چندی پیش که این نرخ را به ۱۰ ریال افزایش دادند رانندگان تاکسی شدت اعتراض کردند و نپذیرفتند.

این برای من عجیب است ولی دیگر مسافران آنرا خیلی عادی تلقی می‌کنند و هیچکدام دلیلی را نمی‌پرسند. منم از پرسش صرف نظر می‌کنم؛ حوصله‌اش را ندارم.

ساعت ۲۰ رادیو شروع به پخش خبر می‌کند. همه ساکت می‌شوند و گوش می‌دهند. در پایان اخبار، اطلاعیه هواشناسی؛ هوای شهرهای شمال آبرو و توام با بارندگی است. از اینکه فراموش کرده‌ام چتر بردارم دلخور می‌شوم.

نیم ساعت توقف برای شام و بعد یکسره تا رشت... مسافرها بیکی می‌زنند، تنها من و راننده به‌جاده زل زده‌ام. من‌وی اتومبیل خواب نمی‌گیرد مگر اینکه پشت فرمان باشم!

ساعت ۲۲/۴۵، در رشت از اتومبیل پیاده می‌شویم. به آسمان نگاه می‌کنیم. یک تکه ابر در آسمان دیده نمی‌شود، ستاره‌ها می‌درخشند. خنده‌ام می‌گیرد. بطرف دیگر مسافران برمی‌گردم، بروی هم لبخند می‌زنیم و هر کدام به‌راه خود می‌رویم.

ساعت ۹ صبح از هتل خارج می‌شوم تا با تاکسی خودم در به‌تلویزیون برسانم. تاکسی زیاد است اما همه پر... البته بر بودن مانع از گرفتن مسافر تازه نیست! بعد از نیم ساعت معطلی، با پرداخت دو برابر نرخ عادی سواری تاکسی می‌شوم که چهار مسافر دیگر نیز دارد و اینجاست که به‌راز «آرزای فروشی» رانندگان تاکسی در رشت بی می‌روم. «آرزای بی‌مقررات» بهتر و باصرفه‌تر از «گران و با مقررات» است!

اگر نرخ تاکسی در رشت ده ریال بود، خوانم‌خواه از قیافه «اتوبوس کوچولو» درمی‌آید و این به‌صرفه رانندگان تاکسی نیست.

در مرکز رادیو تلویزیون رشت، مسئول اطلاعات و اخبار این مرکز از من استقبال می‌کند. پیمان که برای رسیدگی به امور رادیویی گرگان و مازندران رفته هنوز برگشته است، کیوان جلایی مسئول تولید و پخش مرکز و قاسمی مدیر امور عمومی

آنجا نیز به‌گرگان رفته‌اند. یک واحد بسیار در محوطه مرکز توجه را جلب می‌کند. راننده واحد می‌گوید: - آقای پیمان و آقای علایی رفته‌اند مقدمات ضبط یک برنامه محلی را در گرگان آماده کنند. وقتی برگردند واحد سیار را برای ضبط برنامه به‌گرگان خواهیم برد.

گشتی در ساختمان تلویزیون رشت می‌زنم. همه چیز مرتب و منظم است. یک استودیوی پخش با دو دوربین، دو دستگاه ضبط‌توار مغناطیسی، دو دستگاه نمایش فیلم، یک میز تدوین، لاپراتوار فیلم و عکاسی - تعمیرگاه - رستوران - کارگاه دکور - اتاق گرم و اتاقهای متعدد قسمت اداری... تکران مسأله عکس هستن چون عکاس همراه نیارده‌ام اما علیرضا زاوشی، مسئول لاپراتوار و عکاس مرکز نگرانی مرا رفع می‌کند:

- از برنامه‌ها عکس‌هایی دارم، هر عکسی هم لازم داشته باشی میگیرم. قرار و مدارمان را می‌گذاریم و خیالم راحت می‌شود. در همه جا چهره‌های آشنای به‌چشم می‌خورند. بچه‌هایی که از تهران آمده‌اند. اما عده زیادی هم برایم ناشناس هستند. اینها کارمندان محلی مرکز هستند که تعدادشان خیلی بیشتر از کسانی است که از تهران منتقل شده‌اند.

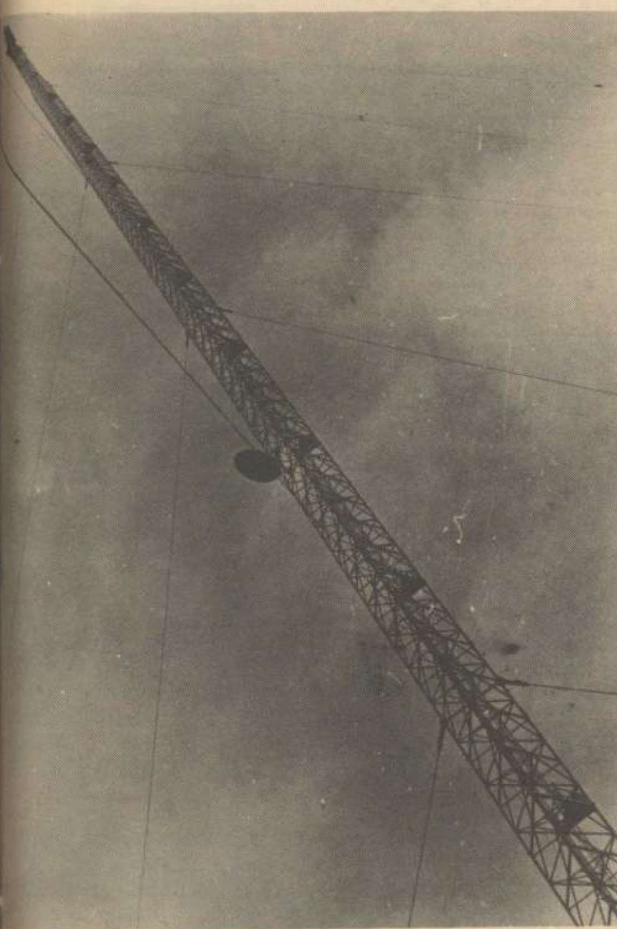
مستوفی توضیح می‌دهد: این مرکز ۹۲ نفر کارمند دارد که فقط ۱۵ نفر آن از تهران آمده‌اند.

یکی از بچه‌ها می‌رسد: - کی رسیدی؟ - دیشب. - پس شب را کجا بودی؟ - هتل.

- چرا نیامدی باشگاه تلویزیون؟ - توضیح می‌دهد که تلویزیون رشت برای کارکنان خود باشگاهی درست کرده که شام و ناهارشان را در آنجا می‌خورند و کارمندان مجرد انتقالی از تهران هم در آنجا باشگاه می‌خوانند. اتاقی هم برای میهمانان آماده شده‌است؛ برای پذیرایی از همکارانی که از تهران برای مأموریت می‌آیند.

در این موقع یکی از کارکنان محلی تلویزیون رشت وارد میشود: علی‌اکبر مرادیان سرپرست باشگاههای روستایی تلویزیون گیلان و مازندران... درباره این باشگاهها می‌پرسم، می‌گوید:

- ما تاکنون سیزده باشگاه روستایی تشکیل داده‌ایم. ۴ باشگاه در روستاهای واقع در مسیر رشت - پهلوئی، ۷ باشگاه در روستاهای مسیر گیلان - مازندران و دو باشگاه در روستاهای طرف فومنات. در سابق ما همین‌جا برنامه‌های آموزشی روستایی تهیه می‌کردیم اما از وقتی که برنامه‌های شبکه سراسری را می‌گیریم، برنامه‌های آموزشی روستایی تهران را مستقیماً پخش می‌کنیم. باشگاههای روستایی در هفته دو روز، روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه باز می‌شود و کشاورزان به‌تماشای برنامه می‌نشینند. در روستاهایی که باشگاه دایر نشده مریانی هم داریم که در موقع پخش برنامه آموزشی روستایی در باشگاه حضور می‌یابند و به پرسشهای کشاورزان جواب می‌دهند یا سوالاتی آنها را می‌نویسند و در اختیار ما می‌گذارند. سابق، ما در برنامه‌هایی که در محل تهیه میشد باین سوالات جواب میدادیم اما حالا آنها را به‌تهران میفرستیم



مردم رشت از اینکه تماشاگر برنامه‌های شبکه سراسری تلویزیونی هستند ابراز خوشحالی می‌کنند

دیران دبیرستانهای رشت رشته‌های مختلف ریاضیات و علوم را برای کلاسهای ۵ و ۶ دبیرستان تدریس میکنند. این برنامه مورد توجه همه مردم گیلان و مازندران است چون کمبود دبیران و جبران و به‌دانش آموزان کمک مؤثری میکند. بهمین دلیل، وقتی این برنامه برای مدتی قطع شد همه اعتراض کردند و خواستار پخش مجدد آن شدند.

در استودیوی پخش با خانمها روح- انگری امیرحسینی (جوادی) و میتو نجفی گویندگان تلویزیون گیلان و مازندران آشنا می‌شوم و بعد در قسمت اخبار پای صحبت پرویز جوادی گوینده اخبار و تهیه کننده برنامه «از دیدگاه شما» می‌نشینم. ساعت ۱۸ با یکسبب غمزه‌پریه آنگکار می‌شویم. (درباره این قریه و قهوه‌خانه‌های آن در شماره آینده حرف خواهیم زد).

روز بعد، کیوان علایی و قاسمی برمی‌گردند ولی هنوز آقای پیمان برگشته است. کیوان راضی به‌نظر نمی‌رسد. می‌گوید: فکر میکنم مردم سهریان رشت با سن رو - درباریستی میکنند و تعارف، چون خود میدانیم که در برنامه‌های تلویزیون نقاسی هم وجود دارد.

سر تکان می‌دهد و می‌گوید: - منتفی شد. چیز قابل توجهی نداشتند. **نظرات مردم**

حس پیمان بر میگردد اما خسته‌تر از آنست که بتوانیم به‌صحت بنشینیم. قرار گفتگو را برای صبح فردا می‌گذاریم و من تصمیم می‌گیرم که گردش در شهر بکنم و با چند نفر درباره تلویزیون و برنامه‌هایش حرف بزنم.

از راننده تاکسی شروع می‌کنم، می‌گوید: - حالا که برنامه‌ها مستقیماً از تهران پخش میشود خیلی خوب شده مخصوصاً مسابقه‌های فوتبال که بسیار جالب است. سابقاً خیلی‌ها بخاطر تماشای این مسابقه‌ها تهران می‌رفتند اما حالا کارشان راحت شده، می‌نشینند و از تلویزیون تماشا میکنند.

می‌پرسم: از کدام برنامه‌های تلویزیون بیشتر خوشش می‌آید؟ - والله، بچه‌ها از فیلمهای تلویزیون مثل پیتون پلیس و چارلی خوششان می‌آید. ما بیشتر از فوتبال خوششان می‌آید. یک فروشنده تلویزیون در میدان آریامهر می‌گوید:

- می‌توانم بگویم بعد از دو سال که از تأسیس تلویزیون رشت می‌گذرد نه تنها علاقه مردم به تلویزیون کم نشده بلکه بیشتر هم شده. ما هنوز هم روزی چند دستگاه تلویزیون می‌فروشیم. در سال اول فقط مردم شهر بیشتر تلویزیون بودند اما حالا از روستاها و دهات هم برای خرید تلویزیون به‌ما مراجعه می‌کنند. می‌خندد و ادامه می‌دهد:

- خلاصه، هر کی دستش بدهنت می‌رسد می‌خواهد یک تلویزیون داشته‌باشد. در بیرون از فروشگاه با مرد میان - سالی که همراه پسرش قدم می‌زند سر صحبت را باز می‌کند. می‌گوید:

- من بیش از همه از برنامه تدریس تلویزیون راضی هستم چون خیلی به‌بچه‌های ما کمک می‌کند. همین پس من، کلاس ششم ریاضی است و استفاده زیادی از برنامه‌های تدریس تلویزیون می‌برد.

- برنامه‌های دیگری چی؟ - برنامه‌های دیگر هم خوب است، سر بچه‌ها را گرم می‌کند. بیستون پلیس، چارلی و سرکار استوار.

- خودتان چه برنامه‌هایی را تماشا می‌کنید؟

کمی تردید میکند و بعد می‌گوید: - همین برنامه‌های پیتون و سرکار استوار. اخبار را هم گوش می‌دهم.

- حالا که تلویزیون رشت برنامه‌های تهران را مستقیماً پخش میکند نظر شما برنامه‌ها چگونه شد؟

خیلی خوب شده، فقط برنامه‌های استان را که سابق بعد از اخبار ساعت ۸/۳۰ پخش می‌شد به‌ساعت ۶ و ۴۵ دقیقه سر کارند و تقریباً همه بیرون از منزل هستند و بالطبع نمیتوانند این برنامه را ببینند. اگر یکساعت پخش اخبار استان را عقب‌تر بیاورند خیلی خوب خواهد شد. با چند نفر دیگر هم حرف می‌زنم. نظرات در همین حدود است. برنامه‌های محبوب پیتون پلیس، سرکار استوار و چارلی است. تقریباً هیچکس اظهار ناراضی نمی‌کند، تنها انتقاد به‌تغییر ساعت پخش اخبار استان است.

فکر میکنم مردم سهریان رشت با سن رو - درباریستی میکنند و تعارف، چون خود میدانیم که در برنامه‌های تلویزیون نقاسی هم وجود دارد.

تلویزیون یونی قرار گرفت



با اسدالله پیمان، درباره دو سال کوشش و فعالیت تلویزیون گیلان و مازندران

با اسدالله پیمان، سرپرست رادیو - تلویزیون گیلان و مازندران به‌گفتگو می‌نشینم. پیمان برای مردم آشنای است. قبل از اینکه تلویزیون در ایران تأسیس شود صدای برترین او را از رادیو می‌شنیدند و بعد با چهره منقسم او بر صفحه تلویزیون آشنا شدند.

پیمان از نخستین همکاران تلویزیون ملی ایران است. او همیشه متعهد خدمت مؤثری در تلویزیون ملی ایران بوده و وظایف حساسی به‌عهده داشته است از آن جمله می‌توان مدیریت تولید تلویزیون، مسئولیت پخش تلویزیونی مراسم جشنهای شاهنشاهی در ایران و جهان و سرپرستی رادیو تلویزیون گیلان و مازندران را نام برد.

می‌گوید: - **آقای پیمان، در آستانه سومین سال فعالیت تلویزیون گیلان و مازندران، خواهش میکنم مختصری از روزهایی آغاز کار صحبت کنید.**

● لبخند همیشگی را بر لب می‌آورد و می‌گوید: - **تلویزیون گیلان و مازندران در ۸ اردیبهشت ۱۳۴۹ شروع به‌کار کرد. من تقریباً یک هفته قبلاً مأمور اینجاستدم. البته قبل‌آزان می‌آمدم ولی رقت امامتولیت تا دستگاههای فنی سرسومانی بگیری و کارمان را شروع کنیم. به‌مجرد اینکه وضع فنی دستگاهها برقرار شد و دیدیم امکان پخش وجود دارد، فرستنده کار میکنند و یکی از اتاقهای کنترل فنی و یک استودیو آماده شده، نودالامپکس و تله سینما می‌نویسند کار کنند، آمادگی مرکز را برای پخش برنامه اعلام کردیم و از روزهمه اردیبهشت را عسرتی بیاورد و تلویزیون علیرضا بود کارمان را آغاز کردیم.**

آسانکاری که امروز داشتیم فقط وسایل فنی بود و تعدادی از همکاران که از تهران آمده بودند. کارمندان محلی هم که قبلاً از طریق اعلام در تلویزیون و روزنامه‌ها استخدام کرده بودیم بالطبع آمدند و کارشان را شروع کردند اما فشار کار بیشتر پس دو تن همکارانی بود که از تهران آمده بودند، حتی برای گویندگی برنامه‌ها گویندگانی از تهران آمدند و با ما همکاری کردند.

ایندیرو گاندی صحبتي کند



مصاحبه از اوریا نافالاچی

ترجمه هوشنگ بهارلو

● گاه دوستان انسان بصورت خطرناکی درمی آیند. باید خیلی مواظب کمکی که دوستان می کنند، بود

غرب در او زیاد به چشم میخورد، حتی در لحظاتی، این توهم را در انسان به وجود می آورد که شدیداً بایند دانش و علوم قدیمی است ولی ناگهان افکار مدرن او منفجر می شود. مثلاً توجه بفرمانده که در پاسخ سوال من راجع به مذهب چه جوابی داده است. وقتی آدم رئیس مذهبی ترین و متعصب ترین مردم روی زمین است، پراحتی و بدون اینکه «چگرس» را نداشته باشد نمیتواند بگوید که «من به خدایان ایمان ندارم، بلکه نگران انسانها هستم».

در حالی که بحرفهایش گوش می کردم، این فکر به سرم راه یافت که گذشته یک زن عادی یا یک سروش و گذشته عادی نیست. قبل از هر چیز او فرزند جواهر لعل نهرو و از خواهران صابنا گاندی است؛ نومرد بزرگ و افسانه ای هندوستان که با امپراطوری انگلستان بیچاره بر خاستند و هر دو پیروز شدند. او در سایه یک چنین کسانی، رشد کرده، تربیت شده و افتخارش شکل گرفته. تا دیروز «ایندیرا» به عنوان دختر نهرو شهرت داشت ولی امروز نهرو را به عنوان پدر «ایندیرا» میشناسند. اگر دیروز شهرتش را به خاطر داشتن نام فامیل گاندی به دست آورد، امروز نام فامیل «ایندیرا» با مہاتما گاندی فقط ایجاد اشتباه می کند. (نام فامیل گاندی متعلق به شوهر اوست که هیچ نسبتی با گاندی بزرگ ندارد). او در زندگی از یک موقعیت خاص و استثنایی برخوردار بوده. فامیل نهرو از چند نسل در امور سیاسی فعالیت می کرده اند. پدر بزرگ ایندیرا یکی از بنیانگذاران حزب کنگره هند بوده، یعنی همین حزبی که ایندیرا در آن عضویت

کتاب چاپ کرده اند که در مدارس هندوستان به دانش آموزان تدریس میشود. او هم سیزده ماه را در زندان گذرانده است که البته طبق رای دادگاه میبایستی مدت زندانش هفت سال باشد. در تمام این مدت شوهرش هم او را در زندان همراهی میکرد.

قبل از مراجعت به اروپا برای تحصیل در صامرویل کالج اسکورده، در حزب کارگران نام نویسی کرد و در آنجا بود که با یک وکیل جوان از اهالی بمبئی آشنا شد بنام «فیروزی گاندی» که او هم غرق در فعالیت های سیاسی بود. وقتی مراسم ازدواج در فوریه سال ۱۹۴۴ در دلهی انجام گرفت شش ماه بعد مقامات انگلیسی هردو را بجرم اخلال توقیف کردند و زندان انداختند. این آغاز زندگی مشکل و طاقت فرسای بیوند زناشوییشان بود. در سال ۱۹۴۷ وقتی نهرو نخست وزیر هندوستان شد، ایندیرا بهل مرگ مادرش، عملاً با نهرو زندگی میکرد. قابل قبول و منطقی نبود و تا سال ۱۹۶۰ که بهل سکت قلبی فوت کرد، باین عمل ایندیرا مخالفت میکرد. بدین ترتیب ایندیرا ۱۷ سال تمام بیشتر با پدرش زندگی کرد تا باهمسرش. در هندوستان به او «خانم اول هند» «دختر ملت» لقب داده بودند. او به همراه پدرش بهمجا مسافرت میکرد و با روسای ملل بمذاکره و گفتگو می پرداخت و در کمیته ها شرکت میکرد. در سال ۱۹۵۶ بود که وارد کمیته اجرائی حزب شد و در سال ۱۹۵۸ بسمت لیدر حزب تعین گردید. بعد از مرگ نهرو در سال ۱۹۶۴ ایندیرا بنظر می رسید که هیچ کس جز او نمیتواند جای پدر را در عرصه سیاست هندوستان پر کند. در انتخابات سال ۱۹۶۶ با ۲۵۵ رای موافق در مقابل ۱۶۹ رای مخالف بسمت نخست وزیری رسید و در سال ۱۹۷۰ این پیروزی دو برابر شد.

محل کارش و دفتری که من قسمتی از این مصاحبه را در آنجا بعمل آوردم در ساختمان نخست وزیری قرار داد و همان دفتری است که قبلاً متعلق به پاندیت نهرو بوده. اتاق کار آرایش خاصی ندارد ولی در آن زندگی میکند در عوض ایندیرا نیست. ویلا کوچک و دوریاشه ایست که میان خود و پسرانش، راجیو و سانجیو تقسیم کرده است. «راجیو» خلبان Indian Airlines است و با یک ایطالیایی ازدواج کرده است. پسر دوم، سانجیو طراح توپیل است و در زمانی انجام می داد که «نهرو» از زندان برایش نامه می نوشت: «ماه من، یادت می آید که چند شفته زان - دارک بودی و بطور میخواستی مثل او بشوی؟ خوب، حالا هندوستان همان وضعیت زان - دارک را دارد. من و تو این شانس نصیبان شده که در این زمان زندگی کنیم... امروز این نامه ها را در دو جلد بعد مانند گلی شکت.

اوریا نافالاچی: خانم گاندی، سئوالهای فراوانی میخواهم از شما بکنم: سئوالهای شخصی و سیاسی. سئوالهای شخصی را بعداً مطرح خواهم کرد، یعنی وقتیکه فهمیدم چرا بسیاری از مردم از شما می ترسند و شما را آدمی سرد، بی احساس و خشک میدانند...

ایندیرا گاندی: مردم بخاطر آنکه من آدم سیمی هستم این حرفها را میزنند و حتی شاید باید بگویم که زیاد از اندازه سیمی هستم. علت این حرفهای مردم درباره من اینست که من نمیتوانم وقت را با پرچانگی کردن و با بیبوده گوئی تلف کنم. یعنی تکرار کننده همان رفتاری باشم که مردم هند بایکدیگر دارند. مردم هند وقتی با همدیگر روبرو میشوند نیتساعت از وقتشان را صرف تعارف و تعریف از یکدیگر می کنند: «حالتون چطوره، بچه ها چطورن، حال نومه چطوره، ...» من هرگز وقت را با این گل گفتن ها و گل شنیدن ها تلف نمی کنم و اگر هم بخوام تعریف و تعارفی هم بکنم، آنرا بعد از انجام کار موکول می کنم. ولی یک چنین رفتاری در هند مورد تأیید و خوشایند مردم نبوده و وقتی که مثلاً به آنها میگویم: «بروید به فلان مکان عجله کنید» همه ناراحت میشوند و فکر می کنند که من آدم سرد، بی احساس و خشک هستم. و بعد یک علت دیگر هم وجود دارد که آنهم به صداقت و رک گوئی من مربوط می شود. من هرگز دل بازی نمی کنم و هیچ وقت هم دل بازی کردن را بلد نیوده ام. من همیشه همانطور که هستم و با همان حالتی که دارم، خودم را نشان میدهم. اگر هستم، خودم را خوشحال نشان میدهم. اگر عصبانی هستم، خودم را عصبانی نشان میدهم و هرگز نگران این مسئله نیستم که برداشته و تلفی دیگران از این حالات من چگونه خواهد بود. آدمی مثل من زندگی سختی را پشت سر گذاشته است، هرگز نگران طرز تلفی و حرفهای سرد نمی شود و حالا شما، سئوالهایتان را شلیک کنید و هرچه مایلید از من بپرسید.

اوریا نافالاچی: بسیار خوب، از بیرحمانه ترین سئوال شروع میکنم. شما در جنگ پیروز شدید، ولی میخواهم بگویم که تعداد کسانی که این پیروزی را یک پیروزی خطرناک میدانند، کم نیست. تصور می کنید که «بنگلادش» در حال حاضر همان وضعیتی را دارد که شما انتظارش را داشتید؟ تصور نمی کنید که برایتان ایجاد زحمت کند و مسیح مجبور شوید که بار سنگینی را بر دوش خود بکشید؟

ایندیرا گاندی: ببینید، زندگی من ملو از خطرات است و من تصور نمی کنم که انسان باید دائماً خودش را از خطرات دور نگذارد. من معتقدم که انسان باید هر کاری را که بنظرش درست می رسد، انجام دهد. حتی اگر آن کار خطرانی هم در بر داشته باشد. با وجود این باید آن کار را انجام داد و خطراتش استقبال کرد. این نوع طرز فکر

همیشه فلسفه من بوده است: هرگز بعواقب و نتایج یک عمل ضروری و واجب فکر نکردم، بلکه همیشه نتایج بدست آمده را بعداً مورد بررسی و مطالعه قرار دادم، یعنی بعد از رسیدن بیک وضعیت تازه، و آنوقت است که خودم را باین وضعیت تازه روبرو می سازم.

شما عقیده دارید که این پیروزی یک پیروزی خطرناک است. ولی من میگویم که امروز خیلی زود است که کسی بتواند بگوید که این پیروزی خطرناک است. در حال حاضر و در وضعیت فعلی من هیچ گونه احساس خطری نمی کنم و اگر ریسک هایی که در اینکار کرده ام بصورت واقعی در آیند، آنوقت رفتار و عکس العمل های من بر اساس واقعیت جدید، خواهد بود. امیدوارم



● چه فایده هایی دارد که انسان خود را بیک آیدئولوژی خاص وابسته کند و از طریق آن به هیچ چیز دست نیابد؟



که این حرفهای من ملین یک بحث و گفتگوی مثبت را داشته باشد. میخواهم بطرز مثبتی به شما پاسخ بگویم، میخواهم تأکید کنم که میان ما و «بنگلادش» دوستی و صلح وجود خواهد داشت و این دوستی طبیعتاً یک طرفه نخواهد بود: هیچ کس بخاطر هیچ کاری انجام نمیدهد. هر کسی چیزی برای دادن دارد و چیزی هم برای گرفتن. اگر ما چیزی به «بنگلادش» بدهیم، تردیدی نیست که «بنگلادش» هم چیزهایی بما خواهد داد. چه علتی دارد که «بنگلادش» عهدشکنی کند و با وجود این باید آن کار را انجام داد و خطراتش استقبال کرد. این نوع طرز فکر اقتصادی، پراحتی می تواند روی پای خود

کامل دارم. خیلی بیشتر از آنچه که انتظار داشتم، آنها در رفتن بکشورشان عجله می کنند.

اوریا نافالاچی: خانم گاندی، با اشاره ای که من به خطرات پیروزی شما کردم، مقصودم فقط «بنگلادش» نبود، بلکه بنگال غربی هم، که در واقع هندوستان است، مورد نظر بود که برای بدست آوردن استقلال، سر و صداهائی از آنجا شنیده می شود. من این خبر را در سفرم به کلکتة شنیدم... لنین جمله ای دارد که میگوید: «انقلاب جهانی از شاکتکهای و کلکتة عبور خواهد کرد».

ایندیرا گاندی: نه، امکان ندارد. میدانید چرا؟ برای اینکه در هندوستان انقلابی در حال تکوین است. چیزها، در اینجا در حال عوض شدن هستند، آنهم بطور آرام و دموکراتیک. خطر کمترین وجود ندارد، فقط بجای دولت من میتوانم یک دولت دست راستی بوجود آید. اتفاقاً وقتی به تعداد کمونیست ها در هند اضافه میشود که مردم فکر کنند که حزب من دارد تمایلات دست راستی پیدا میکند، اتفاقاً حق هم با آنهاست برای اینکه در مقابل یک چنین تهدیدی بهتر است که خودمان را پدایمان افراطی های چپ بیندازیم. ولی حالا، و در یک چنین وضعیتی که مردم شاهد کوشش ها و اعمال ما هستند و می بینند که چطور مسائل را حل میکنیم و از میان بر میداریم، کمونیست ها روز بروز قدرتش را از دست میدهند و اما در مورد «ناسالیت» های بنگال شرقی باید بگویم که کاملاً تحت کنترل و مراقبت هستند و همینطور در مورد اهالی «بنگلادش» که تحت مراقبت قرار خواهند گرفت. نه، تصور نمی کنم برای من ایجاد ناراحتی و دردسر بکنند.

اوریا نافالاچی: ولی در بنگلادش، قبلاً برای شما ایجاد ناراحتی کرده اند. بعد از فتح دواکه من شاهد صحنه های وحشتناکی از اجرای قانون بودم.

ایندیرا گاندی: این اتفاقات در همان پنج روز اول رخ داد و در مقابل کشتاری که سایرین انجام دادند و در مقابل میلیونها مخلوقی که دیگران کشتند، بسیار ناچیز بود. با وجود این باید بگویم که حق با شماست، اتفاقات بسیار ناراحت کننده رخ داد. ما خیلی کوشش میکنیم که بتوانیم مانع این اعمال و حشیانه بشویم. اگر بدانید چه تعدادی از مردم را ما نجات دادیم! ولی در عین حال نمی توانستیم که در همه جا جلوی اینکار را بگیریم زیرا واضح است که تمام اتفاقات و اعمال نمی تواند در مقابل چشمان ما پنهان نماند. در هراختصاصی عددهای وجود دارند که با مردم رفتار درستی ندارند و این طرز رفتار ناشی از وضعیت روحی آنهاست که باید در نظر داشته باشیم و آنرا خوب درک کنیم. مردمیکه دست به اعمال وحشیانه و غیر انسانی زدند، بقدری خشمگین و عصبانی بودند که اقدام بیک سری اعمال غیر عادی میکردند. برای اینکه واقعاً قضاوت درست کرده باشیم، نباید آنچه را که شما در مدت آن چند روز دیدید بحساب آورید، چندین ماه متحمل رنج و عذاب شده اند که یک چنین اعمالی از آنها سرزده.

اوریا نافالاچی: خانم گاندی، شما بخوبی از مورد اتهامتان آگاهی دارید. شما را

نظری کوتاه بر نخستین جشنواره جهانی فیلم تهران

بابک ساسان

در این گزارش فیلمهایی که تا اول اردیبهشت نمایش داده شده مورد بررسی قرار گرفته است.

نخستین جشنواره فیلم تهران کار خود را در فضایی کاملاً بدور از یک فستیوال جهانی فیلم آغاز کرد.

تالار رودکی، محل مسابقه فستیوال هیچ شباهتی به مرکز یک فستیوال ندارد. از منتقدان و سینماگران خوب داخلی و خارجی و بحث و فحص آنان کمتر اثری می‌بینیم. و این را باید در دو عامل جست و جو کرد: ناآشنایی یا بدآشنایی خارجی‌ها با فستیوال تهران و نداشتن تبلیغات کافی و موثر، و ضعف اداره فستیوال. فستیوال سرپرست واحد و مستقلی ندارد. کارها دقیقاً تقسیم شده نیست و مسئولان فستیوال هر کدام برای خود تصمیمی شخصی می‌گیرند و اجراء می‌کنند، و چه بسیار که این تصمیمها در خارج از مسئولیت آنان و بدون اطلاع مسئول اصلی است.

خوشبختانه میهمانان خارجی فستیوال از برنامه‌ها و نحوه اداره آن کاملاً راضی و خشنود هستند و حتی برخی از آنان تعارف را به آن حد می‌رسانند که عقیده دارند این بهترین و منظم‌ترین فستیوالی است که تا بحال در آن شرکت کرده‌اند، ولی گروه ناراضیها را بیشتر خودمانیها تشکیل می‌دهند، که البته منصفانه - و حتی به عقیده خود مسئولان فستیوال - در غالب موارد حق با آنان است.

بولتن فستیوال را فقط یک نفر، یک تنه اداره می‌کند و با تمام کوششی که گرداننده آن به عمل می‌آورد، بولتنی، درخور فستیوال جهانی نیست. بی‌رویه کارت خبرنگاری صادر شده و چه بسیار منتقدان و نویسندگانی که در آرزوی اینگونه وقایع و بهره‌گیری معنوی از آنها بسر می‌برند و با هزاران مشکل و گرفتاریها روبرو هستند.

نمی‌دانم چرا ما باید همواره آزموده‌ها را باز بیازماییم و از آنچه دیگران وحی خود ما در جشنواره‌های دیگر کرده‌ایم بهره نگیریم. چرا باید اینچنین باشد که غالب مسئولان منصف و با حسن‌نیت فستیوال، خود به تقصیر سازمان و اداره آن اذعان داشته باشند.

هئوز روزهایی به پایان فستیوال باقی مانده است. امید بسیار دارم که با کوشش و دقت و حسن‌نیت گردانندگان فستیوال برای خودمانیها هم نظم و امکانات لازم به وجود خواهد آمد، و با این قرار که در هفته آینده هم در این باره صحبت خواهیم کرد موفقیت فستیوال و همه مسئولان آنرا آرزوی قلبی خود می‌دانم.

و اکنون نظری کوتاه می‌افکنیم به برنامه‌های مسابقه در تالار رودکی.



چشمه اثر آربی اوانیان، بحث‌انگیزترین فیلم فستیوال فیلم تهران بود.



خالد الصدیق

کاتالوگ «این آقایان تفریح می‌کنند!» را ارائه داد. فیلمی بود غیر قابل نمایش در یک فستیوال، حتی یک فستیوال درجه چندم... و قضیه آنقدر آشکار بود که حتی میهمانان منتقد و سینماگر چکوسلواکی نیز زبان به اعتراض گشودند، که چرا چنین فیلمی را کشورشان به فستیوال عرضه کرده است.

فیلم که ساخته «یان لاکو» است، باز هم از داستانهای تکراری و مبتذل قرن نوزدهمی، و رابطه آقای خانه با کلفتها، خیانت خانم خانه، برخوردها و حوادث بی‌مزه‌ای که در اینگونه داستانها رخ می‌دهد، سخن می‌گوید.

پرداخت فیلم و ارائه نکات شوخی و طنزآلود آن نیز بسیار ضعیف است، بطوریکه کارگردان حتی این لحظات را - گرچه کمکی به فیلم نمی‌کند - از دست می‌دهد.

بدی این فیلم چکوسلواکی را - که یکی از غنی‌ترین سینماهای اروپا را دارد - فیلم غیر منتظره «دریای بی رحم» از کویت جبران کرد!

این اولین فیلم طولانی ساخته خالد الصدیق و اولین فیلم طولانی کشور کویت بود، که حتی جدا از این خصوصیت درخششی چشمگیر داشت.

در شب اول، شب گشایش، فیلم «رابطه فرانسوی» نشان داده شد که در شماره پیش آنرا معرفی کردیم و چون خارج از مسابقه بود در اینجا با آن کاری نداریم و فقط دو اشتباه مطلب هفته پیش را باید تصحیح کنم: اولاً بعد از اینکه فیلم را دیدیم ترجمه «رابطه» بجای «رابطه» درست بنظم رسید و ثانیاً از نست تاییدی من، ستاریست فیلم نیز به دریافت جایزه اسکار نائل آمده است که به این ترتیب جمع جوایز اسکار این فیلم به چهار می‌رسد.

اولین فیلم مسابقه به نوشته برنامه «ایران، سرزمین ادیان» و به گفته کاتالوگ «ادیان در ایران»! یک فیلم کوتاه ایرانی بود ساخته منوچهر ملباب. فیلمی بود با رنگ - آمیزی و تکنیک قشنگ ولی گسسته و سر درگم. هدف از ساختن آن نامعلوم است، و اگر منظور که می‌تایدم معرفی ادیان رسمی ایران منظور بوده، نداشتن تداوم و قطع و وصلهای ناپجا این هدف را نیز پوشیده می‌دارد. حتی ادیان درست‌شناسانده نمی‌شوند. بیان تصویری فیلم سخت ضعیف است و گفتاری هم ندارد تا به آن کمک کند.

بدنبال این فیلم، چکوسلواکی «آقایان خوش می‌گذرانند» (یا به قول

دربا قربانی می‌گیرد، نسل انداز نسل، پدر و مادرها نگرانند، چون سر نوشت خود را در فرزندانشان می‌بینند.





«دریای بی‌رحم» قربانی تازه‌ای گرفته است، و پدر، آگاه از سرنوشت پسر، نوبید و غمزه به‌خانه باز می‌گردند.



مساعده، به‌خاطر زندگی بهتر و بدست آوردن معشوقه خود را به‌دست «دریای بی‌رحم» می‌سپارد.

فیلم «دریای بی‌رحم» يك مستند داستانی است. ساده و صمیمی، بی‌هیچ پیرایه و فلسفه بافی، با واقع‌بینی کامل سخن از زندگی می‌گوید، از صیادان مروارید و مردم فقیر و کویت، پیش از کشف نفت در آن کشور. قهرمان اصلی فیلم دریا است، با همه آرامش و همه طغیانش. دریا ستگری است که جز رنج و درد برای صیادان مروارید و درماندگانی که از

«دریای بی‌رحم» دقیقاً داستان يك زندگی است. «مساعده» بخاطر پدر کوسه‌زده‌اش و برای آنکه بتواند نظر دختر مورد علاقه‌اش «نورا» را جلب کند برخلاف میل پدر به‌دریا و صید مروارید می‌رود. در غیاب او، نورا به‌اجبار پدر، به عقد ازدواج مردی زشت روی، مسن و لثروتمند در می‌آید (و فصل عروسی، که کاملاً مستند است، بقدری با استادی و ظرافت در فیلم گنجانیده شده که تماشاگر، نه فقط آن را زائد نمی‌بیند، بلکه این احساس را می‌یابد که اگر نمی‌بود شاید چیزی کم داشت). مساعده در دریا، در اثر حادثه‌ای کشته می‌شود و دریا به‌انتظار قربانی دیگری ظاهری فریبنده به‌خود می‌گیرد. و در پایان بی‌آنکه با مظاهر و پیشرفت‌های امروزی کویت، که زائیده کشف نفت است، روبرو شویم، موزیک الکترونیکی که در آخر به گوش می‌رسد، با نواختن نت‌هایی چون صدای قطرات نفت، این تغییر و بهبود را به‌تاما شاگر الغام می‌کند.

«دریای بی‌رحم»، با توجه به امکانات و سابقه‌ای که صنعت سینمای کویت داشته است، تا به امروز باید بهترین فیلم مسابقه دانست. و به‌همین سبب بود که باخالد الصدیق کارگردان و تهیه‌کننده فیلم

به گفت و گوئی کوتاه نشستیم. خالدالصدیق جوانی است ۲۶ ساله، باریک اندام، خنده‌رو، مجرد، با حرارت و با امید فراوان نسبت به آینده سینما در کویت و کار خود. پرسیدم: «برای بخش فیلم خود در کویت و خارج از آن، با در نظر گرفتن آنکه فصلی از تاریخ بدیختی و فلاکت مردم کویت را بازگو کرده‌ای، دچار اشکال و درد سری نشدی؟» پاسخ داد: «نه فقط مشکلی در کار نبود، بلکه با کمک دولت موفق شدم آثار در کشورهای عربی و اسکاندیناوی نمایش بدهم و خوشحالم که همه‌جا این فیلم مورد توجه منتقدان و مردم قرار گرفته است.»

الصدیق پیش از این فیلم، چند فیلم کوتاه مستند برای شرکت‌های نفتی و دولت کویت ساخته است و همانطور که پیشتر گفتیم «دریای بی‌رحم» اولین فیلم بلند او و کشور کویت است. از او پرسیدم با توجه به آنکه کویت ادبیاتی غنی ندارد، طبعاً برای ساختن فیلم‌های بلند داستانی دچار اشکال خواهد شد. در این زمینه چه فکری کرده است؟

ضمن تصدیق حرفم گفت: «ما نه فقط ادبیاتی غنی نداریم، بلکه اصولاً کشوری و جامعه‌ای کوچک هستیم که به‌سختی می‌توان به مظاهر



رمانتیک‌ها از لهستان

گونه‌گون آن دست یازید و از آنها برای خلق آثاری تازه بهره گرفت، به‌همین سبب قصد داریم در درجه اول به تهیه فیلم‌های مشترک با دیگر کشورها (از جمله ایران) دست‌بزنم و کار خود را هم بر مبنای ساختن فیلم‌های کوتاه و بلند، هر دو، برنامه ریزی کنم.»

و بدنبال سئوال که آیا استیل کار خود را به‌همین شکل فعلی پانگامی واقع‌بینانه به‌زندگی و بیابان بی‌پیرایه آنها حفظ خواهد کرد، جواب داد: «کوششم بر حفظ این استیل است و فعلاً قصد ندارم از این راه منحرف شوم.»

خواستم بدانم او که تحصیلات خود را در هندوستان و انگلستان گذرانده است تا چه حد زیر نفوذ و تأثیر سینمای آن کشورها و یا کارگردانان خارجی قرار دارد.

گفت: «سیک من، روش من و کار من کاملاً مشخص است. نه تحت تأثیر سینمای آن دو کشور هستم و نه میچیک از کارگردانان. اصولاً من يك کارگردان راه، در كل تحسین نمی‌کنم، بلکه این کار او است که برای من ستایش‌انگیز است. زیرا چه بسا کارگردانانی که بعضی کارهایشان را اصلاً ننشسته‌ام. اما بطور کلی مایک نیکولزو تروفو مورد علاقه من

هستند.»

از وضع سینمای کویت پرسیدم: جواب داد: «از آنجا که بیشتر کسانی که در خلق يك فیلم دست دارند در سازمان‌های دولتی کویت کار می‌کنند، و وقت اضافی یا تعطیلات خود را به کار در فیلم می‌پردازند، این امر مشکل بزرگی برای تهیه يك فیلم به وجود می‌آورد، چه از نظر وقت چه مخارج. به‌همین سبب اخیراً از طرف دولت کمیته‌ای تشکیل شده که اینگونه افراد را فقط در خدمت سینما بگیرد. یعنی به آنان حقوق پدیده زندگی‌شان را تأمین کند و آنان هم در عوض تنها به‌کار در سینما بپردازند. اما بطور آنکه بتوانند در ظرف يك سال آثار خوب خود را در هندوستان و انگلستان گذرانده است تا چه حد زیر نفوذ و تأثیر سینمای آن کشورها و یا کارگردانان خارجی قرار دارد.

گفت: «سیک من، روش من و کار من کاملاً مشخص است. نه تحت تأثیر سینمای آن دو کشور هستم و نه میچیک از کارگردانان. اصولاً من يك کارگردان راه، در كل تحسین نمی‌کنم، بلکه این کار او است که برای من ستایش‌انگیز است. زیرا چه بسا کارگردانانی که بعضی کارهایشان را اصلاً ننشسته‌ام. اما بطور کلی مایک نیکولزو تروفو مورد علاقه من

چنین فستیوالی در این منطقه از جهان، البته بشرط آنکه در آینده بطور منظم ادامه یابد، خالی بود.»

از نظر فاصله فستیوال خالد گفت: «تونس هم در آغاز چهار چنین تردیدی بود، و برای رفع این تردید یا دوسال یکبار شروع کرد و چون مطمئن شد که می‌تواند يك سال یکبار هم چنین فستیوالی داشته باشد آنرا سالانه کرد.»

و تنها ناراحتی خالد از جشنواره جهانی فیلم تهران آن بود که برنامه نمایش فیلم‌ها و میهمانها آنچنان زیاد و فشرده است که نمی‌توان همه آنها در بر گرفت.

در دومین روز فستیوال فیلم کوتاه ژببائی دیدیم از رومانی با عنوان «گذر بزرگ» از میرلا پلشاسو. این فیلم با الهام از «گذر بزرگ» اثر شاعر رومانی لوسیان بلاگاساخته شده است. فیلمی بود درخور چندین دیدن و عمیق‌تر بر مضامین زیبای تصویری و فلسفی آن - که در مضمون جدائی و مرگ است - پی بردن.

«گذر بزرگ» تا به امروز بهترین فیلم کوتاهی است که در برنامه مسابقه نشان داده شده.

«شمشیرهای مرگ» فیلم بلند ژاپن، ساخته تومو اوچیدا، حماسه دیگری است از زندگی يك نجیب‌زاده

جنگجو و وابستگی او به شمشیرش. البته بعد از فیلم‌های «هفت‌سامورانی» و «یوجیمبو» با بازیگری توشیرو - میفونه و کارگردانی آکیرا کوراساوا، «شمشیرهای مرگ» کاری ضعیف و کسالت‌بار می‌نماید. ولی اوچیدا در پرورش مضمون، و حالات خصوصیات قهرمانانش موفق است.

اجازه می‌خواهم فیلم کوتاه «ویلاپ» را از هندوستان ندیده بگیرم و نظری کوتاه به فیلم بلند «رمانتیک‌ها» از لهستان بیندازیم، ساخته ستانیسلاو رزویچ.

باز برمی‌گردیم به داستان دیگری از قرن نوزدهم، منتبھی همراه با چاشنی جنگ و بافت و پرداختی محکم از فیلم چکوسلواکی، و باز در اینجا بازیهای بهتری را نسبت به فیلم قبلی می‌بینیم، اما اصولاً دردنیای امروز سخن از دنیای رمانتیک‌ها گفتن، و باز هم عیناً آنرا، با همه جزئیات بخورد تماشاگر دادن، سخت غریب می‌نماید.

فیلم بی‌بندوبار کلسودلوش را ندیدم.

در آخرین روز فیلم کوتاه آلمانی «سفر زمستانی» و دو فیلم بلند «پایان آواز» از بلغارستان و «چشمه» از ایران را دیدم، که هفته آینده مفصلاً درباره‌شان خواهم نوشت.



ژیگنیو هربرت

ZBIGNIEW HERBERT

ترجمه‌ی: عدنان غریبی

درباره‌ی شاعر:

ژیگنیو هربرت بسال ۱۹۲۴ در لودو Lwow زاده شد. به‌جوانی در سازمان مقاومت زیرزمینی برعلیه نازیسم تیرد کرد. در دانشگاه‌های کراکو، تورون، وورشو، حقوق، اقتصاد و فلسفه خواند. سه مجموعه از اشعار او اینهاست: شعاع نور، ۱۹۵۶، هرمس، سگ و ستاره، ۱۹۵۷، مطالعه‌ی شینی، ۱۹۶۱. نمایشنامه‌های متعددی هم نوشته است: غار فلاسفه، اطاق دیگر، بازسازی شاعر، و جز اینها. بعضی از اینها را برنامه‌ی سوم B.B.C. پخش کرده است. سفرهای بسیارش به‌فرانسه، انگلستان، ایتالیا و یونان به‌نوشتن کتابی از مقاله‌ها بنام «وحشی در باغ»، ۱۹۶۳، انجامید. در میان جوایز بسیاری که برده، دوآشان مربوط به «مؤسسه هنرها و علوم لهستان در امریکا»، ۱۹۶۴، و «جایزه حکومت اتریش برای ادبیات اروپائی»، ۱۹۶۵ است.

دوست دارم شرح دهم

دوست دارم ساده‌ترین احساس را شرح دهم
شادی یا اندوه؟
اما نه آنچنان که دیگران دادند
بجستجوی شرحه‌های باران یا آفتاب

دوست دارم نوری را شرح دهم
که در من زاده میشود
اما میدانم
به‌هیچ ستاره‌یی
شباهت ندارد
چراکه چندان درخشان نیست
چندان تاب نیست
و نامطلبن است

دوست دارم شہامت را شرح دهم
بی‌آنکه شیری خاک‌آلود را پشت سر خود بکشم
همچنین اضطراب را
بی‌آنکه لیوانی پرآب را به‌لرزه درآورم

چطور بگویم
آماده‌ام تا تمام استعاره‌ها را بدهم
اما در عوض، واژه‌هایی می‌خواهم
که همچون دنده‌یی، از سینم‌ام کشیده شده باشد
در عوض واژه‌یی می‌خواهم
که به‌مرزهای پوستم محدود باشد

اما آشکار است که این ممکن نیست

تنها برای گفتن اینکه - دوست دارم
همچون دیوانه‌یی اینسو و آنسو میدوم
مشت‌هایی از پرندگان را برمیدارم
و سهرایتیم را
که، هرچه باشد، از آب ساخته نشده
از آب، چهره‌یی می‌خواهم

و خشم
- که آتش نیست -

از آن
زیبائی وراج را به‌وام می‌گیرد

و چنین تیره و تار است.
چنین تیره و تار است

در من

آنچه را که آقایان سفیدمو
یک‌بار و برای همیشه از من جدا کردند
و گفتند
این فاعل است
و آن مفعول

ما بخواب می‌رویم
با دستی به‌زیر سر
و دستی در تپه‌یی از سیاره‌ها

بهایمان، ما را ترک میکنند
و خاک را می‌چشند
یا ریشه‌های کوچکشان
که بامداد دیگر
ما، با درد، می‌دریم

پرنده‌ی چوبی

در دستهای گرم کودکان
پرنده‌یی چوبی
زندگی را آغاز میکند

زیر پرهای شفاف
قلبی کوچک خود را می‌بازد

چشمی شیشه‌یی
از دیدار، آتش گرفت

بال‌ی نقاشی شده
جنبش بگیرد

جسمی خشک
شوق جنگل دارد

پیش میرود

همچون سربازی سرودخوان
با چوب پاهایش طبل سان میکوبد
پای راست میکوبد - جنگل
پای چپ میکوبد - جنگل
پرنده بر رویا می‌بیند
نور سبز
چشمه‌های بسته‌ی آشیانه‌ها
در کف

برکنار جنگل
دارکوب چشمه‌پایش می‌کند
قلب کوچک او سیاه میشود
از شکنجه منقارهای همگان
با اینهمه به‌پیش میرود
قارچهای سمی او را اینسو و آنسو میرانند
مرغهای انجیرخوار مسخره‌اش میکنند
در کف برکهای مرده
در جستجوی آشیانه‌ایست

او اکنون
برمرز ناممکن زندگی میکند
میان ماده‌ی زنده
و اختراعی

میان سرخس جنگلی
و سرخس «لاروس»

پرساقه‌یی خشک
بریک پای

برتار مویی از یاد
برآنچه که خود را از واقعیت جدا میکند

اما شہامت کافی ندارد
قدرت کافی ندارد

خود را به‌خیالی
دگرگون نمیسازد

بردگاه دره

بعد از باران ستاره‌ها
برچمن خاکسترها
همگی‌شان
در پناه فرشتگان گرد آمدند

از تپه‌یی که مانده
چشم

تمامی رمه دوپای فریادگر را در بر بگیرد

براستی که زیاد نیستند
حتی اگر آناتکه
- از حوادث، افسانه‌ها و زندگی مقدسان -
می‌آیند

به‌شمار آیند

بعد از زمزمه‌ی بلند انفجار
بعد از زمزمه‌ی بلند سکوت
این صدا، همچون جویباری از آب زنده
پژواک خواهد داشت
بما گفته‌اند که این

فریاد مادرانی است که فرزندان‌شان را از انسان
گرفته‌اند
چراکه - چنین آشکار شده است -
هریک از ما، به‌تنهایی، مصون خواهد بود

فرشتگان نگهبان برآشفته نیستند
به‌پذیریم که آنان
کار بس دشواری دارند

زن تضرع میکند
- در چشمت پنهانم کن
در کف دستت در بازوانت
ما همیشه باهم بوده‌ایم
تو نمی‌توانی ترکم کنی
اکنون که
مردم‌ام و نیازم به‌مهر است

فرشته‌یی بلندمرتبه‌تر
با لبخندی
سوء تقاهم را توضیح میدهد

بیرزنی
نقش یک قناری را برمیدارد
(تمام حیوانات کمی پیش مردند)
چه زیبا بود - گریان میکوبد
همه چیز را می‌فهمید
و وقتی که به‌او گفتم -
(صدای او در فریاد همگانی گم شد)

حتی یک هیژمشکن
که آدمی هرگز از او انتظار چنین چیزهائی ندارد
- یک آدم پیر خمیده -
تیر را بر سینه می‌فشارد

- در سراسر زندگیم، زن از آن من بود
در اینجا نیز از آن من خواهد بود
آنجا مرا پرورد
اینجا هم مرا خواهد پرورد

هیچ‌کس حق ندارد
- مرد میکوبد -

من او را از دست نمیدهم

آناتکه - چنین می‌نماید -
بی‌درد، به‌فرمانها سرفروآوردند
و با سرهای بزیرافکننده، به‌نشانه‌ی رضا، روان
شدند

در مشت‌های گره‌کرده‌شان
تکه‌های نامه‌ها، نوارها، حلقه‌های مو

و تصاویر را پنهان میکنند
و، چه ساده، چنین می‌بندارند
که آنها را از ایشان نخواهند گرفت
لغظه‌یی پیش -

جدایی نهایی آناتکه دندان برهم می‌سودند
از آناتکه مزامیر را به‌آواز خواندند
آشکار کردند



رسانس

جان وان آیک - عروسی آرنو لینی (۱۴۴۴)
رنگ روغن بر روی چوب (۵۹/۵ × ۸۲ سانتیمتر)



نقاشی رنگ و روغن برای نخستین بار در ابتدای قرن پانزدهم در فلاندر به وجود آمد. می-گویند مبدع این نوع نقاشی برادران وان آیک (Van Eyck) بوده‌اند (چنانچه برادر دیگری وجود داشته باشد). البته بعید است که ایشان مبدع نقاشی رنگ و روغن باشند، اما مسلم است که جان وان آیک قدرت این نوع نقاشی را به نمایش گذاشت. نقاشی وی از عروسی آرنولفینی مسطور کننده است. تا کنون پرس جزئیات و مفهوم و مقصود این تصویر بحث‌های فراوان شده است. نخستین تفسیر این است که اگر این عروسی است، به نظر نمی‌آید که اندکی دیر باشد؟ این تصور را جمعی از صاحب نظران با تمسخر رد کرده‌اند و طرح آریست مانند عروس را ناشی از مد لباس دوره او می‌دانند. شک نیست مردی که دست زن را در دست دارد در حالی موقر و رسمی است. ممکن است به این نکته توجه کرد که در انگشت سوم دست راست حلقه‌ای قرار دارد. گمان می‌رود که جان وان آیک، یکی از دو تصویر کوچکی باشد که در آینه منعکس کننده تصویر این زوج دیده می‌شود.

در فلورانس، تقریباً در همین زمان آنجلیکو (Angelico) کششی به سوی لذات زمینی گلبها و سرزمین‌هایی یافته بود که مردم، مردمی که الگوی او برای تصویر کردن مقدسین و فرشتگان بودند، این سرزمینها را انباشته بودند. یکی از پیروان او نیز تابلو زیبا و آراسته «وایش هلن» را به وجود

آورد که در آن از رنگهای لعابی استفاده شده و رنگ‌های قرمز و آبی آن درخشان است. بر صفحه تابلو لعابی، صحنه این آدم ربایی خشن، چندان آشفته‌تر از انتخاب زوج برای یک رقص عمومی نیست.

یک راهب نقاش دیگر فرافیلیپولی - Fra Filip po Lippi بود که چهره‌های نقاشی خود را از خیابانها - و یسترها - ی فلورانس می‌گرفت. معشوق او لوکرتسیا بوتی (Lucrezia Buti) که راهبه‌ای بود در صومعه‌ای که وی در آن پیش‌نماز بود، در تابلوهای او بجای مریم نشست و به جاودانگی دست یافت. در آثار شاگرد وی بوتیچلی (Botticelli) بود که رنسانس به الهه عشق تولدی دیگر داد، اما با شکل و شخصیتی که یونانیان را به حیرت واداشت. تابلو «مارس و ونوس» او بجای آنکه شهوانی باشد روشن‌فکرانه است.

در نقاشی‌های آبرنگ ماساچیو (Masaccio) به ویژه - «وانده از پیشته» رئالیستی هشیارانه وجود دارد که مقدمه‌ای برای رهایی نقاشی از تزئینات و روش‌های ایدالیستی است. آدم و حوا با آنکه همان برگزیده‌های نشانه خشکه مقدسی را با خود داشتند، آغاز ظهور شخصیت‌های میرا بودند.

در «مارس و ونوس» بوتیچلی، که بسیار خوب مانده و گویا برای نصب در بالای بستر تهیه شده، صحنه‌ای بی‌شبه شهوانی می‌بینیم که هدف آن اثبات این نکته است که عشق‌ورزی بر چنگ مرجع است.



یکی از پیروان فرا آنجلیکو - ریایش هلن وسیله پاریس (۱۴۵۰) رنگ لعابی بر روی چوب (۶۱ × ۵۱ سانتیمتر)



ساندرو بوتیچلی - مارس و ونوس - رنگ لعابی بر روی چوب (۱۷۳/۵ × ۶۹ سانتیمتر)

نیم خدایان کوچک سلاح‌های خدایان را به بازی گرفته‌اند و نشان می‌دهند که به زندگی می‌توان هدایایی بهتر از مرگ داد. درباره افرادی که الگوی این تصویر بوده‌اند بحث‌های فراوانی شده است و گمان می‌رود که مارس، جولیانو دومدیسسی (Giuliano de Medici) برادر لورنتسو (Lorenzo) است که تابلوهای زیادی به بوتیچلی سفارش داد، و ونوس، معشوقش سیمونتا و سوجی (Simonetta Vespucci) در نخستین سال‌های قرن شانزدهم موجی از نوبع هنری در ایتالیا به وجود آمد که به رنسانس بزرگ مشهور است. لئوناردو داوینچی (Leonardo da Vinci) پس نامشروع یک سردقت فلورانس، زیر دست وروچیو (Verrocchio) به تعلیم پرداخت و نمونه کامل یک انسان جهانی شد - نقاش، فیلسوف، مهندس و معمار. تصور همجنس بازی نخستین اتمی بود که برضد او مطرح شد اما پرتوهایی که از زنان می‌ساخت دارای محتوایی چنان غنی بود که معاندان را شکست داد. بازی او با سایه روشن به مونالیزا (Mona Lisa) (ژوکوند (La Gioconda)) فضائی زیبا از رمز و راز داده است که پس از قرن‌ها تفسیر و تعبیر، آن را حالتی از نخستین مراحل آهستگی یا حالتی حاکی از وجود رازی مبهم دانسته‌اند.

ساده‌تر است باور کنیم که میکل آنژ (Michelangelo) به زنان عشق نمی‌ورزید. بازه‌بربار او خالی از تصاویریست که محتوای آنها عشق مرد به زن

باشد. زنانش نیز دارای جاذبه‌ای چون مونالیزا نیستند.

رافائل در میان این سه نقاش از همه بیشتر علاقمند به زن است و به راستی امکان آن هست که در میان چهره‌های زنان جوان آثارش، چهره زنانی را ببینیم که همین دیروز در اومبریا (Umbria) دیده‌ایم، و از عجایب اینکه، رافائل منکر آنست که برای مدل نقاشی‌های خود از زنان استفاده کرده باشد.

در تابلو ازدواج مریم، که رافائل آن را در بیست سالگی کشیده است، دریچه‌ای در دیوار تصویر کرده و آیین عروسی را از میان آن دیده است و این زاویه دید علاوه بر آنکه پرسپکتیوئی زیبا ایجاد کرده، نشانه احساس خاص او نسبت به هنر معماری نیز هست. رفتار سنت ژوزف با مریم و قرار دادن حلقه ازدواج، نشانه زندگی گرم و انسانی‌یی است که رنسانس وارد قصه‌های انجیل کرد. نومییدی خواستگاران ناموفقی که در سوی راست تصویر جمع شده‌اند با شکستن چوبدستی نموده شده است، حال آنکه با نوازش آرزومندان‌های که سردسته یکنه‌های عروس از انگشت بی‌حلقه خود می‌کنند، بصیرت روانکاوانه نقاش را در نمایاندن تخیل این شخصیت نشان می‌دهد.

در همین دوران در ونیز به سبب تجارت با شرق، جلوه عشق و تأثیر لذات جسمانی در تابلو پایدار رنگها، سبب به وجود آمدن نقاشی‌هایی



ماساچیو - رانده از پیشته (۱۴۲۷) آبرنگ بر روی دیوار کلیسای سنت ماریادل کارمینه - فلورانس.



رافائل - ازدواج مریم پاکسره (۱۵۰۴) رنگ و روغن بر روی چوب (۱۱۸ × ۱۷۰ سانتیمتر)



جورجیونه - ونوس خفته - رنگ و روغن بر روی بوم (۱۷۶ × ۱۰۸ سانتیمتر)



تیتیان - ونوس و ادونیس - رنگ و روغن بر روی بوم (۱۷۷ × ۱۸۷ سانتیمتر)



تیتیان - هم‌قوشی اساطیری (احتمالاً ژوپیتر و لو) کج سیاه پرروی گاشد آبی (۲۶ × ۲۵ سانتیمتر)



پالما وکیو - یعقوب و راحیل (۱۵۲۵) رنگ و روغن بر روی بوم (۲۵۰ × ۱۴۶ سانتیمتر)



پائولو ورونزه - ریکا برس چاه - رنگ و روغن بر روی بوم (۲۸۷ × ۱۴۵ سانتیمتر)

ناتمام

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

آثار روان-تنی

ناشی از تلویزیون

اثر: انریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید ارجمند

- تماشاگر احساس می‌کند که شخصاً چهره‌های تلویزیونی را می‌شناسد
- تلویزیون بالقوه می‌تواند مؤثرترین وسیله برای پیشرفت بشر باشد
- تلویزیون آشنایی‌های وسیعی برای مردم ایجاد کرده است

چهره تلویزیونی، مستقیماً با تماشاگر، باهر تماشاگر روبرو می‌شود، و تماشاگر، نه تنها احساس می‌کند که خود، او را صمیمانه می‌شناسد، بلکه او نیز وی را شخصاً می‌شناسد. این لطیفه به خوبی مبین این احساس است: همسر یک رجل سیاسی فرانسوی، در مجلسی، با یکی از چهره‌های تلویزیونی که معمولاً اجرا کننده برنامه وقایع روزیود ملاقات کرد و از دیدنش به شدت سرخ‌شد. و بعداً به او گفت که از دیدن او بسیار ناراحت شده است چون «من هر شب جلو شما نخت می‌شوم».

به علاوه، افراد جمعیت - تماشاگر، همه باهم تلویزیون را نگاه می‌کنند، و همه در سطح ملی، برنامه‌های واحدی را می‌بینند. در سطح بین‌المللی نیز بسیاری از برنامه‌های همانند را باهم می‌نگرند زیرا تأثیر آمریکا - بخصوص - چنان وسیع است که تعداد زیادی فیلم، فیلمهای تلویزیونی و مجوعه‌هایی که توسط ایالات متحده تهیه می‌شود روی تمام پرده‌ها نمایش داده می‌شود، مثل یونان، است، فراری، تپکاران... بدون در نظر گرفتن برنامه‌های مستقیم مثل پخش مسابقات المپیک، پرتاب موشکها، مراسم تسمیه جنازه یا جشنهای بزرگ بین‌المللی و غیره یا صحنه‌های خبری که توسط شبکه‌های خبرگزاری‌ها هرروزه در تمام دنیا پخش می‌شود.

«اورتکاسا - گاست» در ۱۹۴۵ در «عصیان توده‌ها» نوشت که «محتوای زندگی انسان امروزی، تمام دنیا است. اندکی پیش از یک سال پیش، اهالی سویل ساعت به ساعت در روزنامه‌های خود وقایع را که بر سر چند انسان در قطب شمال حادث می‌شد تعقیب می‌کردند...»

اگر این نویسنده اکنون که نیروی تلویزیون و رابطه‌های بین‌القاره‌ای آن دیدن همه چیز را ممکن می‌سازد و حضور انسان را در همه جا مقدور می‌گرداند، زنده بود، چه می‌گفت؟ تلویزیون چیرهای را نشان می‌دهد که به همه جاهای دنیا تعلق دارد و در تمام کشورهای دنیا می‌گذرد. این نزدیکی افقی تقاطق و این حضور غایب افق زندگی هر کس را به مقیاسی افسانه‌ای جلوه‌برده است. اورتکاسا ای گاست، نیز می‌گفت: «هر فردی، عادتاً با زندگی همه، می‌زند و نه تنها در فضا، بلکه در منظری زمانی. تاریخ به ما نزدیک شده است. زندگی و اعمال اجداد ما در جهانی فیلمی و تلویزیونی، دوباره آفریده شده و ما همراه با مردانی که قرون گذشته را هدایت کرده‌اند، در آن قرون زیست‌ایم. تاریخ کل تمدن، تاریخ امپراتوری‌های از دست رفته، به حافظه ماضیمه شده و همچون قاره‌های جدیدی جلوه‌گری می‌کنند اینها همه ما را به سوی شناخت یک جریان خیلی قوی همانند شدن هدایت می‌کند، پدیده‌ای

که بخصوص با تجلی احساسا ایجاد شده است، و در نتیجه می‌توان سرعت انبساط و گسترش آن را فهمید زیرا تأثیر جمعیتها فقط از راه احساس نه تعقل. تنها به این علت که فرد در جمعیت قرار دارد. سطح فکریش به اندازه قابل ملاحظه‌ای پایین می‌آید. پس جمعیتها در سلسله مراتب احساسی است که می‌تواند خیلی بالا برود، یا خیلی پایین بیاید. عمل ذهن و تعقل به انسان تنها اختصاص داده شده است، به انسان‌ها، هنگامی که تلویزیون را نگاه نمی‌کنند. اما با توجه به این که عبور احساسها به جانب مغز به منظور تبدیل شدن به ایده‌ها، یعنی است - هر چند که کاری مؤثر است - آیا می‌توان فرض کرد که با گذشت زمان، جمعیت - تماشاگر قادر باشد خود را در زمینه فکری و فرهنگی از نظر عمل فیلمی، بهبود بخشد.

آیا تلویزیون - که نیروی خود را به نیروی سینما می‌افزاید - نمی‌تواند مؤثرترین وسیله برای پیشرفت بشریت باشد؟ توجه شده است که در تمام طول تاریخ حرکات جمعیت علیرغم بعضی جلوه‌های انقلابی، همواره عمیقاً محافظه کارانه بوده است و جنبشهای توقف‌ناپذیر آن، غالب اوقات روی مسایل سطحی انجام گرفته است. در حقیقت به نظر می‌رسد که بشریت غریزاً در محافظه کارانه‌ای دارد، و همچون انسانهای بدوی، دارای حس احترامی بتدریج است نسبت به سنتها، و وحشی ناآگاه از تلاطمهایی است که قادرند شرایط فعلی حیات او را تغییر دهند.

در این حال، اگر تلویزیون، اگر خطابه تلویزیونی قادر است که از طریق تصویر، افکاری را نفوذ دهد، اگر می‌تواند احساسها را به صورت تعقل تفسیر شکل بخشد، اگر انسانها را هنگامی که مستقیماً

تحت تأثیری هستند مجبور می‌سازد و به سطحی که در آن تفکر و انتقاد موجود نیست نزول کنند، آیا ممکن است که نقش آن بتواند استمراری واقعی و پایدار به افکاری ببخشد که اگر با وسایل دیگر آمده بودند جمعیت آنها را رد می‌کرد؟

آیا یک تلویزیون هدایت شده، ارشاد شده و کنترل شده با امکان بیان آزاد بخشد به همه هنرمندان و نویسندگان، قادر است یک فضای فکری و رفتاری را عوض کند؟ ایده‌ها در تحولات ملتها همواره اهمیتی اساسی داشته‌اند: هر تمدنی از تعداد اندکی ایده‌های اساسی که به ندرت تجدید یافته است جاری می‌شود. این ایده‌ها پس از عبور از متکل نفوذ، در روح جمعیتها مستقر می‌گردد و در آنجا قدرتی خارق‌العاده به دست می‌آورد.

دو نوع ایده وجود دارد: یکی «ایده» مردان راه‌آهن و معدن، مردم بیغوله‌ها و محلات پست بندرها، و شهرهای بزرگ را دیده است. زندگی فاسد محلات عشق‌ترانی جمعیتهای شهری را دیده است. رمانهای فیلم شده همه یوچیپای ابدی را که روح انسانی را به جنبش می‌آورد برای همه بچه‌ها آشنا ساخته، همه اسرار دردناک زندگی و عشق و مرگ را نیز، جوانان در تماس زیاد با همه عظمتها، همه ترسها، همه فسادها و همه جنایات، زیسته‌اند.» (مقدمه بر فلسفه سینما، گوته، ۱۹۲۴)

عکس‌العمل به خرج می‌دهد. اما، ایده‌ها، همین که در روح جمعیت نفوذ کردند، قدرتی مقاومت‌ناپذیر به دست می‌آورند و یک سری نتایج از این امر جاری می‌گردد، در گذشته برای آن که ایده‌های در روح جمعیت جایگزین شود به زمان درازی احتیاج بود. افکار فلسفی قبل از آن که در روح عامه جایگزین شود، مجبور به غوطه خوردن در محیط اطراف خود بود، اما وقتی که مستقر می‌شد، در تمام طول تاریخ و بخصوص در قرون اخیر قدرتی مقاومت‌ناپذیر به دست می‌آورد. جنبش ملتها به جانب تسخیر مساوات اجتماعی و تحقق حقوق مجرد و آزادیهای مطلوب، همه حکومتها را لرزاند و عمیقاً همه جهان غرب را زیر و رو کرد. بیست سال بعد از انقلاب فرانسه همه به ضدیت با یکدیگر برخاستند و اروپا با عدم تعادلهایی روبرو شد که هنوز هم احساس می‌شود.

آیا تلویزیون می‌تواند افکار را با رتبی سریعتر نفوذ دهد و وارد کند؟ سینما و تلویزیون در مدت کوتاه‌عمر خود سطحی وسیع و طولانی از تصاویر آفریده‌اند که از همه جا می‌گذرد و به وسیله همه دیده می‌شود. به این ترتیب آیا نمی‌شود فکر کرد که دنیا عمیقاً از این طریق، تغییر یافته و تغییر می‌یابد؟ فقط این را در نظر بگیریم که تصاویر سینمایی و الکترونیکی چه معرفت‌هایی در مورد کشورهای دیگر، افراد و ملتها برای ما ایجاد کرده است. «امپوزیه» می‌نویسد: «امروز هر کدوک پانزده ساله و حتی کمتر از آن، متعلق به هر طبقه اجتماعی به دهافت زیاد آسمانخراشهای نیویورک، دروازه‌های خاور دور، خیابان گروتند، زندگی اسرارآمیز جنگلهای بکر، شنهای صحرا، صومعه‌های تبت، پارتون و کرملین، آلاسکا و سرزمین آتش را دیده است. هر قفل پانزده ساله زندگی غیرانتگیز کارگران، مردان راه‌آهن و معدن، مردم بیغوله‌ها و محلات پست بندرها، و شهرهای بزرگ را دیده است. زندگی فاسد محلات عشق‌ترانی جمعیتهای شهری را دیده است. رمانهای فیلم شده همه یوچیپای ابدی را که روح انسانی را به جنبش می‌آورد برای همه بچه‌ها آشنا ساخته، همه اسرار دردناک زندگی و عشق و مرگ را نیز، جوانان در تماس زیاد با همه عظمتها، همه ترسها، همه فسادها و همه جنایات، زیسته‌اند.» (مقدمه بر فلسفه سینما، گوته، ۱۹۲۴)

ادامه دارد

سرگذشت انسان

ترجمه: تورج فر ازمنده

-۱۳-

● هنرمندان عصر پارینه سنگی، میان خود و حیواناتی که نقاشی میکردند، احساس مشابهت و امتزاج شدیدی داشته‌اند
● وقتی قدرت فکری بشر افزایش یافت و وجدانش غنی تر گشت، ارباب انواع جانشین الهه‌ها شدند و تجسم این ارواح بر افکار بشر مستولی گشت



حقیقت امروز در بعضی جوامع اروپایی یا آمریکایی کسانی هستند که برای از میان بردن دشمنان خود تصویری یا مجسمه‌ای شبیه انسان میسازند و با سنجاق آنرا سوراخ میکنند. این نوع درک متکی باصل شباهت که معادل تطابق و برابری است، عیناً در میان شکارچیان عصر حجر نیز وجود داشته است.

بسیاری از نقاشی‌ها یا برجسته‌کاری‌ها و کنده‌کاری‌ها تصویر حیواناتی است که با نیزه یا تیر پهلویشان شکافته شده است.

در عین حال که یک رشته از جادوگری عصر حجر بر اساس انجذاب و امتزاج یا سیمپاتی بوده، نوع دیگری از آن هدفش ادامه و جاوید ساختن زندگی بوده است. بعضی از طراحی‌هایی شک‌نشان-دهنده زنان باردار است.

در غارت‌دودوپر تصویر گاووحشی نیرو ماده و جای پای رقصندگان در کف غار نشانه آنست که در این غار تشریفاتی در ستایش زاینده‌گی و حیات انجام میگرفته است.

این طرزتفکر ابتدایی خیلی بیشتر از اعمال جادویی مبتنی بر انجذاب و امتزاج اهمیت داشته و از همان وقت سنگت بنای مذاهب مبنی بر زاینده‌گی را که بعدها در مناطق جنوبی شرقی اروپا و آسیای غربی توسعه پیدا کرده و مجسمه‌های ونوس و سایر اندیشه‌های موجود آورنده الهه‌ها دلیل گسترش و اهمیت آنهاست پایه‌گذاری کرده است.

سحنه نقاشی شده در غار ماقبل تاریخی کوگول در اسپانیا که تصویر چند زن را در حالیکه گرد مردی حلقه زده‌اند نشان میدهد میتواند نمایاننده نوعی مراسم ستایش زاینده‌گی و حیات باشد.

شواهد و مدارک هنری دیگری وجود دارد که نشان میدهد در عصر حجر بین هنر دیواری و جادوی و اعمال جادویی و مذهبی انسان‌های ماقبل تاریخ ارتباط وجود داشته است. در اینجا میتوانیم نقاشی‌هایی که انسانها یا حیواناتی را نشان میدهد یا موجودات نیمه‌انسان و نیمه‌حیوان غارس برادری در فرانسه را مثال بیاوریم.

شاید اغلب تصویر جادوگر بزرگ را در غار سه‌برادر در کنایا دیده باشند که انسانی‌را در حالیکه در پوست گاو وحشی رفته و مشغول رقصیدن است نشان میدهد علاوه بر این غار همه

از طرف دیگر مسأله تنوع‌وفایده هنر مطرح است. در اینجا سخن از آن خوشنودی که اثر هنری برای هنرمند ایجاد میکند نیست، بلکه میخواهیم ببینیم چه استفاده‌ای جامعه از آن میرده و موارد استعمالش چه بوده است. پندرت دیده شده که یک سنت‌هنری قومی پاسخگوی یک نیاز عملی نباشد و در جوامع ابتدایی که در آن فعالیت‌های معنوی و عملی و مذهبی کم‌وبیش مخلوط و آمیخته‌بهم است هنر-ناگزیر جزء لاینفک زندگی روزمره بوده است. در نظریه از مدت‌ها پیش در مورد هنر انسان‌های غارنشین در مقابل هم قرار گرفته. بمقیده بعضی از محققان هنرمندان عصر حجر فقط میخواسته‌اند مکنونات خاطر خود را بیان کنند و در صدد خلق زیبایی بوده‌اند.

بر مبنای این نظر فعالیت و کار آنها فقط جنبه استتیک داشته است. بمقیده بعضی دیگر از محققان فعالیت آنها جنبه عملی محض داشته و کوشش آنها بمنظور تأمین شکار بیشتر بوده است.

اما اگر ساله را از نزدیک بررسی کنیم می‌بینیم که اصلاً مسأله‌ای وجود ندارد و تضاد فقط در ذهن مخالفان و مدافعان یک نظریه موجودیت پیدا کرده است. حتی در قرن بیستم که زندگی بطور غیر قابل انکاری تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی شده هیچکس دقیقاً نمیتواند بگوید که یک هنرمند نقاش بخاطر بیان مکنونات خاطر خود نقاشی میکند یا برای فروش تابلوهایش. کوشش بمنظور جدا کردن و منتزاع ساختن هنر و جادو و مذهب از یکدیگر در زندگی انسان‌های اولیه نتیجه پوچی و بیبودگی معلول میل مبالغه‌آمیز بتجزیه و تحلیل است.

هنر دیواری عصر حجر بی‌شک در اعمال جادویی و مذهبی نقشی داشته است. این هنر علمی‌الخصوص در برپاداشتن مراسم انجذاب و امتزاج که متکی باصل شباهت، مناسبت و ارتباط معادل با برابری و همبستگی است بکار میرفته و بمبارت دیگر معتقد بوده‌اند که آنچه بر تصویری یا شئی می‌رسد مالا بر چیزی یا موجودی که آن تصویر یا آن شئی بصورت اشاره و نشانه مبین‌آنست خواهد رسید. این اندیشه که در عصر حجر رواج کامل داشته‌حتی در جوامع تمدن امروزی وجود دارد. وقتی سیب زمینی را به اروپا آوردند و در آنجا کاشتند بسیاری از اشخاص تصور میکردند که این نبات موجب جذام خواهد شد زیرا شکل ظاهری بعضی از سیب زمینی‌ها آثار بیماری جذام را بیاد می‌آورد.



بادی که از شمال غربی می‌زد، آنتهای را که شکارچیان بر افروخته دامن می‌زدند، شکارچیان، گله‌ها را به طرف نواحی باتلاقی می‌راندند. فیلیا در باتلاق به دام می‌افتند و دیگر نمی‌توانند حرکت کنند، آنگاه است که شکارچیان با سنک و نیزه‌های چوبی به زندگی آنها خاتمه می‌دهند.

هنری و تجسم زیبایی بوده و نگاه کردن به این طرح‌ها نوعی لذت هنری بخلاقان آن میداده است. در اینصورت در تزئینی بودن این نقش‌ها و طرح‌ها تردید نمیتوان کرد. آنچه این حدس را بیشتر تقویت میکند، نقاشی‌ها و طراحی‌هایی است که بر روی سطح پیه سوزها و آلات و ابزارهای عصر حجر و نوعی کوشش برای ارتباط و امتزاج با حیوانات و طبیعت جدا کرد و عامل عرفانی را رویهمرفته میتوان گفت که در هنر تزئینی دیوارها و تا حد کمتری هنر تزئینی منقول یعنی نقاشی‌ها و طراحی‌های روی آلات و ابزار، قبایل ابتدائی امروز از جمله قبایل بومی استرالیا که هنوز هم در اعمال جادویی مربوط به شکار تصاویر حیرت‌انگیزی از حیوانات بکار می‌برند مرکز آن سهارت فنی و قدرت خلاقه اقوام ماقبل تاریخ را ندارند.

در واقع آنها از آن واقع‌بینی و رئالیسم هنری اجداد ماقبل تاریخ انسان بدور افتاده‌اند و طرح‌های مجازی و اشارتی یا تقلیدهای خشن و تطنیف نشده برایشان در ایجاد ارتباط لازم با حیوان و طبیعت در مراسم جادویی شکارکفایت میکند. از میان تمام آثار هنری پارینه‌سنگی فقط یک اثر می‌شناسیم که از بعضی جهات بسویایل و ابزار حزن‌انگیز و مرگ‌آلود جادوگران قبایل ابتدائی امروز شباهت دارد و آن تن بی‌سخری از خاک رس است که ظاهراً سر واقعی غرسی را که میکشته‌اند بر آن قرار میداده‌اند.

سلاح‌های مختلف، در ستایش حیوانات، که مخلوطی از عقاید نیمه جادویی نیمه مذهبی بوده و در زندگی انسان‌های شکارچی ماقبل تاریخ اهمیت خاصی داشته نقش مؤثری بازی می‌کرده است.

چیز شباهت بدیر یا غار-خانه دارد. در این غار باید از دالان‌هایی که در میان صخره‌ها کنده‌اند گذشت و سپس بتالاری رسید که دیواره‌های آنرا با تصاویر انسانها و حیواناتی که همه در حال رقصیدنند پوشانده‌اند. از این تالار وارد دالان دیگری میشویم که دیواره‌های آنرا نیز نقاشی کرده و پنج‌پنج و سر-بالاست و منتصبی به پنجره‌ای میشود که قریب چهار متر از سطح زمین خارج غار ارتفاع دارد. از این پنجره بوده که راهب جادوگر طی تشریفات جالب توجهی خود را ظاهر میکرد و در برابر گروه معتقدان خویش که در آنجا اجتماع می‌کرده‌اند طی مراسم جادویی برتری و تسلط خویش را مسلم میساخته است.

درست در برابر این دریاچه در صخره مقابل و در هوای آزاد تصویر جادوگر در حالیکه شاخ گاووحشی را بر سر و پوست حیوان را بر تن دارد نقاشی شده که با چشمان مسحورکننده‌ای به بیننده می‌نگرد.

بررسی این مطلب که هنر دوران ماقبل تاریخ، تا چه حد کوششی اصیل برای بیان موافق و احساسات بوده و در چه زمینه‌ها با مسائل جادویی ارتباط داشته، خود موضوع جالب‌توجهی است. هنر جادویی که در هنر تزئینی و دیواری عصر حجر آنقدر اهمیت داشته، در هنر منقول سهم کمتری داشته است.

احتمال دارد هدف انسان‌های اولیه از کندن تصویر یک گاو وحشی یا یک ماموت روی «نیزه» پران یا دسته تیرهای سنگی این بوده که این سلاح‌ها در شکار این حیوانات خوبیی مؤثر باشند. اما خستما میتوان چنین تصور کرد که هدف کاملاً

مقام اجتماعی هر فرد و حتی بقای یک‌قبیله بمیزان شکاری که بدست می‌آورده ارتباط داشته و هنر پاسخگوی این نیاز طبیعی ضروری بوده است. اما با وجود نقش عملی و مفیدی که داشته هنر عصر حجر را نمیتوان از اندیشه‌های مذهبی عصر حجر و نوعی کوشش برای ارتباط و امتزاج با حیوانات و طبیعت جدا کرد و عامل عرفانی را در هنر آن عصر نادیده گرفت.

بطور کلی هنر عصر حجر قدیم کوششی اصیل برای بیان مکنونات خاطر بوده و خلقت کنندگان این آثار هنری هنرمندان حقیقی بوده‌اند. اما تمام آثار دیگر که آنها هم بی‌شک در مراسم جادویی نقشی داشته‌اند از جمله آثار هنری و در ردیف آثار هنری که امروز به‌آنها هنرپیشری و انسانی می‌گوئیم قرار داشته‌اند. این آثار انسان را بیاد نقاشی‌های چینی میاندازند و میدانیم که هنرمندان چینی از درکی عرفانی که میتنی بس رابطه بین انسان و طبیعت است الهام میگرفته‌اند.

نخستین هنر گویای انسانی

هنر دیواری عصر حجر بوضوح نشان میدهد که هنرمندان پارینه سنگی باحدمت و شدت هرچه تمامتر اختلاط و امتزاج و مشابهتی بین خود و حیواناتی که نقاشی میکردند احساس میکردند. هرچه بروجود خودگاه‌تر و شاعرتر میشدند و مخصوصاً بدلیل آنکه میتوانسته‌اند مکنونات خاطر خود را با زبان بیان کنند و از این طریق تسلط خود را در بیان ماهرانه مکنونات خاطر خویش از راه تصاویر افزایش دهند همانقدر هم این انسان‌ها نیاز بتاکید و ثبوت ارتباطشان را با

طبیعت بیشتر احساس میکردند. یک‌شاعر جدید می‌گوید: تصویر شاعرانه هنرمند را نشان میدهد که میکوشد وحدت و همبستگی خود را با آنچه که هست و بوده بیان کند.

این سخن چه درباره کهن‌ترین و از لحاظ زمانی دورترین هنرمندان و چه درباره هنرمندان امروزی صدق میکند. پارها کوشش شده که ثابت کنند نقاشان غارهای ماقبل تاریخ از جسد حیوانات بعنوان مدل نقاشی استفاده میکردند و بسازی سایه روشن بر روی چدار غارها که اندام حیوات را در برابر نور ضعیف چراغهای آنان بر دیواره غار منعکس میساخته به آنها امکان داده که طراحی‌هایی این چنین زیبا از اندام حیوانات بپوشد آورند. اینگونه فرضیات وحدسیات جز اینکه ما را گمراه کند نمی‌نارند.

هرکس که تا اندازه‌ای از جریان خلق آثار هنری اطلاع داشته باشد میداند هنرمندانی که در دل غارها و اعماق زمین و دور از دنیای خارج مشغول کار بوده‌اند حتماً منظره هیجان‌انگیز و تصویر عاطفی حیواناتی که تمام زندگی ایشان بر محور وجود آنان دور می‌زده در ذهن داشته‌اند و عمل خلق و بوجود آوردن همانطور که در هر هنر واقعی همیشه چنین است در تخیل ایشان پایان یافته و کمال پذیرفته بوده است و رنگ و طرح و قلم موئی که بکار می‌برده‌اند در واقع چیزی جز وسایل بیان خارجی بیش باطنی‌شان نبوده است.

اگر استفاده عملی را که از هنر ایشان در زمینه جادو و مراسم جادویی میشده کنار بگذاریم باید بگوئیم که این ایجاد ارتباط معنوی و هنری با حیوانات نقاشی شده، نشان آن است که هنرمند کاملاً با زندگی مذهبی جامعه‌ای که در آن زندگی میکرد خود را مطابقت میداده است.

هنگام بحث درباره رشد معنوی و فکری، سازمان اجتماعی، عادات مربوط به شکار، زندگی روزمره و بیان هنری انسان‌های عصر حجر، بعضی از جنبه‌های زندگی مذهبی این انسان‌ها را نیز بررسی کردیم. اشاره‌ای به این جنبه‌ها از این لحاظ لازم بود که وحدت زندگی ابتدایی را به نحو احسن نشان بدهیم. همانطور که مذهب در خدمت هدفهای عملی برای زندگی مفید و لازم بود، همانطور هم تمام اعمال زندگی روزمره نشانی از مفاهیم جادویی یا مذهبی با خود داشت. اما در اینجا پیش از بحث درباره ارتباط هنر و مذهب در عصر حجر، باید مفهوم کلیه مذهب را در دوران پارینه‌سنگی و نوسنگی و بین پارینه‌سنگی و نوسنگی روشن سازیم:

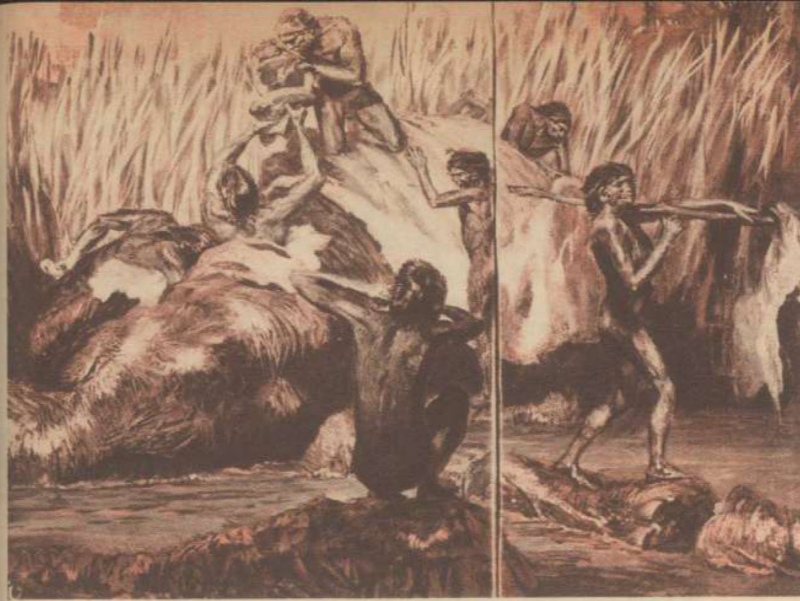
وقتی از مذهب سخن به میان می‌آوریم نباید مذهبی که از پنج هزار سال پیش به اینطرف در جوامع مختلف بشری پیدا شده به ذهن ما خطور کند.

البته این خود میثت آموزنده‌ای است که بعدها در بیان تاریخ مذاهب و ادیان مورد گفتگو قرار خواهیم داد، ولی در اینجا سخن از اعتقادات مبتنی بر مفاهیم جادویی یا نیمه مذهبی است که انسان مانندها یا نزدیک انسانها یا انسانهایی که بین دویت تا بیست هزار سال پیش در روی کره زمین زندگی میکردند بدان پاینده بوده‌اند. در بیان این اعتقادات تعریفی که می‌توانیم بکنیم چنین است:

در اندیشه‌هایی که انسانهای عصر حجر درباره ارواح، انفس، ارباب انواع و درکی که از زندگی ماوراءالطبیعه و مرگک داشته‌اند فکر مذهب، بطوری که از پنج هزار سال پیش ظاهر شده، بی‌چوچه وجود نداشته است.

وقتی انسان به‌اصالت خویش شاعر و آگاه شده بود، خود را از طبیعت ناآگاه که در عرصه آن زاده شده بود منتزع کرده اما قهرآ بمطالعه و بررسی آن پرداخت و پس از آنکه آنرا مشاهده کرد کوشید تا ذات آنرا دریابد، آنرا برای رسیدن به هدفها و مقاصد خویش مورد استفاده قرار دهد و سرانجام با نوعی بیم و امید به طبیعت نگرست و آنرا مورد ستایش قرار داد و میل باطنی‌اش این بود که وحدتی با آن ایجاد کند. این علل سه‌گانه فکری و معنوی، عملی و مادی، عرفانی و عاطفی، سرچشمه تمام خرافات و اساطیر و جادو و مذهب انسان‌های عصر حجر بود.

وقتی انسان جهان را زیر نظر گرفت آنرا از دریچه نفس خویش دید (که آئینه تمام نسای طبیعت نبود، زیرا که انسان نخستین بجای درک عینی طبیعت به کمک تصاویر عاطفی رؤیاهای کابوس‌ها، خاطرات و یادبودها و مخصوصاً مکاشفات، وجدان مغفوله خود را بر دنیای خارج منعکس میکرد) و به این ترتیب بود که وجدان انسانی همیشه قسمتی از خود را در جهان می‌یافت و مشاهده میکرد. هنگامیکه انسان از گذشته بسی اندیشه خود خارج شد تصور کرد که طبیعت نیز جریاناتی مشابه خود او داشته و دارای شعور و وجدان است و لذا تنها پدیده‌های جامد و مادی، بلکه جانوران را نیز صاحب حیات باطنی، احساسات و ادراکات و تفکرات و خواسته‌پنداشت؛ انفس و ارواح بنظر او هر چه چیز بر باد، ملوفان، سخره‌ها، جنگل‌ها، حیوانات، پسر انسان مستولی و حکمفرما بود. به این کیفیت ارتباط معنوی با جهان، گاه نام «آنی‌مسم» داده‌اند، یعنی اعتقاد براینکه هر چیز و هر جانور، چون انسانها دارای روحی هستند که ذات حیات تراوش آنست در مرحله بعدی که انتزاع آن از مرحله‌ای که بیان کردیم دشوار است، انفس‌وارواح



شکارچیان طعمه خود را قطعه‌قطعه می‌کنند، پوست را کنده‌اند که قطعات نرم‌تر مثل قلب و جگر را که خوردنش از گوشت آسانتر است، جداکنند

شروع به جداشدن از ذات اشیاء و موجودات کردند و قدرت وجدان هرچه بیشتر شد، آنچه جنبه ماوراءالطبیعه داشت نیز قلمرو وسیع‌تری پیدا کرد و در عین حال محدودتر شد. تا وقتی اندیشه فردی بر مبنای خانواده و جامعه و طبیعت بود وزن و بطور کلی خصوصیت مادی، عنصر مسلط بر سازمان خانوادگی اجتماعی بود، مفهوم طبیعت ذیروح و دارای حیات بشکل آله بزرگ میشد، البته بعضی از دانشمندان این نظر را پذیرفته‌اند و میگویند پیدایش آله مربوط به دوران تکامل ذهنی و پیشرفت معنوی انسان است و اینکه بگوئیم ابتدا بشر به آله یا «تجسم مادر جاودان» معتقد شد و بعد ارباب انواع را بصورت مرد یا پسر تصور کرد همانقدر دوران واقعیت است که گمان میکنیم جوامع بشری ابتدا بشکل مادر سالاری و در مراحل بعدی بصورت پدر سالاری بوده است؛ ولی عقیده اکثر جامعه‌شناسان این است که هرچه قدرت فکری بشر افزایش یافت و وجدانش غنی‌تر گشت و قوانین منتهیات وضع شد، ارباب انواع چنانچه آله‌ها شدند و تجسم ارواح مذکور بر افکار بشر مستولی گشت، برای انسان ابتدایی، دنیا پر از ارواح بود و او خود را دستخوش حوادث و وقایع میدانست و سرنوشت خویش را تابعی از تحولات خوب یا بد زندگی در روی زمین می‌پنداشت. از این طریق بود که بمفهوم بخت و اقبال و شانس اعتقاد پیدا کرد و کوشید تا ارواح و انفس را با خود موافق گرداند و یکی از راه‌های موافق گرداندن ارواح همان شیوه‌ای بود که در تعریف نقاشی عصر حجر به آن اشاره کردیم. از طرفی احتمال دارد که انسان به آن جنبه‌های بد و شرارت ذات خود نیز آزادی عمل بخشیده باشد و با اعمال جادوی سیاه ارواح را به آزار رساندن و از میان بردن دشمنان عمومی و خصوصی خود دعوت میکرده است، اما دلایل قاطع و قانع‌کننده‌ای در این زمینه نداریم. وجدان نو- ظهور انسان نه تنها متوجه بوالهوسی‌های معیان انگیز بخت و شانس شده بود بلکه واقعیت مرگ را که بنظرش مظهر کامل بداقبالی و تیره‌بختی بود نیز درک کرده بود و این ادراک مرحله جدیدی در تحول اندیشه انسان بود.

مرگ، با آن ضربه هیجانی و عاطفی که ایجاد میکرد و قدرتی که در متزلزل کردن وجدان و شعور داشت، برای انسان عصر حجر یکی از نیروهای نهفته و از قوای محرکه مذهب بود. اندیشه بقا

و جاودانی بودن حیات ارواح انسانی و احتمالاً اندیشه تجدید حیات روح در کالبدی نو، ظاهراً یکی از کهن‌ترین کیفیات ذهن انسانی بوده است. ارتباط با روح اجداد از طریق شرکت در مراسم جادویی حاصل میشد ولی بطور کلی انسان عصر حجر یک میل باطنی به ارتباط با ماوراء-الطبیعه و ستایشی برای عالم معنی داشته است. پرستش حیوانات که زندگی او بسته به وجود ایشان بود، البته یک پدیده جبری طبیعی بوده ولی ذهن انسان اولیه از این فراتر میرفته و به پرستش آله بزرگ میپرداخته است.

یکی از جالب توجه‌ترین آزمایشهایی که در این زمینه صورت گرفته، تجربه‌ای است که دو دانشمند آلمانی انجام داده‌اند و داوطلبانه سعی کرده‌اند دلایل غیر مستقیمی برای پرستش حیوانات بوسیله انسانهای عصر حجر بدست آورند. این دو نفر تصمیم گرفتند که دوران هر جامعه و هر گروه انسانی دیگر، مانند انسانهای شکارچی عصر حجر، در قلب جنگل‌های آفریقاندگی کنند. پس از یکسال زندگی مشابه زندگی شکار-چیان پارینه‌سنگی، به این حقیقت رسیدند که نه تنها شبها در خواب، رؤیاهای و کابوس‌هایشان سراسر از حیوانات و جانوران مختلف تشکیل میشود بلکه اغلب در خواب خود را بصورت حیوانات می‌بینند. انسان اولیه، دنیای خواب را از دنیای بیداری چندان منتزع نمیکرد؛ واضح است که صحنه‌هایی که بهنگام خواب در آن با اصطلاح زندگی میکرد تمایل طبیعی عاطفی او را به احترام نسبت به حیواناتی که برای بقای او ضروری بودند تشدید میکرد و موجب پیدایش اعتقادات تومیک در جوامع اولیه می‌شد. کنجکاوی کم و بیش معقول انسان عصر حجر، میل او به بیان و تشریح دنیایی که از لحاظ عینی پیش از پیش به آن آگاه میشد، او را بطرف امتزاج و اختلاط با هرچه که در طبیعت اطراف خویش میدید کشاند و وجدان خویش را در همه چیز ساری کرد و به این ترتیب انفس و ارواح در تمام پدیده‌های طبیعی نقش اصلی و تعیین‌کننده پیدا کردند و چنین بود که اساطیر و افسانه‌ها ساخته شد و از نسلی به نسلی دیگر تکرار شد، ولی در این تکرار کمال یافت و هدف اصلی این بود که آفرینش جهان و پیدایش زبان و ظهور پیشه‌ها و بالاتر از همه تمام زندگی و مرگ موجود انسانی بیان شود.

«ادامه دارد»

سولژ نیتسین سکوت را می‌شکند



گوشه‌هایی تکان‌دهنده از مصاحبه نویسنده بزرگ روسی با روزنامه‌نگاران غربی

«تقشه اینست که مرا طرد کنند، از اجتماع و از مملکت ... مرا توی گودالی

بیندازند، به سیمیری برانند و یادریک غبار تیره انبوه محو کنند ... تصمیم

آنها این بود که مرا خاموش کنند ...»

«الکساندر سولژنیتسین» نویسنده مشهور شوروی و برنده جایزه نوبل، علیرغم تبعیت‌هایی که باو زده شد و نسبت‌های ناروایی که مقامات شوروی به‌او دادند از بحث و گفتگو با بیگانگان خودداری کرد.

چند روز پیش، «سولژنیتسین» در بازگشت غم‌انگیز از دنیای سکوت خودش با چند روزنامه‌نویس غربی صحبت کرد و در حالی که وجود خویش را تحت فشار خصومت‌آمیز و روزافزون رژیم شوروی، وجودی غیر واقعی و عاریه‌ای خواند، گفت: «هاله کثیفی از تحریم و ممنوعیت خانواده‌اش را در خود گرفته است.»

این مصاحبه در آپارتمان همسر جذاب سی و دوساله نویسنده، «ناتالیا» (که همسر دوم اوست)، در مسکو انجام گرفت. وی هنگام صحبت با «رابرت. جی. کاپرز» خبرنگار «نیویورک‌تایمز» مکرراً با همسرش مشورت میکرد و در مورد پاسخ بعضی سؤالات نظر او را می‌خواست. «ناتالیا» در پاسخ، گاهی بسقف خیره می‌شد تا وجود گوش‌های الکترونیکی را که در سقف اطاق تعبیه شده بود، و مسلماً مکالمات را ضبط میکرد، خاطر نشان کند در تمام مدت مصاحبه، پسر پانزده‌ماهه‌اش، «یرمولای» Yermolai شادمانه، کت اطاق بازی میکرد.

اتهام شوم

«سولژنیتسین» در حالیکه با آب میوه و یکبک خانگی پذیرائی میکرد، شکایت از این داشت که اضافه بر همه چیز، او مدام تحت مراقبت است. افرادی که بملاقات او می‌روند ناراحت و وحشتزده هستند و همسرش را که با عنوان ریاضی‌دان در انستیتوی نهضت بین‌المللی کارگران انجام وظیفه

مکن است به‌توقیف «سولژنیتسین» و یا اخراج او از شوروی منجر شود.

در بررسی اخیر کتاب تازه‌اش «اوت ۱۹۱۴» که در آن موضوع شروع جنگ جهانی اول مطرح شده است، یکی از منتقدان مجله ادبی مسکو، نوشت: «سولژنیتسین» پیروزی حزب نازی را در جنگ جهانی دوم ارزش کرده است.

مهمتر از آن تشریح «Trud» که غالباً نظرات «الکساندر شلیپن» رئیس سابق پلیس مخفی را منعکس میکند، در شماره آخر هفته خود، «سولژنیتسین» را متهم کرده است که کشور خود را تحقیر کرده و سیاست نظامی آلمانها را تأیید کرده است.

«سولژنیتسین» که وطن‌پرستی او در نوشته‌هایش کاملاً آشکار است، علناً تصمیم گرفت با جلب توجه مردم جهان بمطالب موهنی که بر علیه وی گفته شده است، با این اتهامات بی‌معنی و نامعقول مقابله کند. وی بروزنامه‌نگاران آمریکایی گفت:

«سولژنیتسین» از طریق فرستادن پیام از رادیوی آزاد اروپا و سایر ایستگاههای فرستنده بیگانه، به عقاید جامعه آگاه شوروی مراجعه کرد و گفت مشغول جمع‌آوری اتهامات و اسامی بدگویان است.

وی اضافه کرد: شاید روزی در این مملکت بیاید که آنها شخصاً در دادگاه جواب بدهند.

«سولژنیتسین» گفت: «نویسنده‌ای که برخلاف عقیده عمومی اجتماع خودش فکر می‌کند، نه فقط مایه خواری آن اجتماع نیست، بلکه نوعی سرمایه و موجودیت تازه بان میدهد.»

«سولژنیتسین» فقط یک هفته قبل از زمانی که قرار بود مدال و فرمان جایزه نوبل را از مدیر آکادمی سوئد بگیرد، سهر سکوت را از لب برداشت و درباره خود صحبت کرد.

مدیر آکادمی سی‌پایست از «استکپلم» با هوپیمای پرواز میکرد تاچیز و مدال فرمان‌آن‌را با تشریفات مخصوص در آپارتمان «سولژنیتسین» در مسکو، باو تسلیم کند این برنامه به‌صورت راه‌حلی بینابین ترتیب داده شده بود.

«سولژنیتسین» در سال ۱۹۷۰ از رفتن به «استکپلم» و دریافت جایزه‌اش خودداری کرده بود چون میترسید مقامات شوروی باو اجازه بازگشت ندهند و «گوگنار یارینگ» سفیر دولت سوئد نیز از ترس اینکه میباید رهبران مملکت را برنجاند، اجازه نداده بود تشریفات معرفی این نویسنده، در سفارت سوئد در مسکو انجام شود.

چند روز بعد از آنکه «سولژنیتسین» نظراتش را بیان کرد، مقامات شوروی تقاضای نامه رئیس آکادمی نوبل را برای وی، رد کردند.

اما این امتناع، فقط علاقه عمومی رانسبیت به «سولژنیتسین» تشدید کرد. وی شجاعانه تلگرافی باین مضمون برای رئیس آکادمی سوئد فرستاد: «مخالفت با وی، معنی‌اش جلوگیری از معرفی من است. ناراحت نباش. ما می‌توانیم اینکار را سالها عقب بیندازیم. این شرم‌آور است، اما نه برای ما ... ترا در آغوش می‌فشارم ...»

گوشه‌هایی از تاریخ وسایل ارتباط جمعی

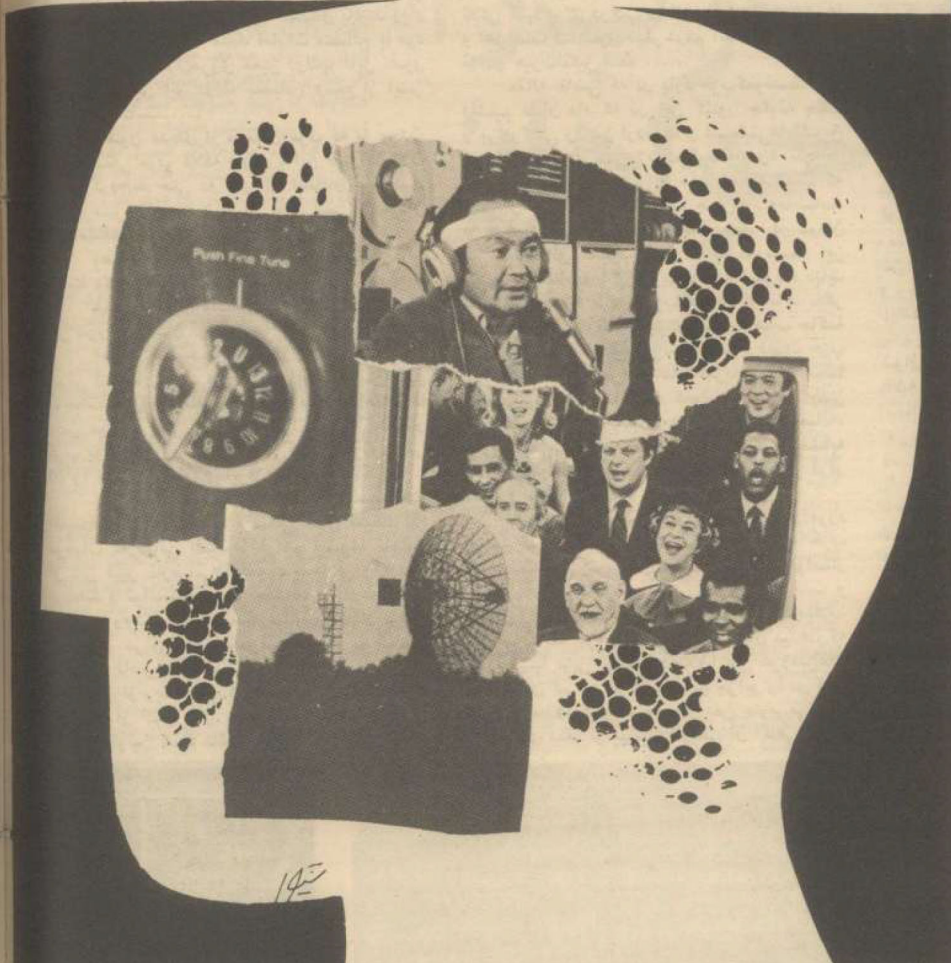
از: دکتر ابراهیم رشیدپور

۳- دسته سوم کسانی بودند که هر چند سعی کردند مطالب و محتوی برنامه را با سایر اطلاعات موجود مقایسه نمایند، اما بدلائل مختلف، تا پایان، هم چنان برنامه را بصورت یک گزارش خبری واقعی پذیرفتند. افراد این دسته را، از گروهی که توانسته بودند غیر واقعی بودن برنامه‌ها را با کمک سایر اطلاعات و منابع کشف نمایند، با در نظر گرفتن دو خصوصیت و مشخصه مهم میتوان جدا کرد. در وهله اول درک این نکته که اصولاً چرا این افراد درصد چسب کردن برنامه بر نامه برآمده بودند از راه مصاحبه‌های انجام شده «کنترل» و همکاری آن مشکل بود. یا اینهمه به نظر نمی‌رسید این افراد فقط بخاطر درک اعتبار و صحت مطالب برنامه، دست به این کار (چسب کردن و آزمایش) زده باشند، آنها از منابع و اطلاعات دیگر، تنها به این خاطر کمک می‌گرفتند تا ببینند خطری در کمین آنها است یا خیر؟ همانطور که گفتیم این مردم پیش از اندازه ترسیده و کنترل و آزمایش خود را از دست داده بودند. در مرحله دوم، نکته دیگری جلب نظر ما را میکند و آن اینکه روش‌های مورد استفاده آنها، در «چسب کردن» مطالب و محتوی برنامه غیر مؤثر و از هر حیث بدون ارزش بود. بیش از دوسوم افراد این دسته، برای پشتر پی بردن به واقعیت برنامه، تنها کاری که انجام دادند نگاه کردن از پنجره به کوچه و خیابان و یا بیرون از منزل بود. البته تعدادی از آنها نیز بدوستان تلفن کردند یا به همسایه‌های خود سر زدند. یا اینهمه باید پذیرفت که هیچ یک از این روش‌ها نمیتوانست پرده از واقعیت آنچه رادیو در اختیار مردم میگذاشت بردارد.

«کنترل» میگوید: دلایل چندی در دست است که نشان میدهد چرا مقایسه بین محتوی برنامه و مطالب سایر منابع مؤثر و مفید نبود. در اکثر موارد آنچه مردم از راه روش‌های عادی و نامطمئن بدست می‌آوردند، تنها تبعیض و تفسیر خود آنها را از واقع (که قبلاً گفتیم منطبق بر ضابطه‌های معین قضاوت و ارزشیابی بود) تأیید میکرد. بطور مثال:

از پنجره به خیابان نگاه کردم و دیدم رفتار و حرکات مردم مثل همیشه و تقریباً عادی است. پیش خود گفتم هنوز از جریان اطلاع ندارند و خبر واقعه هنوز به محله آنها نرسیده است.

* ما از پنجره به خیابان نگاه



۳ رادیو و هجوم از مریخ

رادیو؛ شور انگیز، وحشت آفرین یا آرامش بخش؟

مردم، آن دسته از مطالب و پیشنهادها را می‌پذیرند که با خصوصیات ذهنی آنها منطبق باشد

پاره‌ای از مردم یکسره اختیار خود را بدست برنامه رادیویی داده‌اند و کوشش برای پی بردن به واقعیت نمی‌کنند. در یافتن انگیزه کسانی که بر-عکس، درصد مقایسه برآمده بودند آسان‌تر بود. با اینهمه، تجزیه و تحلیل رفتار ایندسته از مردم که همیشه در بحران‌های اجتماعی اکثریت قابل-ملاحظه‌ای را تشکیل میدهند جالب و درخور توجه است. بیش از نیمی از افراد این دسته آنچنان در مقابل شنیدن برنامه رادیویی کنترل خود را از دست دادند که حتی از گوش دادن به بقیه برنامه عاجز بودند. با ترس و وحشت فراوان به اطراف می‌دویدند و اضطراب و نگرانی آنها را فلج کرده بود.

پاره‌ای از آنها به یاران کنترل اظهار داشتند که بقدری ترسیده بودند که حتی بفکر آزمایش واقعیت نیز نیافتادند. بطور مثال:

* آنچنان غرق برنامه شده بودیم و آنچنان می‌ترسیدیم که پشت اقدام هرگونه عکس‌العملی را از دست داده بودیم.

به‌دسته‌ای دیگر از این افراد یک نوع حالت بی‌تفاوتی شدید روانی دست داده بود. بر اثر این احساس، اقدام هرگونه عملی را بیفایده می‌دانستند. یکی از آنها در این زمینه می‌گفت:

* من مشغول نوشتن یک گزارش درسی در زمینه مباحث تاریخی بودم. دوست دخترم که در طبقه بالا زندگی میکند به اطالم آمد و وادارم ساخت با او به‌اتاقش بروم. در آنجا متوجه شدم همه حاضرین، کنترل و آرامش اعصاب خود را به نحو غم‌انگیزی از دست داده‌اند. منم تحت‌تأثیر قرار گرفتم و چون صحبت از این شد که بالاخره باید در مقابل بحران کاری کرد گفتم «چه فایده ای دارد که کاری بکنیم یا نکنیم؟ هیچ چیز مثل اول نمیشود... یکدیگر را در آغوش گرفته بودیم. در مقابل مرگ و نابودی که بشریت را تهدید میکرد هیچ چیز ارزش و اعتباری نداشت. من از اینکه باید بی‌مهم سخت وحشت زده شده بودم. ترس، مرا وادار می-ساخت هم‌چنان به رادیو گوش بدهم.

پاره‌ای از افراد، این دسته، معتقد بودند حالا که بحران آنها را تهدید میکند باید دست به‌عملی‌بزنند. تعدادی تصمیم گرفتند از خطر بگریزند و عده‌ای نیز مرگ را ترجیح دادند.

* تحمل خودم را از دست داده بودم. بهمین دلیل فوراً رادیو را خاموش کردم. زمان را درست بخاطر ندارم، اما به یاد دارم هر لحظه تهدید مرگ و نابودی علنی‌تر می‌شد. شهرم نیز مثل من بود. البته او میخواست به‌راستی گوش کند تا بقیه مطالب را بشنوم. اما من به‌او گفتم فایده‌ای ندارد و کاری از دستمان بر نمی‌آید. بهتر است آماده فرار بشویم. هر دو نفر مشغول جمع کردن اثاثیه شدیم.

در این گروه، از مردم دیگری نیز باید سخن گفت. اینها تمام قضیه را بصورتی برای خود تعبیر کرده بودند که نیازی به «چسب کردن» واقعیت

نمیدیدند. عده‌ای از آنها، زمانی رادیو را روشن کرده بودند که قسمت‌های اولیه نمایشنامه (که تا اندازه‌ای غیر واقعی به نظر میرسید) تمام شده بود. آنچه آنها میشنیدند بصورتی ساده و خیری، حکایت از یک پیش‌آمد ناگهانی میکرد:

* من در داروخانه مشغول کار بودم. برادرم به‌من تلفن کرد و گفت رادیو را روشن کن. یک شهاب آسمانی سقوط کرده است. رادیو را فوراً روشن کردم و شنیدیم که در خیابانهای جنوب شهر گاز غلیظ و فراوانی پشت دست متصاعد شده است. چند نفر مشتری در داروخانه داشتیم. همگی به‌این اطلاعیه گوش دادیم اما در عین حال نمیدانستیم منشأ گاز کجاست. مسأله گاز مرا ناراحت کرده بود. بطوریکه رادیو می‌گفت، به‌سرعت فراوان همه جا را دربر میگرفت. من گیج و متحیر، اطلاعیه‌ها را می‌خواندم اما در عین حال نمیدانستم اصلاً چه حادثه‌ای اتفاق افتاده است. در این موقع، صدای یک هواپیما بگوشم رسید و تصور کردم یک کشور بیگانه به‌مملکت ما حمله کرده است.

علل آشوب و بحران چه بود؟

بطوریکه بعداً دانشمندان متوجه شدند شرایط و تأثیرات چندی را می‌توان علل آشوب و بحرانی به حساب آورد که خصوصیات آن در مطالب فوق بدقت مورد بررسی قرار گرفت. هر چند با قاطعیت میتوان گفت در تمام مردمی که بر اثر شنیدن برنامه «ارسن ولز» آرامش خود را از دست دادند عدم توانایی در تجزیه و تحلیل انتقادی مسائل و واقعیات، به چشم می‌خورد. مهبدا در بررسی علل بحران نمیتوان از یک تأثیر و موقعیت خاص گفتگو بمان آورد و عوامل دیگر را از نظر دور داشت.

مشخصات و خصوصیات روانی و شخصیتی، بسیاری از مردم را به پذیرفتن اعتقادات خرافاتی و ترس شدید از آنچه پیش‌بینی میشد وادار می‌ساخت. از طرف دیگر، تأثیر و نفوذ مردمی که در ابتدا آرامش خود را از دست داده بودند باعث شد بقیه نیز نتوانند قادر به کنترل رفتار خویش باشند.

دکتر «کنترل» پس از اشاره به این دو علت (خصوصیات روانی و نفوذ مردم در یکدیگر) معتقد است در صورتیکه ما بخواهیم پا از بررسی آنچه بطور جداگانه برای افراد خانواده‌های مختلف پیش آمده بود فراتر بگذاریم و موقعیت‌ها را بطور کلی تجزیه و تحلیل کنیم حتماً لازم است قالب‌ها و نمونه‌های روانی را که بر اثر این خصوصیات آشکار شده است دقیقاً مطالعه نماییم. بهمین دلیل او این سؤال اساسی را در تحقیق خود مطرح می‌سازد و دقیقاً درصدد پاسخ-گویی به‌آن برمی‌آید.

چرا پیشنهاد و تلقین دیگران مورد قبول قرار گرفت یا به‌آن اعتنا نشد؟ آنچه از نظر تحقیقات روانی و

اجتماعی بیش از اندازه مهم و قابل ملاحظه به نظر میرسد این است که چرا و به‌چه‌دلیل بسیاری از مردم اصولاً درصدد ارزشیابی واقعیت آنچه از طریق رادیو در اختیار آنها قرار می-گرفت برنیامدند و همه چیز را بمان صورت پذیرفتند؟ باید توجه داشت که ادامه ترس و نگرانی مردم بیشتر از همین‌نکته ناشی میشد. «کنترل» می‌نویسد: برای درک خصوصیات هر بحرانی، چه‌عامل و علت آن واقعی و چه غیر واقعی باشد، لازم است ببینیم در ذهن و جریان فکری شخص چه میگذرد که او را از چسب کردن مسأله باز میدارد؟

نتایج تحقیق آشکار ساخت آن-دسته از مردمی که در شب اجرای برنامه «ارسن ولز» دچار ترس و وحشت بیش از اندازه شدند کسانی بودند که می-توان آنها را افرادی بیش از اندازه تأثیرپذیر به حساب آورد. این مردم دارای این خصوصیت روانی و شخصیتی بودند که تقریباً بدون استثناء آنچه را میشنیدند باور میکردند و حتی به‌خود زحمت بررسی مطلب شنیده شده را نیز نمیدادند. همانطور که بارها اشاره شده مردم اگر یاکمی کوشش و تلاش درصدد بدست آوردن اطلاعات بیشتری برمی‌آمدند بدون تردید خیلی زود متوجه می‌شدند که همه چیز فقط یک نمایشنامه رادیویی همچنان انگیز بوده و واقعیتی در عالم خارج ندارد.

برعکس ایندسته از مردم، کسانی که یا اصولاً از ابتدا واقعیت برنامه را نپذیرفتند و یا فقط برای چند لحظه تحت‌تأثیر قرار گرفتند، دارای شخصیت تأثیرپذیر نبودند. درحقیقت میتوان آنها را بقول روانشناسان، صاحب قابلیت ذهنی انتقادی نامید.

یا توجه به مطالب فوق، هم‌اکنون سؤال دیگری ذهن ما را به‌خود متوجه می‌سازد که لازم است در تمام بررسی‌ها و تحقیقات مربوط به‌وسائل ارتباط جمعی مورد ملاحظه قرار بگیرد.

چرا پاره‌ای از مردم بیش از اندازه تأثیرپذیر هستند و برعکس دسته‌ای با برخورداری از قابلیت‌ذهنی انتقادی از این نفوذ در امان می‌باشند؟ «کنترل» به‌این سؤال جواب میدهد و ما بدون اشاره به نظریات سایر روانشناسان تنها به‌مطالب او که با مسأله بحران هجوم از مریخ ارتباط بیشتری دارد اشاره میکنیم.

از نظر کنترل، اساساً چهار موقعیت روانی را میتوان باعث بوجود آمدن حالت ذهنی خاصی در افراد دانست که آنها را به تأثیرپذیری بیش از اندازه وامیدارد. این چهار موقعیت را میتوان بصورت مفهومی ضوابط قضاوت و ارزشیابی فرد مورد بررسی و ملاحظه قرار داد.

۱- در وهله اول، امکان دارد شخص محرک معین را با ضابطه یا ضوابط قضایاتی که فکر میکند به یکدیگر مربوط هستند مقایسه کند. حالت ذهنی و فکری شخص، بصورتی است که وقتی یک محرک خاص وارد

آن میشود به‌آسانی و بدون کوچکترین اشکالی پذیرفته میگردد. فردی با این ضابطه و معیار قضاوت (که او را وادار می‌سازد فوراً به‌هر محرک خارجی معنی به‌بخشد و آن را بپذیرد) آنچه را به عنوان یک واقعیت به‌او تلقین میکنند قطعی می‌شمارد و تردیدی در مورد قبول آن به‌خرج نمیدهد. کنترل و همکاران او متوجه شدند بسیاری از مردمی که گفتیم بدون بررسی و آزمایش مطالب، همه چیز را از ابتدا تا به‌آخر پذیرفته بودند ضابطه‌های ذهنی معینی داشتند که محرک خارجی (مطالب برنامه ارسن ولز) را بدون تردید می‌پذیرد. بطور مثال افراد با اعتقادات شدید مذهبی کسانی بودند که بر اساس ضوابط مورد قبول خواست خداوند باشد محتمل می-دانستند.

آنها بر اساس معیارهای ذهنی پذیرفته شده از قبل، انتظار وقوع یک چنین حادثه‌ای را داشتند، آنها باور کردند بودند که دیر یا زود کره خاکی منهدم میگردد و این بلا از آسمان یا از یکی دیگر از کرات نازل میگردد. چنین اعتقادات و ضوابط پذیرفته شده‌ای باعث شده بود محرک خارجی را فی‌القول قبول کنند و به بررسی و بازبینی آن نیز احتیاجی نبینند.

دسته دیگری از این مردم به اصطلاح خوش‌باور، هر چند مذهبی نبودند اما حوادث و اخبار، آنها را بیش از اندازه زیر نفوذ خود گرفته بود. این عده نیز وقوع یک بلا و مصیبت را حتمی و غیر قابل اجتناب میدانستند. بقول کنترل برای آنها فرق نمیکرد که حادثه را هیتلسر، ژاپنی‌ها یا مریخی‌ها بوجود بیاورند. در این مورد باید از مردمی که تحت‌تأثیر پیشرفت‌های بیش از اندازه علوم و تکنولوژی قرار گرفته بودند نیز یاد کنیم. افکار و تصورات درباره پیشرفت علوم تقریباً جنبه تخیل‌آمیز به‌خود گرفته بود و گمان میکردند روزی سوانجام قدرت خسارت‌العاده دانشمندان، بضرر خود آنها و بشریت تمام می‌شود و مظاهر فرهنگ و تمدن را یکسره از میان خواهد برد.

بهر جهت علت را هر چه فرض کنیم همانطور که گفته شد ایندسته از مردم دارای ضوابط و معیارهای پذیرفته ذهنی خاصی بودند که محرک خارجی را به‌آسانی درمیان تاروپود خود جای میداد. در حقیقت آنها دارای ضوابط قضاوت دیگری نیز نبودند که به‌جنگ مطالب القاء شده بوسیله رادیو بیاید و آنها را خشی کند. بنابراین ارزش قالب‌های ذهنی و شخصی در تأثیرات و مسائل ارتباط جمعی بیش از پیش آشکار میگردد. مردم، آندهسته از مطالب و پیشنهاداتی را می‌پذیرند که منطبق با خصوصیات ذهنی آنها باشد و همانطوریکه گفته شد در قالب‌های از پیش پذیرفته شده آنها به‌آسانی جای گیرد.

«ادامه دارد»



میلر هشتاد ساله

هنری میلر، در آستانه هشتاد سالگی درباره سکس، عشق، نوشتن، نقاشی، زن، انسان، مرگ، آینده و خدا سخن می گوید

برای منتقدین ادبی، موافق و مخالف، هنری میلر تا زمانی طولانی موجودی مبهم و معماتی جلوه می کرد. اما اینجا، و در بیوگرافی تازه منتشر شده اش با عنوان «زندگی و روزهای من» نویسنده هشتاد ساله مدار راس السرطان، مدار راس الجدی، و Nenus, Plenus and Sanus نقطه نظرهای خود را در هر زمینه ای، از هزل و هجا گرفته تا پینک پونگ، شرح می دهد:

سکس - «برای من چندان حیاتی نیست که خودم را اسیر و مقیدش بکنم. برای من جالبتر آن است که بتوانم با زنی خوش بگذرانم. اگر روابط به همافروشی بینجامد که... عالی است، اما اگر نشد... باز هم عالی است!»

«من زنان را چنان ستایش می کنم که شما گلها را. آنها چیزی بر فضا و هوای دوروبر ما می افزایند.» هزلوها - میلر می گوید: «چیز بامزه درباره هزل نویسی اینست که: مرا بر نمی انگیزد. جذبه و کشش برایم ندارد و نداشته است، در حقیقت بهتر

است بگویم: برایم کسل کننده است. من آدمی هستم که با نگاه بازنان یا تصویرشان عشق می ورزم و لذت می برم. تصویرها و عکس ها مرا کاملاً جلب می کنند، اما خواندن راجع به سکس؟ نه، نه چندان! مگر اینکه هنرمندی بزرگ چنان هزل و هجائی را نوشته باشد.»

پیوند - در مورد خانواده و بستگی های زناشویی میلر می گوید: «فکر می کنم برای یک مرد کاملاً امکان داشته باشد که از پیش از یک زن نگهداری کند بشرط آنکه از هر نظر تعادل را حفظ کند و از اعتبار نیفتد، و رضایت همه را فراهم نماید.»

بسیاری از جوامع ابتدائی اینکار را کرده اند مخصوصاً در موارد و سرزمین هایی که کمبود مرد یا زن در میان بوده است.

یکی از دوستان من می گوید: یک مرد می بایست از هر چند زن که بتواند راضی شان کند نگهداری نماید. اما آنوقت مسئله اقتصادی آن پیش می آید، اینطور نیست؟»

صورت زیبایی ظاهر! - در مورد ظاهر و زشتی یا زیبایی نظر میلر چنین است: «مردان نمی دانند که تا چه اندازه یک زن می تواند به زیبایی ظاهری و به اصطلاح جذابیت صوری مرد بی اعتنا باشد! نمی دانند که آنها چگونه گاهی شیفته مردان ساده و زشتترو و مسن میشوند. گاهی حرامزاده های زشت تاریخ زیباترین زنهای دنیا را تصاحب کرده اند!»

زنان - در چگونگی رابطه با زنها میلر صادقانه چنین اعتراف می کند: «می دانید، من از قماش «نر» مردها نیستم. من همیشه بطرف زنان قوی و نیرومند کشیده می شوم. این را جانی ذکر کرده ام. نزاع من با آنها کشمکش هوش و زیرکی است، نیز در مورد خود دریافته ام که بیشتر فریفته زنانی می شوم که گمراهند و کجرو، دروغ می گویند، بمن کلک می زنند، محروم می کنند و همیشه آنطرف حصار تکم می دارند. اما من از آن لذت می برم.»

میلر واقعی - بعضی خوانندگان آثار من و منتقدین سرگرم این بحث و کشمکشند که: بین من - به عنوان یک نویسنده، و من به عنوان یک فرد عادی تناقضی وجود دارد. اما هرگز مرا به عنوان «خودم»، به عنوان یک «فرد تنها» نشناختند. من متقدم که خودم را در کتابهایم وصف کرده ام: من شهبانی، من فیلسوف، من مذهبی و من زیبایی شناس.»

تقریبات میلر - «روز دلخواه من، قبل از هر چیزی باید چنین باشد: روزی بسودن مزاحمت دیگران، نه تلفتی، نه سهمانی کسل کننده ای، و نه نامه ای حتمی الجواب که فوری و مهم باشد، یک روز برای خودم! در چنین روزی برای شئای خوبی خود را به آب خواهم زد بعد با دوستی دو ساعت تمام پینک پونگ بازی خواهیم کرد.» نقاشی - هنری میلر از نویسندگانی

است که اوقات فراغت خود را به نقاشی می گذرانند. خود می گوید: «اوقاتی هست که بعضی مردم به آثار نقاشی من نگاه می کنند و می گویند: پس چرا هزل و وقاحتی در نقاشی های شما نمی بینیم؟» چرا چنین است؟ نمی دانم. هیچوقت برای من پیش نیامده که به آن ببنیدیم. من از دیدگاه عقیده خاصی دست به قلم مو نمی برم. من عقایدم را در کتابهایم، در نوشته هایم بیان می کنم. نقاشی من محصول پراکنجی های گاهگاهی و لحظه های ناخودآگاهانه من است. هرچه پیش آید خوش آید!»

آفرینش - هنری میلر نویسنده کم ادعائی است و در مورد نوشته های خود چون بعضی هنرمندان خودبین به لفظ خلاقیت هنری چندان تکیه نمی کند. در جواب پرسشی راجع به خودش می گوید: «می پرسید من چه هستم! می گوید بعضی ها مرا منتقد تصور می کنند؟ نه من این نیستم! مخصوصاً نسبت به نقاشی خودم. وقتی بکارم نظر می اندازم نمی دانم چگونه توجیه شان کنم. یا به جانی یا چیزی نسبتشان دهم. نخستین چیزی که برای من مطرح است، خیلی ساده، لذت برداشتن قلم مو است و دیدن آنچه پیش می آید. چیزی که آن پیش آمد را وصف می کند و توضیح می دهد چیز دیگری است غیر از خود

زندگی و روزهای هنری میلر



با همسرش (دست چپ) و دوست همسرش

یکی از آثار نقاشی هنری میلر



اثر. به جای حراج و تظاهر و نمایش دادن، من می گذارم همه چیز «اتفاق بیفتد». اگر قرار است قضاوتی در مورد کار من بشود، یا نقدی یا ستایشی، باید از طرف صاحب نظر باشد نه صاحب اثر. صاحب اثر، اثر را در لحظه ای که تمام کرد، کارش و رابطه اش با آن تمام شده است.»

«کاری که خدا کرد تنها ابلاغ فرمانها بود. به تعبیر دیگر، او خلق نکرد. این تعریفی است که من در مورد هنرمند مناسب می دانم: او کسی است که تنها نظمی و ترتیبی دوباره بهمچیز می دهد.»

نوشتن و میلر - من لذتی شهبانی از بازآفرینی یک تجربه می برم - و حتماً لذتی افزاینده - تجربه، تشدید شده - بنظر می آید، نمایشی دوگانه یا دو گونه برصحنه جریان می یابد. اولین بار که کاری انجام می دهید، به آن آگاهی ندارید، شما در آئینه به خودتان نگاه نمی کنید. آنگاه، وقتی در حال نوشتن هستید عیناً مثل این است که در آینه نگاه می کنید و خود را می بینید که دارید دوباره تمام و کمال آن کار را انجام می دهید. و این بار می دانید که دارید نمایش می دهید. این است فرق بین عمل آگاهانه و ناآگاهانه.»

«این آن چیزی نیست که من نوشته ام. این خود نوشته است. زیرا این زندگی من است، نوشتن زندگی من است. چیزی که مهم است نفس عمل است، عمل ناب نوشتن، یعنی آنچه من می گویم چندان اهمیت ندارد، گاهی احمقانه هم هست مبتنی بر بیبودگی و تناقض هم هست، و این به هیچ وجه مرا ناراحت نمی کند. = آیا از آن لذتی بردم؟ = آیا آنچه در من بود فاش کردم؟ = لب مطلب این است. و البته نمی دانم در من چیست. فرق من با نویسندگان دیگر این است که آنها تلاش می کنند آنچه به ذهن سپرده اند بر کاغذ بریزند، من می گویم آنچه روی کاغذ است، یا در رگ خورشید، یا در آن جهان زیرین - اسفل السافلین - است بیرون بریزم، به زندگی بدهم.»

خدا و عشق - میلر می گوید: «من به سکس چون چیزی خیلی طبیعی نگاه می کنم مثل تولد و مرگ. آن را چون موضوعی خاص و مستثنی مورد توجه قرار نمی دهم. سکس پاره بزرگی از یک زندگی است. نصف زندگی است - اگر خوششان می آید - اما نیازی نمی بینم که چنان تأکید شدیدی بر آن داشته باشم. لارنس (نویسنده انگلیسی م.) چنین می کرد. سکس در زندگی او اهمیت فراوان داشت. فکر می کنم جانی گفته باشم که: دو راه بهرستگاری می انجامد: یکی راه مذهب و دیگری راه سکس. خوب، من به سکس چون نیروی رهائی بخش اعتقاد ندارم.»

«چون هم که بودم برای من سکس یک مشغله ذهنی هرروزه نبود. شیفتگی به «همخواه» بودن زن همیشه به خود زن، به زن بودن و انسان بودن او، بر می گشت. زن جالبترین چیزها



هنری میلر هجده ساله

بود. «همخواه» نیز مهم بود، یقیناً، اما همه چیز نبود. تمامی مقصود و مطلوب من نبود، به جز در مواردی نادر. وقتی مردی زن را چیزی جز «همخواه» نداند به گسترش مفهوم دیگری - مفهومی منفی از انسان - کمک کرده است. اما من همیشه، بیشتر خودزن را می خواستم، تمامی وجود انسانی او را. گذشته از آن من همیشه به ذهن و اندیشه زن دلستگي داشته ام. چه فکری توی سرت است؟ چه اندیشه ای دارد تانم با آن گلاویز شوم، بر آن چیره گردم و در آن نفوذ کنم؟»

میلر ادامه می دهد: «از این قرار بسیاری از مردان به روابطشان با یک زن تنها از زاویه همخواهگی می نگرند. اما این «فکر سکس» است که مرا مشغول می دارد و برایم جالب است و هر چیز دیگری را جمع به آن، هر چیزی که مربوط به قلمرو فکر باشد مرا فریفته می کند. من تخیلی عظیم دارم، می توانم متعجب شوم و از تأثیراتی که سکس اینجا و آنجا، بر افراد می گذارد و حوادثی که می آفریند به شگفتی آمیز.»

«بهاههه اینها سکس امری الزام آور نیست. بدون آنهم می توانم بسر برم» سن و سال - میلر می گوید: «فکر نمی کنم بتوانید در زمینه تأثیر اختلاف سن میان شوهران و زنان به نتیجه ای برسید. این مسئله به «فرد تنها» به هر یک از آنها، بستگی دارد.

امید را! = ناچاری یاد بگیرد که چگونه امروز را بفردا برسانی. یقیناً رنج می‌بری، حتماً بدبختی، اما چنان فریبنده است که با تمام وجود به زندگی بچسی. با طبیعت و غریزه خود زندگی کنی، دست چو حیوانات، این مسئله بزرگی است برای ما مردم خیلی متمدن که بدانیم چگونه یک پرندۀ شکاری باشیم، یک جانور، و هر نوع غذایی را حریصانه بخوریم، غذایی کنیم، تحقیر شویم و با وجود این آن را بپذیریم. با سرپائین هل داده شویم و دوباره برجای خود برگردیم. هر روزی که بر ما می‌گذرد لحظه‌ای است از یک معجزه».

«هر روز مردم غریز، امیال، بیش و نیروی انگیزش خود را تغذیه می‌کنند، آدم ناچار است خود را از چنگ نیاز غریزی برهاند تا بتواند بکارهای دیگر خود رسیدگی کند؛ اما ما خود را فریب می‌دهیم و می‌گوئیم (نه، من، زندگی، بچه‌دارم، بپتر است فکرش را نکنم.) از همین رهگذر است که ما مرتکب خودکشی می‌شویم، بپتر است مرد آنچه را می‌خواهد بکند تا عالی است.»



میلر و عشق - «من از آن مردانی هستم که بیایی عاشق میشوند. مردم می‌گویند که من یک رمانتیک چاره ناپذیرم. شاید باشم. در هر حال سیاست‌گذار نیرومندی هستم که از من همان ساختند که باید باشم. به من غم و شادی دادند. هرگز طور دیگری نخواستام، و نخواستام راه دیگری اختیار کنم. مردم بپتر عمل می‌کنند. بپتر می‌آفرینند. بپتر زندگی می‌کنند، در آن هنگام که عاشق شده باشند».

میلر، خودش - «باید چیزی شروانه در من وجود داشته باشد. منظور من اینست که می‌خواهم ضد آنچه‌ای باشم که هستم، و با وجود این با شما رو راست و صمیمی باشم، عیناً همینطور که هستم؛ خوشحال و درباره‌ی مرگ خودم فکر می‌کنم. می‌پرسید چه احساسی درباره‌ی آن دارم؟ چگونه راجع به آن می‌اندیشم؟ خوب، کسی چیزی از آن نمی‌داند. کاملاً مبهم است. کسی از آن طرف، برنگشته است. چنان به زندگی اعتقاد دارم که برایم دشوار است به فقدان آن فکر کنم».

معاش میلر - می‌گوید: «برای مردم دشوار است قبول کنند که یک نفر بتواند از زندگی لذت ببرد در حالیکه سطح زندگی‌اش باین باشد یا به این سطح بهترین مسئله‌ای که برای من پیش آمده گسیختن از همه چیز، بدون تکیه‌گاهی - از هر نوع - و یا بریدن از هر امید بی‌زیستن است».

«اما ناچاری هر روز آرابجویی - ترجمه: م. بهادر

آگهی ازدواج

از: کارل فالنتین

برگردان از: ایرج زهري

ف: ببخشید خانم، من درست امد؟ ببینید. تو روزنامه شما يك آگهی بود یا این متن: «يك خانم بیوه تنها مایل است برای بار دوم سعادتش رو در ازدواج آزمایش کند. و غیره» من این آگهی رو تقریباً چهار پنج هفته پیش تو روزنامه شما خوندم، روزنامه رو متأسفانه از دست دادم. ممکنه از حضورتون تمنا کنم این شماره رو با آگهی توش بهم لطف کنین؟

ك: وای خدایم، اگر شما تاریخ صحیح روزنامه رو ننویسید پیدا کردنش واقعاً مشکله.

ف: آگهی پنج سانتیمتر درازا داشت و سه سانتیمتر پهنا. «يك خانم بیوه تنها مایل است برای بار دوم سعادتش را در ازدواج آزمایش کند و غیره».

ك: گفتید چهار پنج هفته پیش؟ خوب حتماً از من نمی‌خواید که هه روزنامه‌ها رو که در عرض این پنج هفته منتشر شده براتون ورق بزوم؟

ف: خواهش می‌کنم. شاید تو همین شماره‌های اول باشی.

ك: نه درنگه. این خیلی شانس می‌خواد.

ف: يك خانم بیوه تنها مایل است برای بار دوم سعادتش را در ازدواج آزمایش کند و غیره» آگهی ۵ سانتیمتر درازاش بود و ۳ سانتیمتر پهناش.

ك: بین اینهمه روزنامه محاله به همین آگهی رو بشه پیدا کرد.

ف: ولی توش بود.

ك: بعله، خیلی چیزهای دیگه هم توشه.

ف: نه، من به چیزهای دیگه کار ندارم، من فقط اون آگهی رو می‌خوام. همینطور که عرض کردم، آگهی ۵ سانتیمتر دراز بود و ۳ سانتیمتر پهنا. متنش هم این بود: «يك خانم بیوه تنها مایل است برای بار دوم سعادتش را در ازدواج آزمایش کند و غیره».

ك: ببینید الان این دهمین روزنامه است. من کارهای دیگه‌ای هم دارم که باید انجام بدم.

ف: دختر خانوم! شماره بخدا محبت کنید! شاید شما باعث بشید که من سعادتش رو بشم! هه چیز به این آگهی بستگی داره. به این آگهی فسقلی که ۵ سانتیمتر درازینه و سه سانتیمتر پهناش: «يك خانم بیوه تنها مایل است برای بار دوم سعادتش را در ازدواج آزمایش کند و غیره».

ك: به دیگه قریبون، حالا متن آگهی رو دیگه حفظ شدم. ولی خودتون ملاحظه می‌کنید که آگهی رو پیدا نمی‌کنم.

ف: چهار پنج هفته پیش خودم این آگهی رو خوندم که: «يك خانم بیوه تنها...»

ك: بابا نست از سر کجول خانم بیوه تنها بردارید دیگه؟

ف: نست بردارم؟ به! تازه می‌خوام با این خانم بیوه تنها شروع کنم. شروع کنم نه اینکه نست بردارم! به اینجبت از حضورتون تمنا دارم، اقتدر بگردید تا بیداش کنید! آگهی تقریباً...

ك: ۵ سانتیمتر درازه، ۳ سانتیمتر پهنا! يك عالمه آگهی به این قد و اندازه تو روزنامه ما چاپ میشه.

ف: بعله: حرفتو قبول می‌کنم، ولی مسأله مهم تو این آگهی قد و اندازه‌اش نیست خانم، بلکه متن اون: «يك خانم بیوه تنها مایل است برای بار دوم سعادتش را در ازدواج آزمایش کند و غیره».

ك: بپتره، بپتره، چطوره بچای پیدا کردن آگهی يك بیوه دیگه براتون پیدا کنین؟ تو این شهر «بیوه» فت و فراوانه.

ف: نه، من به بیوه تنها می‌خوام که برای بار دوم سعادتش رو در ازدواج آزمایش می‌کنه!

ك: دیگه حوصله‌ام سر رفت! بفرا بید، حالا دیگه نام آگهی‌های ازدواج پنج هفته اخیر رو نگاه کردم. این آگهی که می‌فرماید توشون نبود. ببین آگهی رو حتماً تو روزنامه ما خوندید؟

ف: بعله - حتماً!

ك: شاید تو روزنامه بیخام امروز خوندید؟ اسم ما بیام امروزه؟

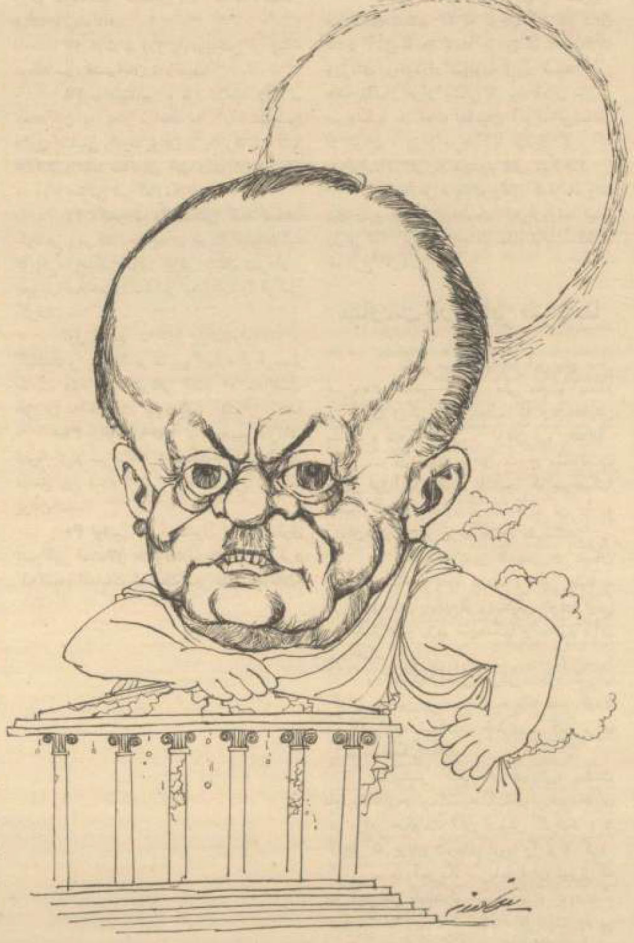
ف: بعله، بعله، تو روزنامه بیخام امروز.

ك: بر پدر هر چی...

یونان سر هنگ‌ها استوار بر پای ایستاده است

سر هنگ‌ها بعد از پنج سال حکومت در کار ساختن چهره جدیدی برای یونان هستند

از: دکتر منصور مصلحی



دردم در انتظار استقرار
اعلیحضرت کستانتین
است

آفتش‌هایی که عدد پنج بر آنها با رنگ طلائی نقش بسته است، از يك هفته پیش بر در و دیوار همه شهرها و روستاهای یونان آویخته شده است تا یونانیان و سیاحان بخاطر آوردن که «انقلاب ملی یونان» که ثمره کودتای نظامی ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ - اول اردیبهشت ۱۳۴۶ - است، پنج ساله شده است...

پنج سال پیش شانزده سرهنگ و شصت افسر ارتش یونان از تداوم هرج و مرج، بازیهای بیحاصل پارلمانی و رقابت‌های مفرضانه احزاب سود بردند و در فزادگاه دمکراسی، غرب، یکی از انعطاف‌ناپذیرترین حکومت‌های جهان را مستقر کردند.

ماجرای کودتا بدین قرار بود: ساعت ۲ بامداد روز ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ واحدهای نانک ارتش یونان نقاط حساس آتن را زیر کنترل گرفتند. فرماندهی یکی از این واحدها را سرهنگ «پاناکوس» به عهده داشت، که چون اقدامش در پیروزی کودتا بسیار موثر بود، اینک در پست معاونت نخست‌وزیر قرار دارد.

کودتاگران با سرعتی حیرت‌آور بر اوضاع مسلط شدند و تا قبل از رسیدن خورشید جمعی از مخالفان سرسخت خود را بازداشت کردند، یازده سازه از قانون اساسی لغو شد و حکومت نظامی و سانسور مطبوعات برقرار گشت.

در اولین ساعات صبح ۲۲ آوریل اعلام شد که «کلیاس» به نخست‌وزیری و ژنرال «اسپان دیدکیس» به معاونت نخست‌وزیری برگزیده شده است. در این حال همه شواهد نشان میداد که پادشاه یونان در برابر عمل انجام شده قرار گرفته است. مطبوعات غرب ۲۴ ساعت بعد از این واقعه نوشتند: «پیروزی کودتای یونان را تضعیف ارگان‌های سیاسی، بعثت مبارزه‌ی هدف سیاستمداران، تسهیل کرد».

و این يك واقعیت است، چون: روز ۱۵ ژوئیه ۱۹۶۵ - ۲۴ تیر ۱۳۴۴ - «ژرژ پاپاندرو» نخست‌وزیر یونان که میکوشید يك دمکرات و يك لیبرال ناسیونالیست در نظر آید، بعثت مخالفت شدید پارلمان از کار گزاره گرفت. «پاپاندرو»، نه در عمل بلکه در حرف از اعتدالی‌های متعادل بچی حمایت میکرد و مدعی بود که قصد دارم یونان کشوری لیبرال، دمکرات و بیطرف بسازد، بعد از شکست این سیاستمدار که از بسیاری جهات میتوان با سوکارنو، سهبانوک و نکرومه مقایسه‌اش کرد، «استفانوپولس» به نخست‌وزیری برگزیده شد که نماینده جناح‌های محافظه کار هیات حاکمه یونان بود. روز ۲۵ دسامبر ۱۹۶۶ - ۲۹ آذر ۱۳۴۵ - «استفانوپولس» مجبور شد از کار گزاره بگیرد، چون قصد داشت قانون انتخابات را بنفع احزاب کوچک تغییر دهد، در حالیکه «کانلپولس» رهبر «اتحاد ناسیونال رادیکال» که از احزاب رقیب بود، میل داشت قانون انتخابات بنحوی تغییر یابد که پایه‌های سلطه احزاب بزرگ را بر زندگی سیاسی یونان مستحکم‌تر سازد.

فردای استعفای «استفانوپولس» پادشاه «پاناسکوپولس» مدیر بانک یونان را مأمور تشکیل کابینه کرد و قرار شد انتخابات پارلمانی پیش از موقع و در اواخر مه‌ماه بعد انجام شود.

کفتم که سیاستمداران یونانی بچای آنکه در فکر اداره کشور و انجام نقشه‌های عمرانی باشند، در گرداب مبارزه قدرت فرو رفته بودند. نمونه‌ای از این مبارزه سبب شد که حکومت «پاناسکوپولس» از همان آغاز از انجام این اقدامی باز ماند. ماجرا ازین قرار بود که «پاپاندرو» رهبر «اتحاد اعتدالی» ماده الحاقیه‌ای برای قانون انتخابات به پارلمان پیشنهاد کرد که بموجب آن مصونیت پارلمانی در دوران قوت قوت قانونی داشت، در حالیکه «اتحاد ناسیونال رادیکال» با این پیشنهاد مخالف بود. کفتمکن بر سر این اصلاحیه پیشنهادی پارلمان را و در نتیجه حکومت پارلمانی یونان را از دست زدن بهر اقدام مثبتی یازداشت. «ژرژ پاپاندرو» قصد داشت بهسر قیمت این اصلاحیه را به تصویب برساند، چون پسرش «آندراس پاپاندرو» که نماینده مجلس بود، در ماجرای «آسپیدا» دخالت داشت و در پایان دوران مصونیت پارلمانی - یعنی ۲۸ روز بعد از انحلال یا پایان دوره پارلمان - به پای میز محاکمه کشیده میشد. (ماجرا آسپیدا را گروهی از افسران و سیاستمداران یونانی برای انداخته بودند که قصد داشتند حکومت پادشاهی را براندازند و رژیم نظیر رژیم ناصر در یونان بر سر کار آورند.)

... در چنین شرایطی سرهنگ‌ها کودتا کردند و «آندراس» را بچرم خیانت به زندان افکندند. اندکی پیش از کودتای «پاناسکوپولس» استعفا داده بود و ارتش و پلیس بحال آماده باش درآمده بودند، «کانلپولس» عضو حزب «اتحاد ناسیونال رادیکال» نخست‌وزیر شده بود، پارلمان را منحل کرده بود و به اعتراض احزاب چپ توجهی نکرده بود. سرهنگ «کانولیس» را که يك راست افرامی بود به کرسی نخست‌وزیری نشاندند و با شدت و خشونت کم سابقه به سرکوبی مخالفان پرداختند. بنا به ارقام رسمی در همان آغاز کار ۶۵۰۹ نفر بازداشت شدند و نظامیان جمعی از اینان را به جزیره سنگی «پارس» فرستادند.

مخالفان حکومت سرهنگ‌ها که از حمایت تمام با بی تفاوتی دمکراسی‌های غربی برخوردار بودند، در خارج از یونان اعلام کردند که ادامه حکومت سرهنگ‌ها کشورشان را در ورطه جنگ داخلی فرو میندازد. اما چنین تشد و رژیم سرهنگ‌ها از يك ضد کودتا جان سالم بدر برد و اعلیحضرت کستانتین روز ۱۴ دسامبر ۱۹۶۷ - ۲۳ آذر ۱۳۴۶ - یونان را ترک کرد.

... پیش از خروج پادشاه در دوران حکومت سرهنگ‌ها تحولاتی رخ داد. در اولین ماه‌های اولین سال کودتا سرهنگ «پاپاندرو» به مردم قدرتمند حکومت تبدیل شد و «آندراس پاپاندرو» با وساطت دوستان آمریکایی‌اش، تبعید شد.

تحول اوضاع

پادشاه یونان، بعد از شورت یا دو دشمن سابق یعنی «ژرژ پاپاندرو» و «کانلپولس»، تصمیم گرفت به حکومت سرهنگ‌ها پایان دهد. روز ۲۲ آذر ۱۳۴۶ - اندکی بعد از بروز يك بحران شدید در روابط ترکیه و یونان بر سر قبرس پادشاه به «لاریسا» رفت، در حالیکه در نامه‌ای به فرمانده ارتش یونان خبر داده بود که اداره



دون کامیلو سرش را تکان داد. په پونه تکرار کرد:

- گفتم که تا پسرمو اونجوری که من می‌خوام تعمید ندین از اینجا با بیرون نمی‌ذارم.

ویسته پیچرا گذاشت روی یک نیمکت، کتشی را درآورد، آستینها را بالا زد و با حالت تهدیدکننده جلو رفت.

دون کامیلو قترخ کنان به عیسی گفت:

- یاعیسی، اختیارمو می‌دسی خودتون! آگه په نظر شما درسته که افراد اراده شونو به من تحمیل کنن، تسلیم می‌شم. اما آگه فردا په گوساله آوردن و منو مجبور کردن تعمیدش بدم گله نداشته باشین. می‌دونین که سابقه ایجاد کردن کار خطرناکه.

- البته! ولی تصادفاً تو باید سعی کنی بهش بیهوشی...
- آگه حمله کرد چی؟
- ضربه‌هارو دریافت کن دون کامیلو. تحمیل کن، رنج بیر، مٹ من.
دون کامیلو برگشت طرف په پونه گفت:

- خیله خوب، پیچه تعمید شده از اینجا می‌ره بیرون، ولی البته نه با این اسم لعنتی. په پونه غرید:

- دون کامیلو یادتون باشه از وقتی که تو یوتنه زار گلوله خورد بیمه شیکیم حساس شده؛ ضربه‌ها پابین بدن نداریم و گر نه منم په نیمکت ور می‌ذارم.

دون کامیلو جواب داد:

- خاطرت جمع باشه په پونه، همه نیمکتارو گذاشتم طبقه بالا. بعدش یک ضربه مستقیم روی گوشش فرود آورد.

هر دو قویبیکل و درشت بودند، با بازوهای آهنین، ضرباتشان مثل باران فرو می‌ریخت و در هوا صغیر می‌زد. بعد از بیست دقیقه نبرد خشمگینانه و ساکت، دون کامیلو با وضوح صدایی شنید که به او می‌گفت:

- یا لادون کامیلو! په چپ‌پون به فکتش! این صدای مسیح از بالای محراب بود.

دون کامیلو زد و په پونه نقش زمین شد. ده دقیقه‌ای روی زمین ماند؛ بعد از جا بلند شد، چانه‌اش را مالید، کتشی را پوشید، شال گردن سرخش را از نوگره زد و پیچه را برداشت. دون کامیلو لباس مخصوص پوشیده و استوار مثل یک صخره، جلو ظروف آب مقدس منتظرش بود. په پونه به آرامی نزدیک شد. دون کامیلو پرسید:

- اسمتو چی بذارین؟
په پونه زمزمه کرد:

- کامیلو لیرو آتوتیو
دون کامیلو سرش را تکان داد:

- نه! بذاریم لیرو کامیلو نین. بله نین هم باید باشه: این آدم‌ها کامیلو که کنارشون باشه دینگه وجود ندارن.

په پونه که هنوز چانه‌اش را می‌مالید، غرید:

- آمین!
وقتی مراسم تمام شد، دون کامیلو دوباره آمد جلو محراب، مسیح لبخندزنان به او گفت:

- دون کامیلو، نمی‌شه منکر شد، تو سیاست، تو بهتر از من سرت می‌شه.

دون کامیلو موقرانه اضافه کرد:

- تو کتک کاری هم همینجور.

و یک برآمدگی بزرگ را روی پیشانی، با بی‌تفاوتی مالش داد.

- دون کامیلو، مواظب خودت باش! دون کامیلو لوازم مقدس را پوشید و به طرف ظروف غسل تعمید رفت. از عیال په پونه پرسید:

- اسمتو می‌خواین چی بذارین؟
زن جواب داد:

- نین لیرو آتوتیو.
دون کامیلو درپوش ظرف را گذاشت و به آرامی گفت:

خوب، برین توروسیه تعمیدش بدین. کتشی دستهای مثل تخته لباسشویی بود: سه دوست ما بر این که نه‌ها بگویند و نه، نه رفتند بیرون. دون کامیلو سعی کرد از کنار خزانه کلیسا خود را رد کند ولی صدای عیسی، سرچا نگهش داشت:

سئون کامیلو، کار خیلی زشتی کردی. این آدم‌رو دوباره صدا کن و بیچه‌شونو غسل تعمید بده.

دون کامیلو جواب داد:

- یاعیسی باید به مغز شما فرو کرد که غسل تعمید شوخی نیست؛ غسل تعمید په چیز مقدسه؛ غسل تعمید...
دون کامیلو، داری به من یاد میدی که غسل تعمید چه، به من که خودم اختراعاتش کردم؟ تکرار می‌کنم که تو تقصیر بزرگی مرتکب شدی، چون این پیچه آگه همین‌حالا بعیره و به بهشت نره تقصیر توئه.

- یا حضرت درامانیکش نکنیم! واسه چی اون پیچه بعیره؟ اون مٹ په گل تر نازده و سرخه.

مسیح غرید:

- دلیل نمی‌شه، ممکنه په آجر نیفته روی کلاهش؛ ممکنه په دغه تشنج بگیره. وظیفه تو بود که تعمیدش بدی.

- ولی یا عیسی په خورده فکر کنین. آگه ما مطمئن بودیم که این پیچه په چشم می‌ره، می‌توانستیم په کاریش بکنیم؛ ولی ممکنه اون تو بهشترو سرتون خراب شه، همین که پسر اون کتشف مسخره‌س؛ خوب بگین ببینم، چه توقی دارین که من دلالت مظلمه بشم و په نفرو کنه اسمش نینته، واستون بفرستم په بهشت؟ من په فکر حسن شهرت بهشت هستم.

عیسی به گوشت تلخی گفت:

- حسن شهرت بهشت مربوط به مننه. چیزی که من علاقه دارم اینه که هر کسی آدم شریفی باشه؛ از این که بگذری، اسم آدم نین باشه یا «پوتونه» اهمیتی نداره. په علاوه تو می‌تونستی به این آدم‌ها یکی که په همچی اسم نامتوقولی روی پیچه گذاشتن، بعداً برایش ناراحتی ایجاد می‌کنه.

دون کامیلو جواب داد:

- بسیار خوب! همیشه تقصیر بامنه. سعی می‌کنم قضیه‌رو راست و ریس کنم. در همین موقع یک نفر وارد کلیسا شد؛ په پونه بود، تنها، با پیچه‌اش. در را پشتش بست و کلوتش را هم انداخت. گفت:

- من از اینجا خارج نمی‌شم تا وقتی که پسر، با اسمی که خودم واسمش انتخاب کردم تعمید داده بشه.

دون کامیلو برگشت طرف مسیح و پیچ‌کنان گفت:

- می‌بینی، آدم اینهمه بر از مقاصد مقدس باشه و اینجوری پاهاش طرف بشن!

مسیح جواب داد:

- خودتو بذار جای اون؛ رفتار شونو می‌شه تأیید کرد، ولی می‌شه درکتش کرد.

از مجموعه دنیای کوچک دون کامیلو تعمید



اثر: جووانی گوارسکی

یک مرد و دو زن که یکیشان عیال په پونه، شهردار کمونیست بود آمدند تو کلیسا.

دون کامیلو درست نوبت یک فردیام بود و داشت هاله دورسر یوسف قدیس را برق می‌انداخت؛ برگشت و از تازه واردها پرسید چه کار دارلند؟

مرد گفت:

- واسه غسل تعمید اومدیم؛ و یکی از زنها بسته‌ای را نشان داد که توش یک پیچه بود.

دون کامیلو همینجور که از فردیام می‌آمد پایین پرسید:

- کی درستش کرده؟
عیال په پونه جواب داد:

- من *
دون کامیلو پرسید:

- با شوهرتون؟
عیال په پونه به گوشت تلخی جواب داد:

- معلومه! می‌خواسین باکی درستش کرده باشم؟
دون کامیلو که می‌رفت به طرف خزانه کلیسا اظهار فرمود:

- عصبانی شدن نداره. من می‌دونم چی دارم می‌گم. خیلی چیزا شنیدم که مردم واسه خاطر عشق آزاد میان تو حزب شما. دون کامیلو وقتی داشت از جلو محراب رد می‌شد، زانو زد و چشمکی به عیسی زد:

- شنیدین؟ ایندغه دینگه جواب این کافرارو خوب دادم.

بارتعالی که عصبانی شده بود جواب داد:

- مزخرف نگو دون کامیلو. آگه اینا کافر بودن نمی‌آمدن بیچه‌شونو غسل تعمید بدن. آگه عیال په پونه په کشیده زده بود تو گوشت، اینجوری نمی‌تونستی گیرش بندازی.

آگه زن په پونه کشیده زده بود تو گوشت پس گردن هرسه تایی‌شونو می‌گرفتم و... عیسی جدی پرسید:

- بعدش؟
دون کامیلو از جا بلند شد و در همان حال فوری جواب داد:

- هیچی، همینجوری می‌گفتم. عیسی به لحن تهدیدآمیز گفت:



برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۷ اردیبهشت ماه
تا چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۱

تلویزیون

- برنامه اول (شبکه)
- برنامه دوم
- برنامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

رادیو

- برنامه اول
- برنامه دوم



روی جلد: دختر گیلک
موسیقی محلی گیلان از برنامه‌های جالب
تلویزیون گیلان و مازندران است.
عکس رنگی از: سیف‌الملوکی

در این قسمت میخوانید:

- پشت صحنه: امیر مکتوب
- ارکستر مجلسی مسکوب برنامه‌ای
- از جشن هنر
- گزارشی از تلویزیون گیلان و مازندران
- جمعه بازار - برنامه صبح جمعه رادیو
- نقد فیلم از شنوندگان رادیو
- این هفته در تهران
- جدول و شرح برنامه‌های رادیو و تلویزیون‌ها

ممکن است در آخرین لحظات، لزوماً، تغییراتی در فهرست برنامه‌های رادیو و تلویزیون پیش بیاید. اینگونه تغییرات قبلاً از فرستنده‌ها اعلام میشود.
در ضمن توجه تماشاگران تلویزیون را باین نکته جلب می‌کنیم که جز برنامه‌های اخبار که در ساعت اعلام شده پخش میشود، ممکن است پخش بعضی برنامه‌ها چند دقیقه زودتر یا دیرتر از وقت اعلام شده آغاز شود.



روح انگیز جوادى - گوینده تلویزیون رشت

برنامه اول شبکه

رومی، فریدون، «گلجان» و «تنهایی» را میخوانند، «اگه یشم بمونی» با صدای شنبلا و ایرج بخش میخوانند، و از مانیس و طوفان هم «ای دیوانه» و فقط تراودست «داره» را میخوانند.

۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۵۵ دنیای یک زن

«دوگ» دوست «دوریس» عاشق یک اصیلزاده قلابی شده است و ناگزیر برای رضایت معشوقش دست بخیرید جواهرات گرانبها زده است. «امادورس» که از عاقبت این کار نگران است وارد ماجرا میشود. داستان این هفته «معشوقه دوگ» نام دارد.

۲۱/۳۰ واریته
۲۲ فیلم سینمایی (رائل مهریان)
مسئله تله پاتی جزو مسائل بسیار گیرا و جالبی است که توجه بسیاری از مردم را بخود معطوف داشته است. «رائل مهریان» عنوان فیلم سینمایی شب جمعه است که ماجراتی را در مورد تله پاتی دنبال می کند.

در این فیلم - پت هیگل - کریس رابسون شرکت دارند و ساتون رولی این فیلم را کارگردانی کرده است.
۲۳/۱۰ اخبار

۸ اردیبهشت
۱۳ کارگاه موسیقی کودکان و کارتون
۱۳/۳۵ پنجه سیرک
چندی است که مجموعه ای دیدنی «پسر سیرک» برای بچه ها پخش میشود و «دورس» بازیگر دنیای بزرگان

این هفته نیز چون هفته های پیش در برگزیده ماجراهائی است که افراد سیرک در آن شرکت دارند.
۱۶/۵۳ مجله نگاه
۱۶/۳۰ اخبار
۱۵ موسیقی
۱۵/۱۵ چپال

بازیگران مجموعه «چپال» این هفته ما را با خود به تماشای مسابقه «چاپک سواری» می برند اما خودشان هم آرام نمی نشینند و موجب بروز حادثه ای در شهر میشوند. مخصوصا بلو پسر جوان و چشم آبی مزرعه چپال که چشم به یک زین نقره ای دوخته و برای تصاحب آن از هیچ مبارزه ای فروگذار نیست.

این فیلم را ویلیام گلکستون کارگردانی کرده و لیفاریکسون، کاررومیچل، لیندا کریستال و مارک اسلید بازیگران آن هستند.

۱۶/۵۵ فوتبال
برای علاقمندان فوتبال مسابقه ای از سری مسابقات تیمهای باشگاههای انگلستان پخش خواهد شد. این مسابقه مبارزه ایست بین دو تیم ناتینگهام - فورست و دربی کانتی.

۱۶/۵۳ چشمک
۱۷/۵۵ جستجو
عاشق بارلی میشود. اما در برخوردی که به خاطر او پیش می آید برادر رئیس پلیس شهر توسط بارلی به قتل می رسد. رئیس پلیس شهر که نفوذ بسیاری دارد در مقابل بارلی چپه می گیرد و تیم بالاتر از خطر برای کمک به بارلی وارد ماجرا میشوند. این فیلم «جوخ مرگ» نام دارد و هنرپیشگان دانشی این فیلم پتر گریوز - لئونارد نیوی - گریک مورس - پتر لوهوس در آن شرکت دارند.



صحنه ای از برنامه پهلوانان



صیاد، شهناز تهرانی و نوذر آزادی در آنتن پوس

۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۵۵ اختاپوس
ناگهان آقای بلژیکی اعضای انجمن را امیددار که حدس بزنند او امروز چه آرزویی داشته و شدت حسرت چه چیزی را میخورده است... اعضای هیئت مدیره بلژیکی در این پاره حدس میزنند ولس بلژیکی بکمان آنها صحنه نمیگذارد و در اعتراض خود در مورد حسرت و آرزوی بزرگش میگوید که همه اعضای انجمن با شنیدن این اسم غافلگیر و حیرت زده میشوند. نویسنده و کارگردان اختاپوس پرویز صیاد است و بازیگران عبارتند از: شهناز تهرانی - مریم آریک - صادق بهرامی - سیروس ابراهیمزاده - جهانگیر فروهر - نوذر آزادی - و پرویز صیاد.
۲۱/۳۵ واریته ناسیونال

برنامه های متنوع و شاد که برای معرفی یکی از کارخانه های بزرگ و محصولات آن تهیه شده و فرخاد، فریدون فرهی، پونه، چکیز جلیلووند، دلکش، آشتیانی مهمان آن هستند.
۲۲/۴۰ بالاتر از خطر
دختر سیاه پوستی به نام آلسا عاشق بارلی میشود. اما در برخوردی که به خاطر او پیش می آید برادر رئیس پلیس شهر توسط بارلی به قتل می رسد. رئیس پلیس شهر که نفوذ بسیاری دارد در مقابل بارلی چپه می گیرد و تیم بالاتر از خطر برای کمک به بارلی وارد ماجرا میشوند. این فیلم «جوخ مرگ» نام دارد و هنرپیشگان دانشی این فیلم پتر گریوز - لئونارد نیوی - گریک مورس - پتر لوهوس در آن شرکت دارند.

۹ اردیبهشت
۱۶/۳۰ اخبار
۱۷/۳۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش می شود)
۱۹/۵۵ جلدی علم
واکنش های آزادی و غیرارادی و بستگی آنها به آموزش در فیلم جادوی علم بررسی می شود.
۱۹/۳۰ کیسی جونز
رئیس قبیله آپاچی را مامورین دولت زندانی می کنند و قصد دارند برای نگهداری و محاکمه به شهر بفرستند و چه وسیله ای سریعتر و امن تر از قطار خواهد بود، کیسی جونز و همکارانش، در اجرای اوامر کوششی بسیار در حفظ رئیس قبیله آپاچی می کنند که در قسمت ۲۶ این سریال می بینید.

۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش می شود)
۱۹/۵۵ برنامه پشاهنگی و برنامه جوانان
در برنامه خاص هفته آموزش پیش-آهنگی، گفتگویی با خانم شیبانی جهت آشنایی علاقه مندان صورت می گیرد.
۱۹/۵۵ افسونگر
سلیقه ممتاز پدر سامانتا در انتخاب متشی زیبا برای خود آغازگر ماجرائی می شود که مادر را به خشم می آورد و سامانتا و دارین به میانجیگری می پردازند به شکلی که در فیلم «متشی مخصوص» از این سریال خواهید دید.

۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۵۵ روزهای زندگی
۲۲ آدم و حوا
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)
در برنامه موسیقی ایرانی وزارت فرهنگ و هنر، افخم ترانه دیده دریا کتبه و ایرج قطعه آوازی را که اشعار آن از دیوان حافظ انتخاب شده اجرا می کنند.
۲۳ اخبار

۱۰ اردیبهشت
بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ کارگر
۱۳/۳۵ دکترین کیسی
ایرج آلبانی، فرخ ندیم، شکوفه مقدم، منوچهر حقیقی باردیکر در مسابقه برخورد اندیشه ها شرکت می جویند تا با پاسخ گویی به سوالات امتیازات بیشتری کسب کنند.
۲۱/۳۰ پزشک محله

۲۲/۳۰ هفت شهر عشق
۲۲ اخبار
دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ شما و تلویزیون
۱۳/۳۵ ادبیات جهان
۱۶ جولیا
۱۶/۳۰ اخبار

بخش دوم
۱۷/۳۰ تدریس زبان فرانسه
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش می شود)
۱۹/۵۵ برنامه مخصوص بمناسبت روز کارگر

۱۹/۳۵ تمدن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۵۵ برنامه مخصوص بمناسبت ولادت حضرت رسول (ص) و امام جعفر صادق علیه السلام
۲۱/۵۰ نویسنده کارآگاه
۲۲/۴۵ ایران زمین

در این برنامه دکتر باستانی پاریزی از قلعه بم و اهمیت تاریخی آن، دیوارها و برج و باروها و سایر آثار تاریخی قلعه و وقایع مهمی که در آن قلعه اتفاق افتاده و تغییرات آن در زمان اشکانیان و بعد از اسلام و زمان تیموری و قاجار صحبت می کند و فیلمهایی از قلعه نشان داده می شود.
۲۳/۱۰ اخبار

۱۲ اردیبهشت
بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ محله بیتون
۱۴ کانون خانواده
۱۶/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷ آموزش برای کودکان روستائی
۱۷/۵۰ آموزش برای بزرگسالان روستائی
۱۸/۳۰ درباره کنکور
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش می شود)
۱۹/۵۵ اتفاق ۴۴۴
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش

۱۷ آموزش برای کودکان روستائی
۱۷/۵۰ آموزش برای بزرگسالان روستائی
۱۸/۳۰ درباره کنکور
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش می شود)
۱۹/۵۵ اتفاق ۴۴۴
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش

۲۱/۵۵ روزهای زندگی
در قسمتها ۲۴۸ و ۲۴۹ فیلم روزهای زندگی، دیوید با خواندن نامه ای که سوزان برایش نوشته بدیدن او دهچه می رود و جولی با اندوه و تامل از وضع خود راهی نیویورک می شود. تونی و مری نیز برای تصمیم در مورد آینده خود به گفتگو مشغول

۲۱/۵۵ روزهای زندگی
در قسمتها ۲۴۸ و ۲۴۹ فیلم روزهای زندگی، دیوید با خواندن نامه ای که سوزان برایش نوشته بدیدن او دهچه می رود و جولی با اندوه و تامل از وضع خود راهی نیویورک می شود. تونی و مری نیز برای تصمیم در مورد آینده خود به گفتگو مشغول

می شوند تا...
روزهای زندگی را جویند
کارگردانی کرده.



مکدو نالدکاری در روزهای زندگی

۲۳/۱۰ سرکار استوار
۲۳ اخبار

۱۳ اردیبهشت
بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ حفاظت و ایمنی
۱۳/۳۵ موسیقی ایرانی
۱۳/۴۰ آژانس ۱
۱۶/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷ آموزش برای زنان روستائی
۱۷/۳۰ باگزبانی
باگزبانی خرگوش بازیگوش فیلم های کارتون

داستان «سگ» و «دردسر ازدواج دانسی اردک»، «باگزبانی و آزمایشهای طبی» را برای دستیارانش نمایش میدهد...
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محلی پخش می شود)
۱۹/۵۵ آیوانو

اهالی مدیال را حاکم جباری دستگیر و زندانی کرده تا با استفاده از آنها بنای یک ورزشگاه را بسازد. فرمانروا ریچارد حکم آزادی این افراد بیگناه را صادر می کند و آیوانو مجری عدالت است.
راجرمور نقش ایوانو را ایفا می کند و این قسمت از سریال ایوانو را برنارد نانس کارگردانی کرده است.

کتابهای «منشاه انسان» اثر میخائیل نستوخ زیست شناس معاصر شوروی، «شرح سودی بر گلستان سعدی»، «اتحاد چاهیر شوروی در خاورمیانه» نوشته والتر لاکور و مسائلهای خانواده و خویشاوندی در ایران» نوشته جمشید بهنام در برنامه شهر آفتاب معرفی و بررسی شده و با عباس یمنی شریف گفتگویی پیرامون آثار وی انجام می شود.
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۵۵ روزهای زندگی

۲۱/۵۵ روزهای زندگی
در قسمتها ۲۴۸ و ۲۴۹ فیلم روزهای زندگی، دیوید با خواندن نامه ای که سوزان برایش نوشته بدیدن او دهچه می رود و جولی با اندوه و تامل از وضع خود راهی نیویورک می شود. تونی و مری نیز برای تصمیم در مورد آینده خود به گفتگو مشغول

کارکنان گروه پخش برنامه های تلویزیون ملی ایران مصیبت وارده را به همکارهای خود آقای واهان هاگو بیان تسلیم می کنند.

۱۹/۳۰ دانش
۱۹/۵۵ الیور توپست
با دستگیری دزدان و کشته شدن آقای
بیل ساکس حوادثی پیش می‌آید که
داستان اولیور توپست را به انجام می-
می‌رساند.
این مجموعه توسط اریک تیلر
از روی داستان مشهور چارلز دیکنز
تبییه شده است.



سوزگل

چهره ایران

برنامه‌ای از تلویزیون میان و مازندران

اینان که در همه دریا تن به تلاشی
توانفرسا داده‌اند و به قدرت بازوان توانای
خویش، تور ماهگیری را از کام دریا باز
می‌ستانند، همه با هم از آنچه در دامان فراخ
تور برایشان به ساحل کشیده شده است
یکسان بهره می‌برند، زیرا که همه سیاند
و روزی‌خواران خوان گسترده دریای خزر
با ۴۳۸ کیلومتر مربع وسعت و ۱۲۵۵
کیلومتر درازا و ۵۵۴ کیلومتر پهنا، ۷۹
هزار و ۳۱۹ کیلومتر مکعب آب و انواع
ماهی‌های فلسدار و بدون فلس، که دوش
پدوش هم، صدا در صدا می‌اندازند و کار
فیلمبردار وانوش وارطانیان...

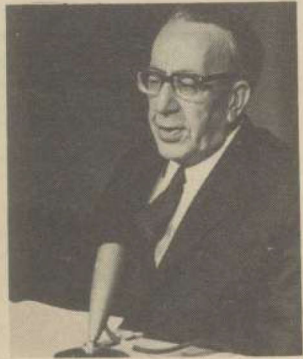


برنامه دوم

پنجشنبه ۷ اردیبهشت

۱۹/۳۷ اخبار
۱۹/۳۲ روکامبول
۱۹/۴۵ نیکلاس نیکلای
۳۵/۱۱ روزها و روزنامه‌ها
۳۵/۳۵ جولیا (عروسی مخفیانه)
جولیا بارها از ازدواج منصرف
شده است اما این بار گویا قضیه
ازدواج جدی است چون تمام اطرافیان
خود را برای مراسم ازدواج جولیا
آماده می‌کنند، مردی که قرار است با
جولیا ازدواج کند استیو بیروس دوست
جولیاست. ماجرا همچنان ادامه می-
یابد تا اینکه در میهمانی که خانواده
واگنور بدین مناسبت ترتیب داده
اصل قضیه برملا میشود.

۳۱ شما و تلویزیون
۳۱/۳۵ اخبار
۳۲ موسیقی ایرانی
۳۲/۳۵ درآمدی بر حکمت معنوی



دکتر فروید

جمعه ۸ اردیبهشت

۱۹/۳۵ تاج‌چوژن
۳۵/۳۵ فرستاده
۳۱ رویدادهای هفته
۳۱/۳۵ اخبار
۳۲ شبهای تهران

شنبه ۹ اردیبهشت

۱۹/۳۵ اخبار
۱۹/۳۵ روکامبول
۱۹/۴۸ کمدی کلاسیک
۳۵/۵۷ ایران زمین

نئوذ و توسعه تمدن ایران در افریقا
در این برنامه‌های دکتر عباس فاروقی
استاد دانشگاه تحت عنوان توسعه و نفوذ
تمدن ایران در قاره افریقا سخن می‌گویند
و به ذکر چگونگی این رابطه می‌پردازند.

۳۵/۳۳ لاله سیاه
۳۱/۵۴ مسابقه جایزه بزرگ

در مسابقه این هفته، دبیرستان پسرانه
احمدیه و دبیرستان دخترانه شمس‌آوری،
دانش‌آموزان منتخب خود را شرکت داده‌اند.

۳۱/۳۵ اخبار



تام‌چوژن و جانی‌گش دروازه‌تخته تام‌چوژن

۳۲ وارنیه
۳۲/۳۵ فیلم سینمایی
« تعطیلات در پالم اسپرینگ » با
شرکت تریداناویو - کانی استیونس -
رابرت کانراد به کارگردانی: نرمن تارگر

یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

۱۹/۳۴ اخبار
۱۹/۴۵ روکامبول
۱۹/۵۲ کنت‌نونت کریستو
ادموند دانته موفق به یافتن
کنجی میشود و با اسم کنت مونت-
کریستو به شهر خود میرود و تمام
اموالش را به بانک می‌سپارد و سعی
می‌کند که از این پول در مورد بهبودی
وضع کشتی که قبلاً در آن کار میکرد
استفاده کند. در ضمن متوجه میشود
که آن دو نفری که توسط زندان‌افتادگان
اورا ترتیب داده‌اند مردو در موقعیت‌های
خوبی قرار دارند، در این فیلم آلن پادل
و آنتونی نیولند شرکت دارند.

۳۵/۳۵ موسیقی ایرانی
۳۱ قرن بیست و یکم
۳۱/۳۵ اخبار
۳۲ ادبیات جهان
۳۲/۳۵ تئاتر (محکوم)

«محکوم به اعدام» نمایشی است از
«آندره بلانتوان» نمایشنامه‌نویس شپسر
فرانسوی که برای نوشتن آن موفق به
گرفتن جایزه گردید.

«محکوم به اعدام» داستانی است طنز-
آلود که شدت ماشین‌موتنش آن را در
اجتماع مورد انتقاد قرار میدهد و در این
راه به زندگی محکوم به مرگ اشاره می‌کند
که سندی الکتریکی در انتظار اوست و
گروهی در مشاغل و موقعیت‌های خاص قصد
دارند از این طریق بنوعی استفاده برند.

«محکوم به اعدام» را دکتر حسینی
طباطبائی ترجمه کرده و جمیله شیخی آنرا
کارگردانی و با همکاری گروه میترا به

روی صحنه آورده است. بازیگران نمایش:
سروش (قاسمی)، مطیع (محکوم)،
عسگریان (روزنامه‌نگار)، حیدری (دکتر)،
احمدی (نمایشنامه‌داستان)، رادمنش (کشتی)،
یوزشکیانی (میرغیب)، جمیله شیخی (زن).

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

۱۹/۳۵ اخبار
۱۹/۳۵ روکامبول
۱۹/۴۸ سرزمین‌های دیگر
۳۵/۱۴ تقالی (داستان سام سوار)
تقالی بروایت پنج نقل را کرده‌تقالان
تهران زیر نظر پرویز صیاد اجرا می‌کند.
ماخذ نقل داستان شاهنامه فردوسی و
طومار حاج حسین‌بابا است که این بار به
شوق سام به پریدخت ویبوند او و تولدزال
کودک موسیبه پرداخته است.

۳۵/۴۵ احساس و تأثر
۳۱/۳۵ اخبار
۳۲ هنرهای تجسمی
۳۲/۳۵ جشن هنر



یهمن فرمان‌آرا - مجری برنامه
در باره سینما

۳۲/۳۵ فراگیری عشق

چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت

۱۹/۳۲ اخبار
۱۹/۳۷ روکامبول
۱۹/۴۵ دکتر بن کیسی
عنوان فیلم «دکتر بن کیسی» این
هفته «آیا مادرت ایرلندی بود بن کیسی؟»
نام دارد دکتر بن کیسی چون همیشه در
چرچیان مداوای بیماران تازه‌ای قرار
میگیرد که هر کدام علاوه بر بیماری
مشکل دیگری هم دارند. بن کیسی این
بار ناگزیر است که دست به عمل جراحی
مغز بزند در حالیکه شدیداً کودکی
برای فلج احتیاجی به او دارد.
و نیست ادواردز نقشش دکتر
بن کیسی را در این مجموعه بازی می‌کند.

۳۵/۳۵ موسیقی کلاسیک
برنامه این هفته ریرتازیت از سینتال
پیانو را پی‌تروسیان که به ترتیب این آثار
را اجرا می‌کند:

کارناوال اثر شومان - آتود در دودیز
مینور - مازورکا در دودیز مینور از اسکیر-
یابین - رابودی شماره ۶ فرانس لیست
و سونات سیتاب از دیوسی.

۳۱ آغاز
۳۱/۳۵ اخبار
۳۲ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)
هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر،
خاطره پروانه، افسانه، پریوش، افخم،
ترانه‌های «آتش» آرزوی فردا «پرشوین»
و مسرود آشنه را می‌خوانند آهنگها از
محمد حیدری، عسادرام و عباس خوشدل
است.

۳۲/۳۵ فیلم سینمایی



تقالی در برنامه دوم

ارکستر مجلسی مسکو مرکب از چهارده نوازنده است که بسیاری از آنان جوایز بین‌المللی متعددی را زوده‌اند. برنامه اصلی کار این ارکستر اجرای آثار آنتونین دلیگاتسکی



ارکسترهای بزرگ

پشه از صحنه ۱۴ نمی‌پوشد... باعاش سلوار دبیت گشاد پاشون کنن... وقتی حرف می‌زند، شوقی کودکانه توی صورتش می‌شکند و چشمهایش می‌درخشد. چشمهای پاهوش و روشنش... و باز حرف می‌زند: - اما من می‌پوشم. من از کسی نمی‌ترسم. باکسی هم حرف نمی‌زنم. - باکسی حرف نمی‌زنی؟ توی ده دوست مسمن خودت نداری؟ - نه، آخه اوناه همه از گوسفنداشون حرف می‌زنن. از زمینشون و اختلافشون با زارع همسایه... هیچ چیز دیگه نمیدونن... من یکنه خواهم کوچک داشتم که ماه پیش مرد. سه‌سالش بودم. باکسی هم حرف نمی‌بود. از بزرگا بیشتر می‌فهمید. چاشمش زدن. بسکه خوب بود. - شما توی روستا مگه دکتر ندازین؟ - چرا... اما کسی پیش دکتر نبره. اونجا وقتی مدتی پشت سر هم سرفه میکنن، میگن سرفه باب روز شده. یا اگه تب کنن و سرما بخورن، میگن

بارشای. یکی از ستایش شده‌ترین رهبران ارکستر جهان است که از آغاز حیات ارکستر، رهبری آنرا برعهده داشته و گروه خود را به موفقیت‌های بسیار رهنمون شده است. ارکستر مجلسی مسکو در پنجمین جشن هنر شیراز دو برنامه اجرا کرد که هر دو با استقبال پرشور دستداران هنر موسیقی روبرو شد و تحسین همگان را برانگیخت. برنامه اول این کنسرت چند هفته پیش در همین برنامه از تلویزیون پخش شد و این هفته، برنامه دوم ارکستر مجلسی مسکو در پنجمین جشن هنر شیراز - به رهبری رودلف بارشای از نظر تماشاگران و دستداران هنر موسیقی خواهد گذشت.

برنامه از ژرف‌هایدن از ولفگانگ آمادئوس موتسارت دیورژیمتودر رماژور از آنتونیو ویوالدی کنسرتو برای دو ابوا و ارکستر از یوهان سباستیان باخ فوک ۳ تایی

چیزی نیس، خودش خوب میشه. بعد که می‌رض مرد، می‌برنش پیش دکتر... ازش می‌پرسم: - تو اگه توی ده بمانی، چه نوع کاری باید یکنی؟ - باید بیابم کسک کنم... مدتی هم می‌کردم. براس از صحرا خار می‌آوردم. اما من نمیتونم همیشه اینکارو بکنم. من می‌خوام بنویسم. می‌تونم بنویسم. دوباره همان غروری که گفتن استن، در او ایجاد کرده بود، تمام چهره‌اش را فرا میگردد. قسمت آخر قصه‌اش را می‌خوانم: «سگک از زیر شلاق تاجر چست و چنگال خود را در دل گربه جای داد و او را کشت. خودش از خانه بیرون آمد و رفت تا به بیابان رسید. خود را روی خاکها زیر درختی انداخت و کم‌کم نفسش کم شد و بعد از ساعتی جان سپرد. تاجر بفکر نشسته و گریه گشته شده و سگک در میان خون می‌غلته. از این بعد تاجر دیگه پولدار نخواهد شد چون سگک را او کشت.» و بنکر فریوبروم. دنیای قشنگی

برخی از تهیه‌کنندگان بواسطه نظم و ترتیب و دقت در کار به همکاری می‌شوند و بعضی او را بیش از حد خشن می‌دانند، اما خود با فروتنی بسیار می‌گوید: من تند و خشن نیستم دوست دارم کار با نظم و ترتیب پیش رود و برنامه‌هایی که تهیه می‌شود ارزش ارسال به خارج را داشته باشد، یا وجود حساسیتی که نسبت به حرفه دارم کمتر موفق می‌شوم آنچه را که در نظر دارم تهیه کنم؛ چون کمی وقت و حجم بسیار کار، گاه سبب بی‌توجهی به «کیفیت» می‌شود. پنج یا شش سال از فعالیت تلویزیونی می‌گذرد، فعالیتی که بمنزله آزمایش است و هنوز مجال کار واقعاً حرفه‌ای پیش نیامده است. - راجع به خودت و یا همه این نظر را داری؟

فرقی نمی‌کند، من و یا همه، افراد سازمان هستیم و کوشش ما برای بالا بردن وجهه آن است. تنها چیزی که می‌شود به آن متکی بود پخش مستقیم است. شاید دلیل اینهمه حساسیت من مقایسه وضع اینجا با آلمان باشد و یادآوری تجاربی که در ۱۵ سال اقامت در آنجا کسب کردم؛ محیطی که با نظم و ترتیب خو گرفته و مقررات مجری آنست، جایی که برای ضبط یک برنامه یکساعته واریته هفت روز وقت استودیو داشتیم و روزی ۴ آهنگ ضبط می‌کردیم و با تقسیم صبح کار، کیفیت مطلوب بدست می‌آمد. برای بدست آوردن نتیجه عالی بنظر من باید میزان تولید را کاهش داد ساعات برنامه‌ها را کمتر و محتوای آنرا بهتر کرد. در حال حاضر نزدیک به ۱۴ ساعت در روز برنامه از تهران پخش می‌شود. و این بازی است سنگین، در خارج محسوس همین تعداد ساعت، برنامه باشد اما ۱۴ استان آراتیبه می‌کند، در صورتیکه در ایران، مرکز (تهران) باره‌ها شهرستانها و شبکه را پوشش می‌کند. - توجه داشتید که فوروز اسما، مراکز شهرستانها با ارسال برنامه‌های متنوع به مرکز کمک کردند؟

پشت صحنه امیر مکانیک کارگردان «آماده باش» تلویزیون



بله، نوروز اسما نخستین بازی بود که این همراهی و تنوع بچشم می‌خورد و چقدر جالب بود! باید ادامه داد، چون هیچیک از مراکز شهرستانها از نظر فنی و اداری کمبودی ندارند و بالطبع با توجه به هنر بومی منطقه می‌تواند برنامه‌های جالب برای خود و مرکز تهیه کنند، مگر همه نویسندگان، هنرمندان و... در تهران و یا تهرانی هستند؟ بهترین برنامه‌ها را می‌توان در شهرستانها تهیه کرد، به‌یقین هنرمندی که در شیراز زیسته و هنر بومی با خویش آمیخته خیلی بهتر می‌تواند موسیقی، رقص و آواز را ارائه دهد تا اینکه هنرمندان فرهنگ و هنر لیاس بیوشند و سعی کنند آن باشند که هنرمند شهرستانی است. - پس باید علاوه بیشتر را در وجود تهیه‌کنندگان و کارگردانان برنامه‌ها انتظار داشته باشیم؟

که می‌خواهند اجرا کنند و حتی شخصیت هنرمندی که آثار او اجرا می‌شود، با رهبر و موقعیت کلی برنامه آشنا شوم تا بتوانم، برنامه را بنحو دلخواه ارائه دهم. - پس کارگردان باید تخصص را پشه کرده و در یک روال خاص برنامه ضبط کند؟

البته خیلی بهتر بود که کارگردانی، برنامه موسیقی را ضبط کند که با زیر و بم فون موسیقی آشنایی داشته باشد، در غیر اینصورت با پشتکار و علاقه برنامه‌اش را از یک هفته قبل بنماید، روی آن کار کند و به‌نگام ضبط تصمیم آبی بگیرد. برای تهیه یک نمایش کارگردان موظف است با دستیارش در تمرین‌ها حاضر شود، هرگونه شکل و فرمی که از نظر ضبط تلویزیونی لازم است به نمایش بدهد، و با هوشی که به یقین دید تئاتری دارد، کار کند و تمام این مراحل توسط منشی

در ایران معمول شده که برنامه کارگردان هنری و فنی داشته باشد. بنظر من فرقی نمی‌کند، اگر کارگردان تئاتر بخواند نمایشنامه تلویزیونی ضبط کند، تلویزیون یک کارگردان فنی در اختیار او می‌گذارد تا با همکاری سرپرست و مؤولین دورین تصویر تلویزیونی از برنامه بگیرد که البته در اینجا متصدی

دورین که حتماً باید تجربه و مهارت بسیار داشته باشد نداریم، بجای او کارگردان فنی کار می‌کند که اختلاف سلیقه بین او و کارگردان هنری همیشه محض است. پس باید کارگردان هنری با کارهای فنی آشنایی داشته باشد و خودش مسوولیت ضبط را برعهده گیرد. - مسوولیت کارگردان چیست و با چه کسانی کار می‌کند؟

صدابردار، متصدیان دورین، منشی قسمت فنی (ضبط مغناطیسی و تنظیم تصویر) و مجریان در ضبط استودیو زیر نظر کارگردان کار می‌کنند و مسوولیت او نیز ضبط برنامه است. - تاکنون چه برنامه‌هایی را در تلویزیون پخش کردید؟

نخستین کار من که بمنزله آزمایش بود، ضبط برنامه موسیقی با شرکت خانم پوران بود. بعد از آن ۴ برنامه زنگوله‌ها را ضبط کردم مدت‌های بسیار با گروه مسابقات همکاری داشتیم. چند واریته از فرخزاد و کاروان گرفتیم و نوروز اسما ۱۲م برنامه‌ها را تهیه و اجرای خیاط‌باشی و شرکت خانم دلرام کشمیری برعهده گرفتیم که چندین راضی نبودم، چون بعلمت کمی وقت سرعت کار مطابق میل در نیامد. اما آنچه که راضی می‌کنم، کارگردانی رزق‌زاده‌ها رسمی و پخش مستقیم از تلویزیون است که از سال ۴۷ یعنی ابتدای کارم آن را شروع کردم. البته با ارزش‌ترین آنها پخش مستقیم برنامه پاساگراد در جشنهای شاهنشاهی است، که در نخستین سفرم به شیراز انجام شد. مدتی هم مسوولیت پخش برنامه‌های تلویزیون رشت مرکز گیلان را برعهده داشتم. برنامه‌های فستیوال فیلم کودکان در تهران و پخش مستقیم برنامه‌های اخبار نیز از وظایف من بشمار می‌رود. - برای همین است که کارگردان آماده‌باش نام گرفته‌اید؟

مرکز آبادان

بخش دوم
۱۷/۲۵ تلاوت قرآن
۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ نژاد بازی (محل)
۱۸/۳۰ همایگان (محل)
۱۸/۵۵ اخبار استان
۱۹/۰۵ جوانان (محل)
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ روزهای زندگی
۲۲ آدم و حوا
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۳ اخبار
۲۳/۱۵ فیلم

یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ کارگر
۱۳/۳۵ دکتر بن کیسی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۲۵ تلاوت قرآن
۱۷/۳۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۳۰ همایگان (محل)
۱۸/۵۵ اخبار استان
۱۹/۰۵ جادوی علم
۱۹/۳۰ کیسی جونز
۱۹/۵۵ شهر آفتاب
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ روزهای زندگی
۲۱/۳۵ سرکار استوار
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۳ اخبار
۲۳/۱۵ فیلم

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ شما و تلویزیون
۱۳/۳۵ ادبیات جهان
۱۴ جولیا
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۲۵ تلاوت قرآن
۱۷/۳۰ تدریس زبان فرانسه
۱۸ رخ به رخ (محل)
۱۸/۳۰ همایگان (محل)
۱۸/۵۵ اخبار استان
۱۹/۰۵ موسیقی ایرانی

۱۹/۳۰ تمدن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ موسیقی خلیج فارس
۲۱/۳۰ نویسنده کارآگاه
۲۲/۳۵ ایران زمین
۲۳ اخبار
۲۳/۱۵ فیلم سینمایی

سهشنبه ۱۲ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ رانده شده
۱۴ کانون خانواده
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۶/۵۵ تلاوت قرآن
۱۷/۰۵ آموزش روستائی
۱۸/۳۰ همایگان (محل)
۱۸/۵۵ اخبار استان
۱۹/۰۵ اتاق ۲۲۲
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ روزهای زندگی
۲۱/۳۵ سرکار استوار
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۳ اخبار
۲۳/۱۵ فیلم

چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ حفاظت و ایمنی
۱۳/۳۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰ آژانس ۱
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۶/۵۵ تلاوت قرآن
۱۷ آموزش برای زنان روستائی
۱۷/۳۰ باگزبانی
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۳۰ همایگان (محل)
۱۸/۵۵ اخبار استان
۱۹/۰۴ ایوانبو
۱۹/۳۰ دانش
۱۹/۵۴ الیور توئیست
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۵ دنیای براکن
۲۲/۳۰ چهره ایران
۲۳ اخبار
۲۳/۱۵ فیلم



مرکز اصفهان

پنجشنبه ۷ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ بهداشت
۱۳/۳۵ فیلم ویژه
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۴ برنامه کودکان
۱۸/۳۴ معرفی برنامه‌های رادیو تلویزیون
۱۸/۳۲ سینما بروینا
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۳ رنگارنگ
۱۹/۳۰ ورزش و جوانان
۱۹/۵۵ وارینه شش وهشت
۲۰/۳۰ اخبار شبکه
۲۱/۰۵ مسابقه چهره‌ها
۲۱/۳۵ وارینه
۲۲ فیلم سینمایی
در آخرین قسمت برنامه اخبار

جمعه ۸ اردیبهشت

۱۳ کارگاه موسیقی کودک
۱۳/۳۵ کارتون
۱۴ مجله نگاه
۱۴/۳۰ رویدادهای هفته استان (محل)
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰ چپارل
۱۶/۳۰ فوتبال
۱۷/۱۰ چشمک
۱۸/۱۰ جستجو
۱۹/۲۵ پهلوانان
۲۰/۳۰ اخبار شبکه
۲۱/۰۵ اختاپوس
۲۱/۳۵ بالاتر از خطر
۲۲/۳۵ تاتر

شنبه ۹ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ محله یتون
۱۴ دانش
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۴ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ کودکان (محل)
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۴ برنامه جوانان
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۳۰ اخبار شبکه

یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۳۵ آموزش کودکان روستائی
۱۸/۳۰ تان نوازی محلی
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۴ اتاق ۲۲۲
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ روزهای زندگی
۲۲ سرکار استوار
۲۳ اخبار

۲۱/۰۵ روزهای زندگی
۲۲ آدم و حوا
۲۳ فیلم

یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ کارگر
۱۳/۳۵ دکتر بن کیسی
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۴ تقالی (محل)
۱۸ کودکان
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۴ جادوی علم
۱۹/۳۰ کیسی جونز
۱۹/۵۵ شهر آفتاب
۲۰/۳۰ اخبار شبکه
۲۱/۳۵ یزداک محله
۲۲/۳۰ هفت شهر عشق
۲۳ اخبار

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ شما و تلویزیون
۱۳/۳۵ ادبیات جهان
۱۴ جولیا
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۳۴ تدریس زبان فرانسه (محل)
۱۸ کودکان
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۴ موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰ تمدن
۲۰/۳۰ اخبار شبکه
۲۱/۰۵ مسابقه چهره‌ها
۲۱/۳۰ نویسنده کارآگاه
۲۲/۳۵ ایران زمین (محل)
۲۳ اخبار

سهشنبه ۱۲ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ محله یتون
۱۴ کانون خانواده
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷ آموزش کودکان روستائی
۱۷/۳۵ آموزش بزرگسالان روستائی
۱۸/۳۰ تان نوازی محلی
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۴ اتاق ۲۲۲
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۰۵ روزهای زندگی
۲۲ سرکار استوار
۲۳ اخبار

چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

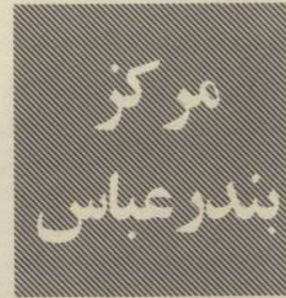
۱۶/۳۰ مبارزو بیروز
۱۷ جادوی علم
۱۷/۳۰ جولیا
۱۸ افسونگر
۱۸/۳۰ دکتر بن کیسی
۱۹/۳۰ شما و تلویزیون
۲۰ بل فکتور
۲۰/۳۰ اخبار



میافارو در محله یتون

چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۵ حفاظت و ایمنی (محل)
۱۳/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۳/۳۵ آژانس ۱
۱۴/۳۰ اخبار
بخش دوم
۱۷ زنان روستائی
۱۷/۳۰ باگزبانی
۱۸ کودکان
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹/۰۴ ایوانبو
۱۹/۳۰ دانش
۱۹/۵۴ الیور توئیست
۲۰/۳۰ اخبار شبکه
۲۱/۰۵ موسیقی محلی
۲۱/۳۵ دنیای براکن
۲۲/۳۰ چهره ایران
۲۳ اخبار



پنجشنبه ۷ اردیبهشت

۱۶/۳۰ مبارزو بیروز
۱۷ جادوی علم
۱۷/۳۰ جولیا
۱۸ افسونگر
۱۸/۳۰ دکتر بن کیسی
۱۹/۳۰ شما و تلویزیون
۲۰ بل فکتور
۲۰/۳۰ اخبار

۲۱/۱۵ تراهه
۲۱/۳۰ وارینه
۲۱/۴۵ فیلم سینمایی

جمعه ۸ اردیبهشت

۱۳/۳۰ موسیقی و کودک
۱۴ بازی بازی
۱۳/۳۰ موسیقی محلی
۱۴ رنگارنگ
۱۴/۳۰ فیلم سینمایی
۱۶ فوتبال
۱۷ تاتر
۱۸ شبهای تهران
۱۹ جستجو
۲۱/۱۵ تراهه
۲۰/۳۰ اخبار
۲۲/۱۵ بالاتر از خطر
۲۱/۳۰ اختاپوس

شنبه ۹ اردیبهشت

۱۶/۳۰ کارتون
۱۷ کودکان
۱۷/۳۰ باگزبانی
۱۸ تدریس انگلیسی
۱۸/۳۰ بهداشت
۱۹ مجله نگاه
۱۹/۳۰ وارینه شش وهشت
۲۰ کارآگاهان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ تراهه
۲۱/۳۰ وارینه
۲۱/۴۵ محله یتون
۲۲/۴۵ روکامبول
۲۳ موسیقی ایرانی

یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

۱۶/۳۰ کارتون
۱۷ کودکان
۱۷/۳۰ موسیقی شاد ایرانی
۱۸ فیلم مستند
۱۸/۳۰ کیسی جونز
۱۹ مسابقه جوانان
۱۹/۳۰ تقالی
۲۰ اطلاع ۲۲۲
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ تراهه
۲۱/۳۰ وارینه
۲۱/۴۵ موسیقی ایرانی
۲۲/۱۵ ییگرند

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

۱۶/۳۰ آقای جدول
۱۷ تدریس انگلیسی و آمریکائی
۱۷/۳۰ وارینه
۱۸ کشتی ییگاردی
۱۸/۳۰ ماجرا
۱۹ دانش
۱۹/۳۰ وارینه چشمک
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ وارینه
۲۱/۴۵ دنیای پک زن
۲۲/۱۵ ایران زمین

۲۲/۴۵ روکامبول
۲۳ هفت شهر عشق

سهشنبه ۱۲ اردیبهشت

۱۶/۳۰ کارتون
۱۷ کودکان روستائی
۱۷/۳۰ آموزش روستائی
۱۸/۳۰ موسیقی محلی
۱۹ آیوانبو
۱۹/۳۰ موسیقی شاد
۲۰ دور دنیا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ تراهه
۲۱/۳۰ وارینه
۲۱/۴۵ سرکار استوار
۲۲/۴۵ چهره ایران

چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

۱۶/۳۰ تاتر بجه‌ها
۱۷ توسن
۱۷/۳۰ کودکان
۱۸ آموزش روستائی
۱۸/۳۰ موسیقی شاد
۱۹/۳۰ مسابقه جایزه بزرگ
۲۰ هیلازیوس ۱۰۰
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ بعد اعلام میشود
۲۱/۱۵ وارینه
۲۱/۳۰ محله یتون
۲۲/۳۰ روکامبول
۲۳ موسیقی ایرانی

مرکز تبریز

پنجشنبه ۷ اردیبهشت

۱۳ دور دنیا
۱۳/۳۰ بیگمک
۱۴ کانون خانواده (محل)
۱۴/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۴ سرزمین‌ها
۱۴/۳۰ اخبار استان
۱۴/۴۴ وارینه
۱۵ بازی سر نوشت
۱۵/۳۰ راه آهن
۱۶ نونپالان
۱۷ سرزمین عجایب
۱۸ وارینه شش وهشت
۱۸/۳۰ پلیس و مردم
۱۸/۴۵ بریده جراید
۱۹ سخنرانی استاد دانشور
۲۰ اختاپوس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ تابستان گرم و طولانی
۱۴ دانش
۱۴/۳۰ اخبار

شنبه ۹ اردیبهشت

۱۳ اخبار
۱۳/۱۰ تابستان گرم و طولانی
۱۴ دانش
۱۴/۳۰ اخبار

۲۱/۴۰ شو (محللی)
۲۲ فیلم سینمایی

● جمعه ۸ اردیبهشت

۱۰ موسیقی کودک
۱۰/۴۰ کهکشان
۱۱/۴۰ موسیقی محللی
۱۲ افسونگر
۱۲/۴۰ ویرجینیایی
۱۳/۴۰ آنچه شما خواسته اید
۱۴ فوتبال
۱۴/۴۴ واریته
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰ توسن
۱۶ آقای نوواک
۱۷ نگاه
۱۸/۴۵ رویدادهای استان
۱۹ چشمک
۲۰ آدم و حوا
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۴۰ ماYM و شما (محللی)
۲۱/۴۰ موسیقی محللی
۲۲ تاتر

● شنبه ۹ اردیبهشت

۱۲ دختر شاه پریان
۱۳/۴۰ داستان صفحه اول
۱۴/۴۰ موسیقی محللی
۱۴ ماجرا
۱۴/۴۰ موسیقی میان پرده
۱۵ چشمهای زیبای آگاتا
۱۶ واریته
۱۶/۴۰ آموزش روستائی
۱۷ جادوی علم
۱۷/۴۰ گیدئون
۱۸ حفاظت و ایمنی
۱۸/۴۰ میلیاردر
۱۹ ویژه
۲۰/۴۰ خیابان منجوس
۲۱/۴۰ اخبار
۲۱/۴۰ موسیقی محللی
۲۱/۴۰ پهلوانان
۲۲ آلفرد هیچکاک

● یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

۱۲ جولیا
۱۳/۴۰ پنج دقیقه آخر
۱۴/۴۰ موسیقی ایرانی
۱۴ سرگذشت
۱۴/۴۴ واریته
۱۵ جون آلبسون
۱۵/۴۰ تسخیر شدگان
۱۶ آقا خرمن
۱۶/۴۰ تام جوز
۱۷/۴۰ رویدادهای هفته ایران و جهان
۱۸/۴۵ واریته
۱۹ آخرین مهلت
۲۰ نقالی
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ چهره ایران
۲۱/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۲ فیلم سینمایی



واریته ارانسه - تولید محللی تلویزیون تبریز

● دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

۱۲ راهبه پرنده
۱۳/۴۰ دکترین کیسی
۱۴/۴۰ موسیقی محللی
۱۴ بحران
۱۴/۴۴ موسیقی میان پرده
۱۵ چشمهای زیبای آگاتا
۱۶ واریته
۱۶/۴۰ آموزش روستائی
۱۷ جادوی علم
۱۷/۴۰ گیدئون
۱۸ حفاظت و ایمنی
۱۸/۴۰ میلیاردر
۱۹ ویژه
۲۰/۴۰ خیابان منجوس
۲۱/۴۰ اخبار
۲۱/۴۰ موسیقی محللی
۲۱/۴۰ پهلوانان
۲۲ آلفرد هیچکاک

● چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

۱۲ زنان هفت تیرند
۱۳/۴۰ هتل امیربال بالاس
۱۴/۴۰ موسیقی محللی
۱۴ بعدا اعلام میشود
۱۴/۴۰ اخبار استان
۱۴/۴۴ موسیقی میان پرده
۱۵ دنیای يك زن
۱۵/۴۰ ایله
۱۶ پسر دریا
۱۶/۴۰ اعتراف
۱۸ جوانان (محللی)
۱۸/۴۰ واریته
۱۹ میدل مارچ
۲۰ دانش
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۴۰ محله پیتون
۲۲ موسیقی محللی
۲۲/۱۵ خانه قهر خانم
۲۲ هفت شهر عشق



واریته شاهنگلی - تولید محللی تلویزیون تبریز

مرکز رشت

● پنجشنبه ۷ اردیبهشت

۱۷ تدریس مثلثات (تولید محللی)
۱۷/۴۰ برنامه کودکان (بازی، بازی و نمایش عروسکی)
۱۸ مسابقه طاس لغزان (تولید محللی)
۱۸/۴۰ سینمای برولینا
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محللی پخش می شود)
۱۹/۴۵ رنگارنگ
۱۹/۴۰ برنامه ورزش
۱۹/۴۵ واریته شش و هشت
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۴۵ دنیای يك زن
۲۱/۴۰ واریته
۲۲ چشم سینمایی (راشل مهربان)
۲۳/۱۰ برنامه فوق العاده بنسایت سالروز تأسیس تلویزیون گیلان - مازندران

● جمعه ۸ اردیبهشت

تلویزیون گیلان و مازندران بنسایت آغاز سومین سال فعالیت خود بر نامه مخصوصی از صبح روز جمعه - ۸ اردیبهشت - پخش خواهد کرد.

۱۳ کارگاه موسیقی کودکان و کارتون
۱۳/۴۵ بچه سیرک
۱۴/۰۴ مجله نگاه
۱۴/۴۰ اخبار
۱۵ موسیقی
۱۵/۱۵ چپارل
۱۶/۰۵ فوتبال
۱۶/۵۲ چشمک
۱۷/۵۵ جستجو
۱۹ پیشرفت های مایکروویو در ایران
۱۹/۴۰ پهلوانان
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۰۵ اختاپوس
۲۱/۴۵ واریته ناسونال
۲۲/۴۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۹ اردیبهشت

۱۷ تدریس فیزیک (تولید محللی)
۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ برنامه کودکان (ما و شما و میاز و بیروز)
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محللی پخش می شود)
۱۹/۰۵ برنامه یشاهنگی و برنامه جوانان - آمارگیری صنعتی
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۴۰ اخبار

۲۱/۰۵ پیتون پلیس
۲۲ آدم و حوا
۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)
۲۲ اخبار

● یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

۱۷ تدریس جبر (تولید محللی)
۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸ کودکان (شکلک و فیلیپ)
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محللی پخش می شود)
۱۹/۰۵ جادوی علم
۱۹/۴۰ کیسی جوز
۱۹/۵۵ شهر آفتاب
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ ازدیدگاه شما (تولید محللی)
۲۱/۴۰ پزشک محله
۲۲/۴۰ هفت شهر عشق
۲۳ داش پالکی

● دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

۱۷ تدریس شیمی (تولید محللی)
۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه
۱۸/۴۰ برنامه کودکان
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محللی پخش می شود)
۱۹/۰۵ برنامه مخصوص بنسایت روز کارگر
۱۹/۴۵ تمدن
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۰۵ برنامه مخصوص بنسایت ولادت حضرت رسول (ص) و امام جعفر صادق علیه السلام
۲۱/۵۰ نویسنده کارآگاه
۲۲/۴۵ ایران زمین
۲۳/۱۰ اخبار

● سه شنبه ۱۲ اردیبهشت

۱۶/۴۰ تدریس فیزیک (تولید محللی)
۱۷ آموزش برای کودکان روستائی
۱۷/۵۰ آموزش برای بزرگسالان روستائی
۱۸/۴۰ درباره کتکور
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محللی پخش می شود)
۱۹/۰۵ اطلاع ۳۳۳
۱۹/۴۰ مسابقه تالش
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۰۵ پیتون پلیس
۲۲/۱۰ سرکار استوار
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

۱۶/۴۰ تدریس شیمی (تولید محللی)
۱۷ آموزش برای زنان روستائی
۱۷/۴۰ باگزبانی
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۴۰ کودک (تولید محللی)
۱۸/۴۵ اخبار (از شبکه سراسری اخبار محللی پخش می شود)
۱۹/۰۵ آیوانو
۱۹/۴۰ دانش
۱۹/۵۵ الیور توئیست
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۰۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰ دنیای براکن
۲۲/۴۰ چهره ایران
۲۳ اخبار

مرکز رضائیه

۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۰۵ مسابقه چهره ها
۲۱/۴۰ قرعه کشی واریته
۲۲ فیلم سینمایی
۲۳ اخبار

● جمعه ۸ اردیبهشت

۱۳ کارگاه موسیقی و کارتون
۱۳/۴۰ توسن
۱۴ مجله نگاه
۱۴/۴۰ اخبار
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰ چاپارل
۱۶/۴۰ فوتبال
۱۷ مجله شما و تلویزیون (محللی)
۱۷/۴۰ چشمک
۱۸/۴۰ جستجو
۱۹/۴۰ پهلوانان
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۰۵ جایزه بزرگ (محللی)
۲۱/۴۰ بالاتر از خطر
۲۲ تاتر

● پنجشنبه ۷ اردیبهشت

۱۷/۴۰ کودکان
۱۸ راهبه پرنده
۱۸/۴۰ سینمای برولینا
۱۸/۴۵ اخبار شبکه
۱۹/۰۵ رنگارنگ
۱۹/۴۰ ورزشی
۱۹/۵۵ شش و هشت

● شنبه ۹ اردیبهشت

۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۸/۴۰ کودکان (محللی)

جین باری در سریال جستجو



۱۸/۴۵ اخبار شبکه
۱۹/۰۵ برنامه جوانان (محللی)
۱۹/۵۵ افسونگر
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۰۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰ روزهای زندگی
۲۲ هفت شهر عشق
۲۳ اخبار

● یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸/۴۰ کودکان و کارتون
۱۸/۴۵ اخبار شبکه
۱۹ جادوی علم
۱۹/۴۰ کیسی جوز
۱۹/۵۵ شهر آفتاب
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ نقالی
۲۱/۴۰ پزشک محله
۲۲/۴۰ واریته
۲۳ اخبار

● دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه
۱۸/۴۰ کودکان و معما (محللی)
۱۸/۴۵ اخبار شبکه
۱۹ موسیقی ایرانی
۱۹/۴۰ تمدن
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ آدم و حوا
۲۱/۴۰ نویسنده کارآگاه
۲۲ ایران زمین
۲۳ اخبار

● سه شنبه ۱۲ اردیبهشت

۱۷ آموزش روستائی
۱۸/۴۰ موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵ اخبار شبکه
۱۹ اتاق ۳۳۳
۱۹/۴۰ مسابقه تالش
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ دنیای يك زن
۲۱/۴۰ سرکار استوار
۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

۱۷ تدریس زبان انگلیسی
۱۷/۴۰ آموزش زنان روستائی
۱۸ کودکان
۱۸/۴۰ آیوانو
۱۸/۴۵ اخبار شبکه
۱۹ از همه رنگ (محللی)
۱۹/۴۰ دانش
۱۹/۵۵ الیور توئیست
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰ روزهای زندگی
۲۲/۴۰ چهره ایران
۲۳ اخبار

مردم نسبت به این طرح توجه می‌شوند و بالطبع نه تنها مشکلاتی سرراه آن ایجاد نمی‌کنند بلکه تا آنجا که بتوانند بجای آن کمک میکنند.

این اطلاعات و توضیحات را مقامات خیرساز باید بکلیک وسایل ارتباط جمعی در اختیار مردم بگذارند. من نمیگویم تنها از طریق رادیو تلویزیون، بلکه از طریق هر کدام از وسایل ارتباط جمعی که بنظرشان مفیدتر و مؤثرتر می‌رسد؛ روزنامه، مجله، اطلاعیه چاپی؛ یا اگر فکر میکنند چاره بزنند مردم بهتر در جریان قرار میگیرند، بکلیک جارجی! اما آیا این کار می‌کنند؟ نه، برای نمونه بیایم چهره خیرهایمان را نگاه کنیم:

«امروز کمیونی در حضور فلان مقام برای رسیدگی به فلان طرح عمرانی یا اقتصادی تشکیل و تصمیماتی اتخاذ شد...» این خبری است که در اختیار ما میگذارد. این خبر به مردم چه میدهد؟ اگر ما بیاییم با اطلاعاتی که خودمان داریم خبر را تکمیل کنیم و در واقع نقش خیرساز را ایفا کنیم آنگاه با اعتراض سازمان خیر دهنده مواجه میشویم که ما نمی‌خواستیم خبر اینطوری پخش شود... برای نمونه همین صد سفید رود را در نظر بگیریم. مطمئن صدی هفتاد مردم میدانند که این سد چی هست، چند ارتفاع دارد، چند آب پشتش جمع شده، به آبیاری چند هکتار زمین کمک کرده و چند میلیارد تومان سرمایه صرف ساختن آن شده است. در آینجا با زارعین تماس داریم. در مورد همین صد سفیدرود هزاران شکایت بمقامات مختلف شده و میشود که بخاطر روش خاصی که تلویزیون گیلان و مازندران در کمک به حل مشکلات مردم داشته روتوش آنها را برای ما هم میفرستند. اینها روستاییانی هستند که به امید آبرسانی صد سفیدرود زمین بیشتری را زیر کشت برده‌اند و بعد چون آب به زمینشان نرسیده شروع به شکایت و داد و بیداد کرده‌اند. چرا؟ برای اینکه سازندگان سد بوقع و بطور واضح باین مردم نگفتند که صد شهبانو فرج (سفیدرود) با همه کانالهای خود و آبی که پشتش جمع میشود سطح پوشش محدودی دارد و از آن حد بیشتر را قادر نیست آبیاری کند.

اگر این مسأله به زارعین تقسیم میشد، بالطبع مشکلی پیش نیامد و همه مقامات مورد اعتراض قرار نمیگرفتند. می بینید که اینجا مسأله ای وجود داشته و آن واحد بخصوص کارش را درست و بیجا انجام داده است متشما مردم را توجیه نکرده‌اند و در نتیجه توقع مردم خارج از حد توانایی آن سد است.

ملاحظه میکنید که سازمانهای خیر-ساز نقش اساسی دارند و آنها هستند که باید اطلاعات لازم را از طریق رادیو تلویزیون یا سایر وسایل ارتباط جمعی در اختیار مردم بگذارند. وقتی آنها این وظیفه را کوچک و بی اهمیت میگیرند و از انجام آن طفره میروند، بالطبع ما هم در اجرای این وظیفه توفیق حاصل نمی‌کنیم. چالب اینکه عده‌ای این کوتاهی را بحساب درویش سلگی می-گذارند و ادعا میکنند که «ما میخواهیم دور از جنجال و سر و صدا کارمان را بکنیم». اما این درویش سلگی نیست، قصور است. قصور در حق مردمی که حکم صاحب کار را برای ما دارند. ما باید آنها را در جریان جزئیات کاری که میخواهیم انجام دهیم بگذاریم تا بتوانند در اجرای صحیح کارها نظارت بکنند.

یکی از خدماتی که مراکز تلویزیونی استانها میتوانند انجام دهند جمع آوری آداب و سنن قدیمی و باصطلاح فولکلورهایست که کم کم دارد از بین میرود. شما که در منطقه وسیعی فعالیت میکنید که یکی از غنی ترین

تابستان امسال، یک فرستنده مخصوص رادیوئی در شمال، برای مسافران دریا بر نامه پخش میکند

منابع فولکلور است در این زمینه چه اقدامی کرده‌اید؟ از بدو شروع بکار، در این استان و در استان مازندران بدنبال عوامل ارزنده‌ای بودیم که بتوانند این بار سنگین را به دوش بکشند. این کار کاری نیست که افراد عادی و غیر مطلع بتوانند بانجام برسانند. آدم مطلع، پرسوز و پرتوان میخواهد که بتواند با حوصله در این راه اقدام کند. زمینه بکری در این مورد وجود دارد اما گروه‌های متشکلی نیست و پیدا کردنشان هم آسان نیست. در حد بدست آوردن آهنگهای محلی اصیل فعالیت‌هایی کرده‌ایم که در برنامه‌های ما منعکس است و برنامه‌های ارزنده‌تری هم که داشتیم از شبکه رادیوی تلویزیون پخش شده است. به‌اصورت گردآوری که شما اشاره کردید، گروه متشکلی نداریم و مکرراً اعلام کردیم که اگر اشخاص ذیصلاحی هستند مراجعه کنند ما موفق تشدید. البته در این مورد گروهی در رادیو (برنامه فرهنگ مردم) فعالیت میکنند و بتناجیب هم رسیده‌اند ولی ماتوفیق چندانی نداشتیم، باوجود این از با تششیم و بکوششمان ادامه دادیم و اخیراً به‌عملی که بتواند تشخیص بدهد که آنچه بطور پراکنده بدست ما میرسد تا چه حد اصیل است دسترس پیدا کردیم. این شخص ذیصلاحیت در یک استان دیگر کار و زندگی میکنند اما با ما در تماس هستند و فکر میکنند در این ماه متون ایشان بدست ما برسد و آنگاه این برنامه را شروع خواهیم کرد. البته این برنامه‌ایست که حتماً بیکاری مردم نیازی دارد و ما مردم را توجیه خواهیم کرد و بیکاری جلب خواهیم کرد. این برنامه را حتماً در آینده نزدیک شروع خواهیم کرد چون مردم هم این را از ما میخواهند. مثلا مردم مازندران، حالا که تصویر ما بطور کامل به‌گیرنده‌هایشان میرسد و میتوانند از برنامه‌های ما استفاده کنند، مردم ما میپوشند و یا تلفنی اعتراض میکنند که چهره برنامه‌های شما کاملاً گیلانی است، پس چرا اسم مازندران را بدنباله نام مرکزتان اضافه کرده‌اید. من در اینجا توضیحی میدهم. شاید همه اهالی محترم مازندران ندانند اما عده زیادی که با خود من تماس دارند میدانند که ما چند خواستیم و عاجزانه تقاضا کردیم که گروه‌های موجود در مازندران که مشغول فعالیت هستند با ما همکاری کنند و من همین دو روز اخیر به مازندران و گرگان رفته، مسئول تولید مرکز هم رفت با این امید که بتواند ده بازنده ساعتی برنامه موسیقی محلی مازندران ضبط کنیم اما متأسفانه دست‌خالی برگشتیم چون گروهی وجود نداشت آنها هم که بین

مردم بودند قدم جلو گذاشتند. موجب افتخار دو واحد رادیو تلویزیون درک سازمان شد، در این منطقه مسائلی برای شما پیش نیامد؟ برای شخص من خیر، چون من قبل از اینکه در تلویزیون شروع بکار کنم در رادیو فعالیت داشتم و طبیعاً با همه همکاران رادیویی و مسائلمان آشنا بودم بنابراین باهمی مشکلی مواجه نشدم. تشکیل سازمان رادیو تلویزیون موجب تغییراتی در برنامه‌های شبکه رادیویی کشور شد که بتصدیق همه شنوندگان رادیویی بسیار موفق بود و همین امر بالطبع در کار رادیو-های استانها نیز اثر گذاشت و به‌بیشرفت آنها کمک کرد. در رادیو ساری و رادیو گرگان، عوامل برنامه‌ساز کم‌باشیم، بهمین دلیل فعلاً از برنامه‌های شبکه رادیویی کشور استفاده میکنیم اما کار تهیه برنامه در محل نیز شروع شده و امیدوارم بزودی بتوانند خودشان نیز برنامه‌های مستقلی پخش کنند کم‌اینکه یکی دو برنامه در دست تهیه‌دارند که ممکن است حتی از آنها در شبکه رادیویی کشور استفاده شود چون از کیفیت بسیار خوبی برخوردارند. کمی هم درباره مسائل فنی صحبت کنیم: قدرت فرستنده شما چقدر است و حدود منطقه پوششی ابعاد تصویری آن چگونه است؟ فرستنده ما ابعاد ۱۰ کیلووات، سابق بایک آنتن ۴۰ متری ۴۰ کیلووات قدرت تشعشع داشت اما حالا با نصب آنتن ۳۲۵ متری از همان فرستنده با قدرت تشعشع مختلف در جهات مختلف استفاده میکنیم. در جهت مازندران با قدرت ۶۰۰ کیلووات و در جهت گیلان با قدرت ۲۰۰ کیلووات سطح پوشش ما الان از طرف غرب تا حدود ۴۰ کیلومتری آستارا است و از طرف شرق میرسد به مازندران که از آنجا فرستنده سورداد تصویر را میگیرد و تقویت میکند و میدهد به منطقه مازندران. سطح پوشش فرستنده سورداد در حقیقت تا بندر شاه است اما یک سطح پوشش کاذب هم دارد که تا گرگان میرسد و همین پوشش کاذب است که اسباب زحمت است چون مردم میروند مرتب تلویزیون میخرند؛ وقتی هوا خوب است برنامه‌های ما را راحت میگیرند اما با تغییرات هوا تصویر گیرنده‌هایشان خراب میشود و آنگاه از ما گله میکنند. باین ترتیب بود مؤثر فرستنده ما از بندر شاه تا ۴۰ کیلومتری آستارا است. البته در آینده با نصب چند فرستنده کوچک برنامه‌ها به نقاط کوهستانی و دره‌های اطراف راسی و چالوس هم رله خواهد شد. - در برخورد هایی که این چند روزه

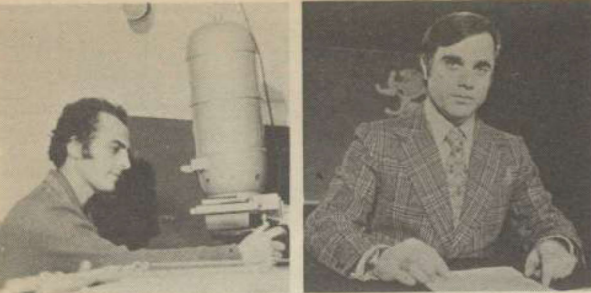


نمای خارجی مرکز تلویزیون گیلان و مازندران

بهره‌گیری از برنامه‌های شبکه، نیروهای مارا برای پرداختن به تولید برنامه‌های محلی آزاد کرده است

میتوانیم بگوییم که نحوه عمل در همکاران من چنان بود که توانسته است در حد امکان رضایت مردم را جلب کند. این چیزی است که خواست سازمان و خواست همه ماست. در میان همکاران من افراد باتجربه‌ای هستند که مسئولان کارهایمان هستند و واقعا

با مردم رشت داشتیم احساس کردم که آنها از اینکه تلویزیون گیلان و مازندران برنامه شبکه سراسری تلویزیون را پخش میکند راضی و حتی خوشحال هستند. این جریان یعنی رفتن روی شبکه مسائلی برای شما پیش نیامد؟ چرا، ما در بعضی موارد مورد سؤال قرار گرفتیم. اما اینکه نظر شخصاً ما در مورد رفتن روی شبکه چیست؟ صد درصد موافق هستیم، به‌رذیلی که قضیه نگاه کنیم. رفتن روی شبکه سبب میشود که مراکز رادیو تلویزیون در شهرستانها فعالیتشان را بیشتر روی کارهای تولیدی متمرکز کنند. در سابق همین برنامه‌ها با یک هفته تأخیر یا هم‌زمان با تهران بصورت فیلم یا نوار ماسد و از طرف این تلویزیون‌ها پخش میشد. تأخیری که در واحد ما باقی گذاشته باین صورت است که همکارانی که باید وقتشان را صرف بازیابی و آماده کردن فیلمها و نوارهای رسیده از تهران میکردند، حالا این وقت و انرژی‌شان را صرف کارهای تولید برنامه میکنند. اما از لحاظ مردم مورد سؤال هم قرار گرفتیم از جمله روی مسأله خبر-های استان. این خبرها در سابق بدنبال اخبار ساعت هشت و نهم تهران پخش میشد اما حالا در ساعت ۶ و ۶:۴۵ دقیقه پخش میشود و این مورد انتقاد مردم قرار گرفته باین عنوان که در این ساعت هم خارج از منزل قرار دارند و نمیتوانند از خبرهای منطقه آگاه شوند. بررسی و تحقیقی که در این زمینه کردیم و تعداد نامه‌ها و تلفنهای نشان داد که درصد تماشاگران خیر ما در این ساعت افت پیدا کرده است. متشما این مسأله چیزی نیست که هر کدام از مراکز بتوانند برای خودشان بصورتی حل کنند چون ما در مواقعی میتوانیم برنامه‌های منطقه‌ای خود را پخش کنیم که برنامه‌های شبکه لطمه نخورد. بنابراین مسأله را باید در سازمان مرکزی مطرح کنیم و راه‌حلی برایش بیابیم. - برنامه‌های شبکه روی خط ما مکرر و به فرستنده شما میرسد و شما آنها را میگیرید و پخش میکنید. اگر اشکالی در خط ماکروروی پیش بیاید و برنامه‌ها از مرکز قطع شوند شما تا چه حد برای مقابله با این پیش‌آمد آمادگی دارید؟ سازمان مرکزی پیش‌بینی لازم را کرده و برای هر مرکزی تعدادی برنامه‌های خاصی فرستاده تا در صورت قطع خط ماکروروی از آنها استفاده کنند. اما اشکال ما در اینجا است که وقتی رابطه قطع میشود نمایانیه چندر طول خواهد کشید و ناچار از موسیقی استفاده میکنیم و مثلاً یک ترانه میگذاریم آنگاه در آن جای خوب ترانه یکبار ارتباط برقرار میشود و ما ناچار می-رویم روی شبکه... اینجا است که مردم تلفن و اعتراض میکنند که چرا ترانه را نصف کاره قطع کردید... - برای تابستان و فصل دریا چه پیش‌بینی‌هایی کرده‌اید؟ پیش‌بینی شده که دو کار بکنیم: یکی، برنامه خاص تابستانی است که برای تلویزیون درست خواهیم کرد که الان مشغول طرحش هستیم و امیدواریم از خرداد ماه بتوانیم عمل کنیم. دوم، درصدد فراهم آوردن و نصب یک فرستنده مخصوص رادیویی هستیم که از ساعت ۱۰ صبح تا یک بعد از نیمه شب بطور مداوم برنامه خواهد داشت که بیشتر موسیقی خواهد بود و خبرهای خود ساحل و خلاصه‌ای از اخبار ایران و جهان را پخش خواهد کرد. چنین فکری وجود دارد و بدنبال کارش هستیم و داریم محلتش را آماده میکنیم و این کار حتماً انجام خواهد شد. - از کار و فعالیت همکارانان راضی هستید؟ میتوانیم بگوییم که نحوه عمل در همکاران من چنان بود که توانسته است در حد امکان رضایت مردم را جلب کند. این چیزی است که خواست سازمان و خواست همه ماست. در میان همکاران من افراد باتجربه‌ای هستند که مسئولان کارهایمان هستند و واقعا



علیرضا زاوشی - عکاس و مسئول لایه اتوار



نمای بیرونی باشگاه کارکنان تلویزیون گیلان و مازندران



شیرخ مسئول فنی



اتاق فرمان - پخش برنامه‌ها آغاز شده است

راديو آمريكا AFR

- 0230 Bobby Troup
- 2100 Roger Carroll
- 2200 Community Bulletin Board
- 2205 Just Music
- 2300 Adventures in Good Music
- 2345 Sign Off

THURSDAY

- 0700 Early Morning Melodies
- 0755 Community Bulletin Board
- 0800 Big Jon & Sparkie
- 0900 Jimmy Wakely
- 1000 Ted Quillin
- 1155 Community Bulletin Board
- 1200 Johnnie Darin
- 1300 Young Sound
- 1500 American Top 40
- 1600 Roland Bynum Show
- 1700 Jim Pewter
- 1755 Community Bulletin Board
- 1800 News
- 1815 Charlie Tuna
- 1900 Two On The Aisle
- 2000 Hitline 72
- 2200 Community Bulletin Board
- 2205 Just Music
- 2355 Sign Off

FRIDAY

- 0700 Early Morning Melodies
- 0755 Community Bulletin Board
- 0800 Melvin's Kiddie Circus
- 0830 Protestant Hour
- 0900 Banners Of Faith
- 0930 Crossroads
- 1000 Master Control
- 1030 Music For The Soul
- 1100 Finch Bandwagon
- 1155 Community Bulletin Board

SAT-SUN-MON-TUE-WED

- 0530 Wake Up Easy
- 0830 Ira Cook
- 0900 Community Bulletin Board
- 0905 Roger Carrol
- 1000 Bob Kingsley
- 1200 Menu: Music
- 1300 Young Sound
- 1500 Traveling Home
- 1700 Country Corner
- 1755 Community Bulletin Board
- 1800 News
- 1810 Interlude
- 1900 Pete Smith
- 2000 Sagebrush Theater (SAT) Golden Days of Radio (SUN)
- Gunsmoke (MON)
- Jim Hawthorn's Comedy (TUE)
- Mystery Theater (WED)
- 1200 Best Of Interlochen
- 1230 Serenade in Blue
- 1300 Kim Weston
- 1400 Jasin Street
- 1430 Polka Party
- 1500 Bill Stewart
- 1700 Hawaii Calls
- 1730 Grand Ole Opry
- 1755 Community Bulletin Board
- 1800 News
- 1815 History Of Country Music
- 1900 Jazz Scene
- 2000 Bolero Time
- 2100 Carmen Dragon
- 2200 Community Bulletin Board
- 2205 Just Music
- 2355 Sign Off

تلويزيون آمريكا AFTV

- 1900 My Three Sons
- 1925 Bill Cosby
- 1950 Bill Anoerson
- 2015 Animal Kingdom
- 2040 Ironside
- 2135 US Steel Hour
- 2225 C B B
- 2230 Tonight Show

SUNDAY

- 0900 Melvin
- 1100 Sesame Street
- 1200 Daniel Boone
- 1300 Movie
- 1400 Sports
- 1700 My Three Sons
- 1730 Bill Cosby
- 1755 C B S
- 1800 News
- 1810 World of Skiing
- 1835 Bewitched
- 1900 Green Acres
- 1925 Mayberry RFD
- 1950 Flip Wilson
- 2040 Bracken's World
- 2135 Big Picture
- 2200 On Campus
- 2225 C B B
- 2230 Movie

MONDAY

- 1700 Bewitched
- 1730 Green Acres
- 1755 C B B
- 1800 News
- 1810 Roller Games
- 1900 Governor & J. J.
- 1925 Charlie Chaplin
- 1950 Grand Ole Opry
- 2040 Mod Squad
- 2135 Age of Aquarius
- 2225 C B B
- 2230 Movie

TUESDAY

- 1700 Mayberry RFD
- 1730 Governor & J. J.
- 1755 C B B
- 1800 News
- 1810 Black Frontier
- 1900 Wide Wide World
- 1925 Nanny & The Professor
- 1950 Dean Martin
- 2040 High Chaparral
- 2130 Dick Powell
- 2225 C B B
- 2230 Pro Boxing

WEDNESDAY

- 1700 Sesame Street
- 1755 C B B
- 1800 News
- 1810 The Hoosier 100
- 1900 Camera Three
- 1925 Here's Lucy
- 1950 Laugh In
- 2040 The Lieutenant
- 2130 C B B
- 2135 Movie

THURSDAY

- 0900 Melvin's
- 1100 Sesame Street
- 1200 Daniel Boone
- 1300 Movie
- 1400 Sports Special
- 1700 Charlie Chaplin
- 1730 Nanny & The Professor
- 1755 C B B
- 1800 News
- 1810 Must Not Dic
- 1950 Glen Campbell
- 2040 Bold Ones
- 2130 Perry Mason
- 2225 C B B
- 2230 Movie

FRIDAY

- 1300 This is The Life
- 1330 Christophers
- 1400 The Truth About Time
- 1430 Game of the Week
- 1700 Wide Wide World
- 1730 Here's Lucy
- 1755 C B B
- 1800 News
- 1810 Billiards
- 1925 Kraft Music Hall
- 1950 Apollo Special
- 2040 Bonanza
- 2120 Peter Gunn
- 2225 Pro Boxing

SATURDAY

- 1700 Sesame Street.
- 1755 C B B
- 1800 News
- 1810 Daniel Boone

سه شنبه ۱۲ اردیبهشت

- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴/۵۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۵۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۵۵ علوم دیستان
- ۱۵/۵۵ مکالمه انگلیسی
- ۱۵/۲۰ ریاضی دوره راهنمایی
- ۱۵/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ ترمیمی و رقومی ششم
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ مسابقه طبیع چهارم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال پنجم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال ششم
- ۱۸/۲۵ فیزیک سال چهارم
- ۱۸/۵۰ پاسخ به پرسشهای فیزیک
- ۱۹/۲۰ عربی ششم
- ۱۹/۵۰ زنگ تفریح
- ۲۰ پاسخ به پرسشهای فیزیک
- ۲۰/۳۰ تدریس ترمیمی و رقومی
- ۲۱ سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت

- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴/۵۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ شیمی ششم
- ۱۴/۵۵ علوم دیستان
- ۱۴/۵۵ گرامر انگلیسی
- ۱۵/۲۰ شناخت حرفه و فن (دوره راهنمایی)
- ۱۵/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ هندسه و مخروطات ششم
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ مسابقه طبیع سال سوم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال سوم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال سوم
- ۱۸/۲۵ ریاضی مال سوم
- ۱۸/۵۰ پاسخ به پرسشهای دستور
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای حساب
- ۱۹/۵۰ زنگ تفریح
- ۲۰ پاسخ به پرسشهای دستور
- ۲۰/۳۰ پاسخ به پرسشهای حساب
- ۲۱ سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴/۵۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ جانوری ششم
- ۱۴/۵۰ علوم دیستان
- ۱۵/۵۵ مکالمه فرانسه
- ۱۵/۲۰ ریاضی دوره راهنمایی
- ۱۵/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ حساب استدلالی ششم
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ زمین‌شناسی سال چهارم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال چهارم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال چهارم
- ۱۸/۲۵ مثلثات سال پنجم
- ۱۸/۵۰ پاسخ به پرسشهای فارسی
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای مثلثات
- ۱۹/۵۰ زنگ تفریح
- ۲۰ پاسخ به پرسشهای مثلثات
- ۲۱ سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴/۵۵ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ گیاهی ششم
- ۱۴/۵۵ بخوانیم و بنویسیم
- ۱۵/۵۵ مکالمه انگلیسی
- ۱۵/۲۰ علوم تجربی دوره راهنمایی
- ۱۵/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ جبر ششم
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ طبیع سال اول و دوم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال اول و دوم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال اول و دوم
- ۱۸/۵۰ پاسخ به پرسشهای طبیع
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای راهنمایی
- ۱۹/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ مثلثات ششم
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ طبیع سال سوم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال سوم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال سوم
- ۱۸/۲۵ ریاضی مال سوم
- ۱۸/۵۰ پاسخ به پرسشهای دستور
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای حساب
- ۱۹/۵۰ زنگ تفریح
- ۲۰ پاسخ به پرسشهای دستور
- ۲۰/۳۰ پاسخ به پرسشهای حساب
- ۲۱ سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

- ۱۸/۲۵ هندسه فضای سال پنجم
- ۱۸/۵۰ رسم فنی
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای هندسه و مخروطات
- ۱۹/۵۰ زنگ تفریح
- ۲۰ پاسخ به پرسش-های هندسه و مخروطات
- ۲۰/۳۰ تدریس مکانیک
- ۲۱ سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

جمعه ۸ اردیبهشت

- ۸ ترانه‌ها و چشم-اندازها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۸/۳۵ گوناگون
- ۸/۴۵ برنامه کودکان و جوانان
- ۹/۴۵ برنامه هنری
- ۱۰/۳۰ مسابقه اطلاعات عمومی
- ۱۱ فیلم سینمایی
- ۱۲/۳۰ پایان برنامه

شنبه ۹ اردیبهشت

- ۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴/۵۵ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ گیاهی ششم
- ۱۴/۵۵ بخوانیم و بنویسیم
- ۱۵/۵۵ مکالمه انگلیسی
- ۱۵/۲۰ علوم تجربی دوره راهنمایی
- ۱۵/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ جبر ششم
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ طبیع سال اول و دوم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال اول و دوم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال اول و دوم
- ۱۸/۵۰ پاسخ به پرسشهای طبیع
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای راهنمایی
- ۱۹/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ مثلثات ششم
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ طبیع سال سوم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال سوم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال سوم
- ۱۸/۲۵ ریاضی مال سوم
- ۱۸/۵۰ پاسخ به پرسشهای دستور
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای حساب
- ۱۹/۵۰ زنگ تفریح
- ۲۰ پاسخ به پرسشهای دستور
- ۲۰/۳۰ پاسخ به پرسشهای حساب
- ۲۱ سلام شاهنشاهی و پایان برنامه

پنجشنبه ۷ اردیبهشت

- ۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم-انداز
- ۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴/۵۵ زبان انگلیسی
- ۱۴/۲۰ رسم فنی
- ۱۴/۵۰ ریاضی دیستان
- ۱۵/۵۵ گرامر انگلیسی
- ۱۵/۲۰ ریاضی دوره راهنمایی
- ۱۹/۲۰ پاسخ به پرسشهای راهنمایی
- ۱۵/۴۵ زنگ تفریح
- ۱۶ جبر و مثلثات ششم طبیع
- ۱۶/۳۰ فیلم داستانی
- ۱۷ طبیع پنجم
- ۱۷/۲۵ شیمی سال ششم
- ۱۷/۵۰ زنگ تفریح
- ۱۸ فیزیک سال پنجم

جمعه بازار

ترانه‌ها

- پدر عشق بسوزد (فریدون فرخزاد)
- يك آهنگ شاد خارجی
- اجرای يك آهنگ ایتالیایی
- که به زبان فارسی برگردانیده شده و شهرام خواننده جدید «شوهای» تلویزیونی آن را می‌خواند.
- يك آهنگ جدید از فرهاد به نام «دیو شب»
- دو ترانه از نصرالله‌خالدی، به نام «چشم سبز» و «دل تشنه».
- آقای «سلی» پرندۀ رشته خوانندگی مسابقات دانشگاه‌های ایران در جمعه بازار شرکت می‌کند. و يك آهنگ به نام «درآمدی از خونه» اجرا خواهد کرد.
- شب بی‌فردا نام ترانه‌ایست که یکی از بهترین خوانندگان ارمنی به نام «ساکو» در جمعه بازار اجرا خواهد کرد.
- ترانه جدیدی از پروا پخش می‌شود
- پونه ترانه جالبی می‌خواند
- میهمان برنامه خانم پوران است و یکی از ترانه‌های تازه خود را برای شنوندگان رادیو اجرا خواهد کرد.

ساعت ۹/۰۰ - برنامه اول

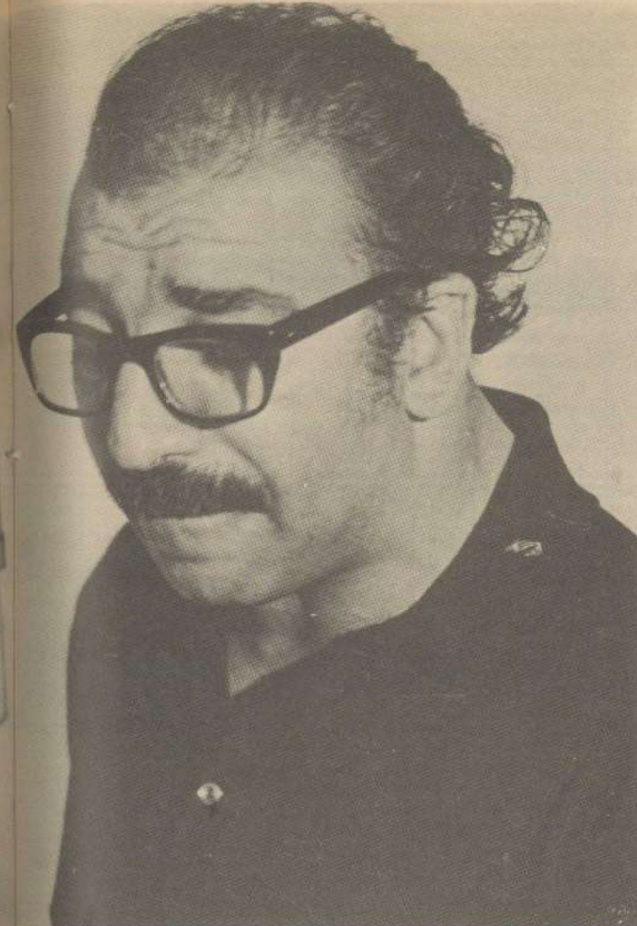
جمعه بازار

دومین برنامه از مجموعه «جمعه بازار» که شرح آن در شماره‌های گذشته رفت، این جمعه در ساعت ۹ بامداد از رادیو برنامه اول پخش می‌شود. جمعه بازار این هفته از مطالب گوناگون و سرگرم کننده‌ای تشکیل شده که شنیدن آن خالی از لطف نیست. مجریان این برنامه فریدون فرخزاد و فروزنده اربایی هستند.

- ترانه «شب بود بیایان بود» که با اجرای پوران و فرخزاد صورت گرفته است با در هم کردن دو نوار به شکل جالبی درآمده که روز جمعه پخش می‌شود.
- از ژاکلین دختر ویگن ترانه جدیدی پخش می‌شود.
- در برنامه جمعه بازار به نام‌های شنوندگان که در هفته‌های گذشته به رادیو رسیده پاسخ داده می‌شود.
- بحث در باره موسیقی عامیانه و پخش يك آهنگ از داود مقامی.

ترانه قبلی، میهمان جمعه بازار

فروزنده اربایی و فریدون فرخزاد مجریان برنامه «جمعه بازار»



میهمان‌های جمعه بازار

مقبلی، بهمنیار، محمد علی زرتدی و مرتضی احمدی میهمانهای برنامه هستند، و طی مصاحبه‌ای يك آنها چهره واقعی خود را نشان می‌دهند و از کار خود در تئاتر و تلویزیون و رادیو و سینما صحبت می‌کنند.

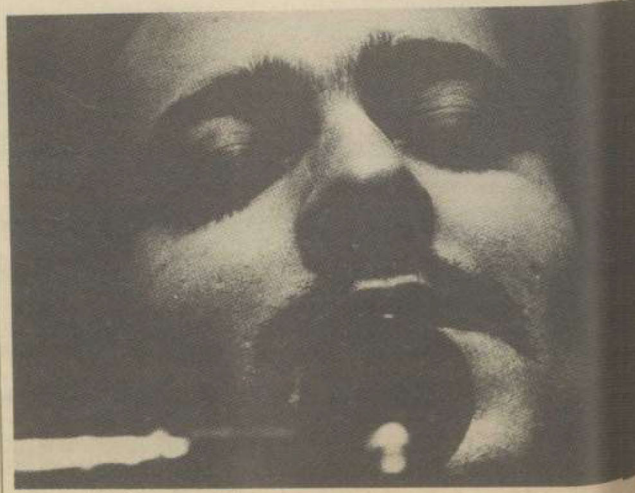
رپورتاژ

در این هفته دو رپورتاژ برای جمعه بازار تهیه شده است. - رپورتاژی از اردوی تیم ملی فوتبال ایران که ضمن آن با فوتبالیست‌ها مصاحبه می‌شود و آنها درباره زندگی و حرفه خود صحبت می‌کنند. و در آخر هر يك ترانه‌ای برای شنوندگان رادیو می‌خوانند.

- گزارش دیگری تهیه شده از مصاحبه‌ای با مردم رهگذر در بلوار الزابت و خیابان سازمان آب، در مورد اینکه نهر میان بلوار الزابت از کجا



پوران با دو ترانه میهمان جمعه بازار است



فرهاد در جمعه بازار ترانه‌ای میخواند

دفتر آدینه

تأثر دولتی هامبورگ با روی صحنه آوردن نمایشنامه زندگی مسر تاسس مورده سیاستمدار و فیلسوف انگلیسی (اثر شکسپیر) موجب اهداء جایزه ادبی و هنری سال ۱۹۷۲ شکسپیر را به پل اسکافیلد فراهم کرد.

سالن شهرداری هامبورگ روز ۵ شنبه این هفته بطرز باشکوهی تزیین شده بود و اکثر نویسندگان، هنرمندان و علاقه‌مندان تأثر هامبورگ در سالن شهرداری حضور یافتند، تا در مراسم اهداء جایزه ادبی و هنری شکسپیر به پل اسکافیلد شرکت کنند.

- نقدی از دی - اچ - لاورنس در باره اثر جاویدان هرمان ملویل «موبی‌دیک»
- ترانه شب، از ترانه‌های سرخ بوستان ناروا
- نامه‌ای از واپسین لحظه‌های زندگی «بل سزان»
- خبری درباره تأثر دولتی هامبورگ که جایزه ادبی و هنری سال ۱۹۷۲ شکسپیر را به «پل اسکافیلد» هنرپیشه انگلیسی اهداء کرد.
- اجرای ۱۰ ترانه عامیانه و خواندن آوازهای فولکلوریک و موسیقی مارلن دیتریش.
- حکایتی از ابو یزید بسطامی از تذکره آتشکده آذر.
- شعری به نام «نغمه‌مدرسه» از مهدی اخوان ثالث.
- «سرود یکم» از مجموعه غزل غزل‌های سلیمان «احمد شاملو».
- نوشته‌ای از دهان کویال موکرجی ترجمه «عدنان غریفی» به نام «دآوری آفیدرا»
- «غزل کوهی» شعری از منوچهر آتشی.
- داستانی به نام «بهبولان محله ماه از خسرو شاهانی».

قسمتی از شعر «اخوان ثالث»:

نغمه همساز

باز آینه خورشید از آن اوج بلند راست برستگ غروب آمد و آهسته شکست شب رسید از ره و آن آینه خرد شده شد پراکنده و در دامن افلاک نشست تیشه‌ام امشب اگر باز خیال لب تو خواب نفرستد و از راه سراپم نبرد کاش از عصر شی تا به سحر چون مهتاب شبنم زلف ترا نوشم و خوابم نبرد روح من در گرو زمزمه‌ای شیرین است. من اگر لبستم ای خواب برو، حلقه من

خبرهای تأثر دولتی هامبورگ

«مسر لارنس اولیویه» که چند سال پیش با بازی در آثار شکسپیر خصوصاً اجرای نقش هاملت از ملکه انگلستان لقب «لردی» گرفت، جانشین لایق و با استعدادی به نام پل اسکافیلد پیدا کرده است. پل اسکافیلد هنرپیشه سینما و تأثر انگلستان است که برای اجرای نقش مسر-تاسس مورده در هامبورگ بدریافت جایزه ادبی و هنری شکسپیر نایل شد.

نامه‌های يك جهانگرد

دریای کارائیب و جزایر آنتیل

بعد از جنوبی‌ترین نقطه آمریکای لاتین دریای کارائیب شروع می‌شود. در این دریا جزایری است که مردم آن‌ها دارای سنن و رسوم مشترکی هستند، با وجود این به‌علل شرایط اقلیمی و ترکیب‌های گوناگون قومی بازتاب‌های دگرگونی دارند. جهانگرد ما سفر دریایی خود را از جزایر آنتیل با زعمزه این شعر افسانه‌ای شروع خواهد کرد.

این ماهی پرلده است. ماهی جبرئیل. ماه ماهی است. ماه چهارده شبه بیرون آمده است.

داستانهای شب عشق و کینه

نوشته: جلال نعمت‌الهی

بازیگران: بهزاد فراهانی - مسعود تاج‌پخش - امیرفضلی - رامین فرزاد - شهرچری - قاسم گلی-فریدون اسماعیلی و منوچهری هستند.

برنامه خانواده

نوشته ۱۱ اردیبهشت در قسمت آنچه شما خواسته‌اید، میهمان هفته خانم مرضیه است که طی مصاحبه‌ای از زندگی و عقاید و نحوه انتخاب این هنر و ورودش به رادیو صحبت می‌کند. پنجشنبه ۱۴ اردیبهشت مسابقه داستانی به نام «دقل سنگینی بر زبان» نوشته منوچهر مطیعی پخش می‌شود.

یادی از آغاز کار رادیو ایران

بقیه از صفحه ۹

بالاخره دیدیم جای فکر کردن نیست و حتی یک کلمه هم از شعر بیامد نیاید، تصمیم گرفتیم آنچه از ذهن میگذرد ردیف کنیم و با آهنگ بخوانم و هینتکار را هم کردم.

شعر اصلی می‌گفت:

چه روی در باغ ای بلبل پیش گل کن یاد از این دل من اما من خواندم:

تو اگر آبی ای بلبل ای سنبل در این جا ای کل من - تو اگر آبی در این جا - منم از این جا خواهم رفت... و هینتکار خواندم و رفتم جلو... وقتی برنامه تمام شد تازه متوجه شدم چه خطی کرده‌ام و منتظر ملامت‌ها و تاساژهای دوستان شدم، ولی چند لحظه بعد مرحوم صبا بطرف من آمد و گفت:

«بدیع‌زاده، خیلی خوب بود، خیلی خوب بود!» من که از تعجب شاخ درآورده بودم، به‌صحن رادیو رفتم تا ببینم دیگران چه می‌گویند، اما آنجا هم همه تعریف کردند. در خانه خود هم وضع بهین متوال بود. کم‌کم خیالم راحت شد و فکر کردم کسی نفهمیده من چه دستگلی باب داده‌ام. فردا شد و به‌جلس رفت (در آنوقت من در مجلس کار می‌کردم، نورالله همایون هم کارمند مجلس بود). از در وارد شدم، هنوز سلام نگفته، سیل تاساژ از جانب همایون نثار من شد: «که این چه افشاحی بود بالا آوردی! دیگر من غلط کنم اگر برای تو ترانه بسازم...» من هرچه می‌خواستم توضیح بدم نمی‌شد، که نمی‌شود...

تقی روحانی که از خاطرهٔ پدیمی بشدت بی‌خنده افتاده دنباله صحبت را می‌گیرد و می‌گوید: «وضع برنامه‌های رادیو در آن وقت خیلی یکنواخت و خسته‌کننده بود. رادیو رویهم بیش از ۵-۶ ساعت برنامه نداشت و در این مدت هم تنها گفتار، خبر، صفحه و موسیقی زنده پخش می‌کرد.

از آغاز کارش در رادیو می‌پرسم، می‌گوید: - موقعی که من وارد کار رادیو شدم، حمید رضوی گوینده بود و مدتی هم آقای محتشم و شکوهی گوینده‌گی می‌کردند. من در سال ۱۳۲۶ وارد رادیو شدم و با بشیر فرمند و رضا سجادی کار می‌کردم.

کار من خواندن خبر بود. سرویس خبری در آنزمان بسیار ناقص بود آقای شفیع مسئول اخبار بود، من خبرها را می‌خواندم و دو سه خبرنگار هم داشتیم که خبرها را جمع‌آوری میکردند. وقتی خبرهای مربوط به مذاکرات مجلس را برادری می‌آوردند، من گاهی دو ساعت پی‌درپی خبر می‌خواندم، آنهم به‌خطی که خبرنگاران تند تند در مجلس نثاربرداری کرده بودند و فرصت پاکتوس-کردن هم نبود - حتی یکبار بیاد دارم که چهار ساعت خبر قرارداد نفت را یکسره خواندم.

روحانی دربارهٔ زندگی شخصی خود می‌گوید: - من ۵۱ ساله هستم، ۳۰ سال است گوینده‌گی می‌کنم. در ۲۰ سالگی ازدواج کردم و ۷ بچه دارم که کوچکترین آنها سال پنجم دبیرستان است. و البته یک سرگردن از من بلندتر است!

شما یکی از پرسابقه‌ترین و موفق‌ترین گویندگان رادیو هستید. دربارهٔ این موفقیت حرف بزنید.

● روزی که برای گوینده‌گی امتحان دادم بین ۱۳۰ شرکت‌کننده نفر اول شدم، وقتی پشت میکرفن رفتم از شدت ترس تمام تنم بی‌حس شده بود و این ترس همان چیزی بود که باعث شد منم همیشه بیشتر و بهتر کار کنم و جلو بروم. آنطور که رکورد حرف‌زدن را در تمام رادیوهای دنیا شکستم مثل خواندن خبر مربوط به قرارداد نفت

که چهار ساعت طول کشید.

- آیا تا بعال در خواندن خبر دچار اشتباه شده‌اید؟

● تا آنجا که بیاد دارم خیر! ولی حالا که صحبت اشتباه پیش آمد بهتر است به چند اشتباه بامزه دوستان گوینده و خودم اشاره کنم.

● آقای بشیر فرمند بزرگترین غلط سیاسی را در رادیو خواند:

موقعی که سازمان ملل تصمیم گرفت روس‌ها از ایران برون اعلامیه‌ای منتشر کرد که: قوای ارتش سرخ تا ششم مه ایران را تخلیه می‌کنند. و آقای فرمند اشتباها خواند: قوای ارتش سرخ تا شش ماه دیگر ایران را تخلیه می‌کنند!



بدیع‌زاده

تقی روحانی



تقی روحانی

بزرگترین غلط لکتی را خود من خواندم: خبری بود راجع به ملک‌مسعود که فرستادهٔ مخصوص آیینهاور را در زیر «پوش» مخصوص خود پذیرفته بود و من خواندم: ملک‌مسعود فرستادهٔ آیینهاور را در زیر پوش مخصوص خود پذیرفت!

گوینده دیگری که نمی‌خواهم نامش را ببرم، یکروز خبری می‌خواند که مضمون آن مثلا این بود: «در جواب تلگراف تسلیتی که فلائی فرستاده بود، این طور شده او خواند: در جواب تلگراف «تسلیتی» که فرستاده بود... وقتی که بیرون آمد و ما گفتیم بابا این چه بود خواندی، گفت: بامن چه، می‌خواستید «لاتین» آنرا هم بنویسید!

بدیع‌زاده دنباله حرف روحانی را می‌گیرد و می‌گوید: - اسم حقیقی من جواد اناری است اما بعد بعلم مذهبی نامم را به بدیع‌زاده تغییر دادم (چون پدرم موافق ساز و ضرب و خواندن نبود). به‌عقیدهٔ من «دوازده» در ایران به‌دست‌دو نفر پایه‌گذاری شد که سایر نوازنده‌ها از آن‌ها وسبک و روش ایشان استفاده کردند. یکی سنتور حبیب سماعی بود که قبل از رادیو تنها سنتوری بود که زده می‌شد و او سنتور را به‌رادوی آورد و گسترش داد. دیگری عبدالحسین شهناز که استاد تار بود و سبک خاصی را در نواختن تار بوجود آورد. و بلافاصله خاطره دیگری را تعریف می‌کند. در حالیکه هنوز از بدله‌گویی‌های بدیع‌زاده و روحانی می‌خندم، از آنها خداحافظی می‌کنم و سراغ سیمان عزیز دیگری می‌روم: خاتم کوبک الملوک پرنیان...

درخانه‌اش بگری می‌آورد، بی‌نیاید بزرگوار است و سهربان، انقدر که شیفته وارستگی او می‌شوم.

او یکی از ورزیده‌ترین گویندگان زن در رادیو بوده است و چندی است که بعلم گرفتاری‌های شخصی از این کار کناره‌گیری کرده است. کوبک پرنیان در مورد زندگی و فعالیت‌های رادیویی خود می‌گوید:

- در اسفند ۱۳۲۳ رادیو اعلام کرد که گویندهٔ زن می‌خواهد، من در امتحان ورودی شرکت کردم و بین ۳۰ نفر اول شدم و شروع بکار کردم. من اولین گویندهٔ برنامه «گل‌ها» بودم و قبل از آن در برنامهٔ گفتار خانه‌داری که صبح‌ها ساعت ۷/۵ دربارهٔ آداب‌معاشرت و اصول زندگی از رادیو پخش می‌شد، گوینده بودم. گوینده‌گی اخبار هم بعهدهٔ من بود.

پس از مدتی به برنامهٔ «دوم» رادیو رفتم. - در آن سال‌ها برای کار گوینده‌گی با چه مشکلاتی روبرو بودید؟

● مشکلاتی که در آن موقع وجود داشت، حالا حتی تصورش را هم نمی‌توان کرد. ما خبرها را باید ساعت ۲ بعد از ظهر می‌خواندیم یعنی در آن لحظه باید خبرها را یکپار مرور کرده باشیم، اما تازه در ساعت ۲/۱ دقیقه موتورسوار از راه می‌رسید و یک دسته خبر غیر از غلط و سیاه و مچاله شده را بدست ما می‌داد و ما با آن وضع باید پای میکروفن می‌رفتیم. از خاطر ارتش می‌پرسم می‌گوید: یک روز موقع پخش خبر ساعت ۲ بعد از ظهر بشدت سرفه‌ام گرفت، هرچه چراغ زدم که «اپراتور» متوجه شود نشد که نشد، آمهسته در استودیو را باز کردم و بیرون آمدم، دیدم اپراتور دراز به‌دراز وسط اتاق خوابیده و مشغول استراحت است گفتم بابا فلائی، بلند شو چراغ خاموش کن می‌خوام سرفه کنم...

شما هم می‌توانید برای فیلم‌های روی پرده سینما نقد بنویسید

در بررسی نقدهایی که از طرف نویسندگان رادیو برای سایقه برنامه چشم‌انداز بدست ما می‌رسد بدنبال چه هستیم؟ این سؤال بسیاری است که بی‌تردید ذهن ما را به‌اندازهٔ نویسندگان نامه‌ها و سایر شنوندگان رادیو به خود مشغول می‌دارد. برای ما هر نقد، در درجه اول عکس-العمل صادقانهٔ بیننده فیلم‌های روی پرده در گوشه و کنار مملکت است که از طریق رادیو می‌تواند احساس و برداشت خود را از آنچه برای تفریح و سرگرمی در اختیار او قرار گرفته بازگو نماید.

در بررسی نقدهایی که از طرف نویسندگان رادیو برای سایقه برنامه چشم‌انداز بدست ما می‌رسد بدنبال چه هستیم؟ این سؤال بسیاری است که بی‌تردید ذهن ما را به‌اندازهٔ نویسندگان نامه‌ها و سایر شنوندگان رادیو به خود مشغول می‌دارد. برای ما هر نقد، در درجه اول عکس-العمل صادقانهٔ بیننده فیلم‌های روی پرده در گوشه و کنار مملکت است که از طریق رادیو می‌تواند احساس و برداشت خود را از آنچه برای تفریح و سرگرمی در اختیار او قرار گرفته بازگو نماید.

دکتر ابراهیم رشیدیور

تأثیر می‌کرد، به نظر من، سازندهٔ راز کیهان سعی داشت ضمن بیان آشنایی شیرین مسائل و وسایل دسترسی به کرات آسمانی را نیز به وضوح نشان بدهد. فی‌المتل انسان باید سالیان پس دراز در فضا به پرواز و اکتشاف مشغول باشد تا بتواند پرده از راز کرات و سیاره‌های دیگر بردارد. داود رضاقلی‌خانی دانش آموز پنجم طبیعی دبیرستان اتابکی

برجسته و قابل اغتفایی بود که مدتها مورد بحث منتقدین و محافل هری قرار گرفت... استنلی کوبریک در این فیلم حقایقی از زندگی بشر و تصویری از گذشته و آینده زمین و آدمی را بر پرده سینما مجسم کرده بود... و آهنگیابی که برای صحنه‌های هیجان‌انگیز فیلم مطابقت بود کاملاً و از هر جهت با نقاط مختلف، مخصوصاً لحظه-های هیجان‌انگیز فیلم مطابقت داشت و در احساس بیننده

راز کیهان (ادبیه فضائی) کارگردان: استنلی کوبریک محلل: کارگردان: نصرت‌الله گریبی باپاشمل کارگردان: علی حاتمی از: شنوندگان رادیو

خیلی با عجله ساخته شده (در مقایسه با فیلم اول نصرت‌الله گریبی یعنی درشکه‌چی) و کارگردان کم کم از یک دستی و سنجیدگی اولین اثر خود دور افتاده است. گریبی همیشه سعی میکند ریسمان‌های قصبه را پدید کند و این کارش ستودنی است... فضل اول محلل خوب است. به این خاطر که علی چند دقیقه، زندگی خوش خانواده را در گذشته و حال بیان میکند و تماشاچی به‌این ترتیب آسودهٔ دیدن فیلم میشود. اما فیلم اشتباهاتی نیز دارد که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت... یکی اینکه حاجی آقا بعد از بی‌بردن به بی‌گامی زن و گناهکار بودن دخترش منیر نسبت به دخترش هیچگونه عکس‌العملی نشان نمیدهد، آتمم کسی با آن اعتقادات و تصورات... الطاف نصیری دانش-آموز سال پنجم ریاضی دبیرستان الهی

این فیلم اقتباسی است از آثاری نویسندگان ایرانی هارولد راینز و نشان دهنده زندگی مردمی است که استعمارگران ثروت ملی آنها را به بغا می‌برند... بیرون سواد و ساده بودن مردم که وعده‌های توخالی عناصر خارجی خود خرج فراوان کرده و گواز میشوند... هارولد راینز با این داستان میخواهد به مردم دنیا بگوید جنگ را کنار بگذارند و کشورهای خود را از جهت اقتصادی توسعه بدهند... اما کارگردان فیلم که بولتن گیلبرت است نسبت بداستان فیلم سدید نبود. (چون تهیه‌کننده فیلم نیز هست)... او در فیلم خود خرج فراوان کرده و به هیجان آمیز پیاده‌نوردی و غلامرضا پهرامی تهران پل سیمان. شغل بنا.

مانون کارگردان: ژان اورل

این فیلم را قبلاً حدود سه سال پیش در یک سینمای شهر ری، نمایش دادند اما بعد از سه هفته سازمانهای مسئول با ترمیم و تذکر خانوادها متوجه شدند که فیلم قابل نمایش نیست... ترین نوع خود باقی میمانند. بطور کلی هر قسمت از فیلم جنبه نمایش و تربیتی دارد. بطور کلی هر قسمت از فیلم حتی بسیاری از شخصیت‌های فیلم توجیه نشده‌اند... در اینجا فقط یک گله از ژان اورل دارم و آن اینکه چرا زیباییای کاترین دونو را به‌بعد داده است. داریوش داوری دانش-آموز سال چهارم ریاضی دبیرستان بزوالک تهران

فروش خوبی داشته باشند... شاید بهین دلیل فیلم را سوپر بافایزین و با صدای استریو ۶ باندی شده‌اند... البته قسمت‌های جنسی را به‌تازگی در استان فیلم سدید نبود. (چون تهیه‌کننده فیلم نیز هست)... او در فیلم خود خرج فراوان کرده و به هیجان آمیز پیاده‌نوردی و غلامرضا پهرامی تهران پل سیمان. شغل بنا.

این هفته در تهران

کارگاه نمایش
چهار راه یوسف آباد، اول خیابان شاه، کوچه کلانتری

«دو نمایش همراه»
حالت چه طوره، مش رحیم؟ و گلدونه خانوم

توسط گروه تئاتر کوچک نویسنده و کارگردان: اسماعیل خلیج

بازیگران: مرتضی اردستانی، علی جاویدان، اسماعیل خلیج، رضا رویگری، رضا ژبان، فریدون سمندرپور، فریدون یوسفی، شکوه نجم آبادی

تالار ۲۵ شهریور
روزهای پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ساعت ۱۸ و ۲۱ (دو سانس) سهشنبه ۱۲ و چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

معلم من، پای من
توسط گروه بازیگران شهر نویسنده: پیرهانکه

برگردان: عباس نعلیندیان طراح و کارگردان: آری اوانیان بازیگران: پرویز پورحسینی، محمدباقر غفاری

یک قطعه برای گفتن
جمعه ۸ اردیبهشت ساعت ۱۷ و ۲۰-۳۰ (دو سانس)

توسط گروه بازیگران شهر نویسنده: پیرهانکه

برگردان: عباس نعلیندیان طراح و کارگردان: آری اوانیان بازیگران: شکوه نجم آبادی، صدالدين زاهد

تالار دانشکده هنرهای زیبا

دانشگاه تهران

کنسرت توسط یان نو و تنی (بیانو) و کادآتوسک (وپولا)
شنبه ۹ اردیبهشت

خانه نمایش
خیابان شاهرضا، جنب شرکت هواپیمایی B.O.A.C، خیابان پارس، شماره ۳۴

ساحل نجات
نویسنده: بهرام بیضانی کارگردان: نصرت پرتوی بازیگران: نصرت پرتوی، داریوش مودیان، محمدرضا کلاهدوزان

انجمن فیلارمونیک تهران

وابسته به وزارت فرهنگ و هنر کنسرت توسط یان نو و تنی (بیانو) و ژوزف کادآتوسک (وپولا) در تالار دانشکده هنرهای زیبا

شنبه ۹ اردیبهشت سانس دانشگاه تهران

تالار ۲۵ شهریور
خیابان جنوبی پارک شهر تلفن ۲۵۴۴۴ دو نمایش همراه

۱- آسید کاظم
توسط گروه تئاتر دیگر

نویسنده و کارگردان: محمود استادمحمد بازیگران: ا. آدمی، م. استادمحمد، ب. الهی نسب، ا. بختیاری، ح. شهرستانی، فد صداقت، ر. فرید، ع. کمرانی، م. مرزبان، م. مظفری، ح. مظفری، ع. صالحی

نویسنده: نصرت الله نویسی کارگردان: عباس جوانمرد بازیگران: علی نصیریان، حسین کیسیان، آذرخیز، رضا کریم رضایی، فیروز بهجت محمدی، محمد رضا کلاهدوزان، حسن شهرستانی

۲- سگی در خرمن جا
نویسنده: نصرت الله نویسی کارگردان: عباس جوانمرد بازیگران: علی نصیریان، حسین کیسیان، آذرخیز، رضا کریم رضایی، فیروز بهجت محمدی، محمد رضا کلاهدوزان، حسن شهرستانی

تا ۱۵ اردیبهشت ماه همه روزه باستثنای روزهای شنبه ساعت ۲۰-۱۵

انجمن ایران و آمریکا

خیابان عباس آباد، خیابان وزرا، نمایشگاه نقاشی شیرین بختیار جاوید

تا چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت در گالری شماره ۲ همه روزه از ساعت ۱۷ تا ۲۰

روابط فرهنگی ایران و شوروی
خیابان وصال شیرازی، شماره ۱۸۹

مجموعه فیلمهای کارتون برای کودکان
(زبان فارسی)

پنجشنبه ۷ اردیبهشت ساعت ۱۷-۳۰

فیلم زویا
(گفتار زبان فارسی)

شنبه ۹ اردیبهشت ساعت ۱۸-۳۰

فیلم خواهر بزرگتر
(زبان روسی)

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ساعت ۱۸-۳۰

فیلم دن آرام
(زیر نویس فارسی)

سهشنبه ۱۲ اردیبهشت ساعت ۱۸-۳۰

انسیتو گوته
عباس آباد، خیابان وزرا، خیابان هفتم، تلفن ۶۲۷۳۶

نمایشگاه «پر توئت برشت»
با همکاری قسمت تئاتر دانشگاه تهران

محل برگزاری: دانشگاه تهران، سالن نمایشگاه دانشکده هنرهای زیبا. از ۲۹ فروردین تا یکشنبه ۱۰ اردیبهشت

نمایشگاه نقاشی و طراحی گروه آرگو
چهار نفر از هنرمندان معاصر آلمان: هاینریش لیک، رودلف دیسل، توماس شویرت، ویلی وانگلااند

سخرانی

در مورد آثار توماس مان بزبان آلمانی یکشنبه ۱۰ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

روابط فرهنگی ایران و فرانسه
خیابان شاهرضا، حشمت الدوله

فیلم «طلای دوک»
(زبان فرانسه)

کارگردان: ژاک برتیه بازیگران: کلودیش، پیر برسور، دانیل-داریو، ژان ریش، نوئل دو کوو، ژان تیسیه

شنبه ۹ اردیبهشت ساعت ۲۰ در محل انجمن

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ساعت ۲۰ در محل دبیرستان رازی (خیابان پهلوی)

گالری سیحون
خیابان شاه، روبروی مسجد سجاده شماره ۲۲۶

چهارمین نمایشگاه خطاطی رضا مافی
از ۲ تا ۱۴ اردیبهشت

صبح ساعت ۹ تا ۱۲-۳۰ عصر ساعت ۱۶ تا ۲۰

تالار قندریز
خیابان شاهرضا، خیابان دانشگاه، شماره ۲۰

نمایشگاه چاپهای چوبی
تبت «مربوط به زندگی بود»

تا ۱۵ اردیبهشت همه روزه ساعت ۱۶-۳۰ تا ۲۰

گالری لیتو
خیابان آبان شماره ۳

نمایشگاه نقاشی مسعود عرشاهی
نمایشگاه نقاشی مسعود عرشاهی

گالری صبا
خیابان صبا جنوبی

نمایشگاه نقاشی علی رضا منوری

تعمیرگاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس
خیابان آریانه اور ایستگاه سینا کو پلاک ۵۵۸
تلفن: ۹۶۳۰۱۶-۳۰

تعمیرگاه شواب لورنس
اراک
خیابان شاهرور روبروی بیمه های اجتماعی
تلفن: ۳۸۴۹

تعمیرگاه شواب لورنس
احواز
خیابان ۲۴ متری نیش کبوتر
تلفن: ۴۱۶۹

تعمیرگاه شواب لورنس
کرمانشاه
خیابان شاه پختی بل اجلاهی
تلفن: ۴۹۳۹

تعمیرگاه مجاز شماره ۲ شواب لورنس
خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف
تلفن: ۷۹۵۶۵

تعمیرگاه شواب لورنس
آبادان
خیابان شاهرور
تلفن: ۴۱۴۴

تعمیرگاه شواب لورنس
اصفهان
خیابان شیخ یحیی چهارراه سرتپ تلفن: ۲۷۹۱۶

تعمیرگاه شواب لورنس
مرگان
خیابان شالی کوی مقابل سینما
تلفن: ۲۲۴۹

تعمیرگاه مجاز شماره ۵ شواب لورنس
خیابان آریانه اور جنب بانک ملی پلاک ۲۲۲-۲۲۴
تلفن: ۶۲۲۳۰

تعمیرگاه شواب لورنس
سنندج
خیابان ششم بهمن
تلفن: ۳۰۷۳

تعمیرگاه شواب لورنس
شیراز
خیابان قصر ایلست چهار راه سینما سعدی تلفن: ۲۵۹۸

تعمیرگاه شواب لورنس
ساری
خیابان فردوسی پلاک ۷۰
تلفن: ۴۴۴۸

تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ شواب لورنس
عباس آباد سیمتری نظامی پلاک ۱۷۹
تلفن: ۷۶۴۳۱

تعمیرگاه شواب لورنس
کرمان
خیابان پهلوی تهران
تلفن: ۲۳۵۲

تعمیرگاه شواب لورنس
رشت
خیابان سعدی
تلفن: ۵۶۶۰

تعمیرگاه شواب لورنس
شیراز
فروشگاه عابدینی خیابان رضا شاه کبیر تلفن: ۲۴۱۶

تعمیرگاه مجاز شماره ۹ شواب لورنس
خیابان شهناز شماره ۴۶۸
تلفن: ۷۵۶۵۰۴

تعمیرگاه شواب لورنس
مشهد
خیابان احمدآباد «فرخ»
مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۸۶۲

تعمیرگاه شواب لورنس
رضایه
خیابان فرح نرسیده به خیابان داریوش تلفن: ۸۲۴۷

تعمیرگاه شواب لورنس
دزفول
خیابان سیمتری جدید
تلفن: ۲۵۶۴

تعمیرگاه شواب لورنس
مسجد سلیمان
خیابان فرمانداری «آریانه»
تلفن: ۲۱۳

تعمیرگاه شواب لورنس
زاهدان
خیابان داورپناه ساختمان نظریایی تلفن: ۳۹۲۹

تعمیرگاه شواب لورنس
همدان
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳
تلفن: ۴۱۹۶

تعمیرگاه شواب لورنس
تبریز
خیابان پهلوی مقابل کلانتر کوچه
تلفن: ۷۹۰۸

تعمیرگاه شواب لورنس
مسجد سلیمان
خیابان فرمانداری «آریانه»
تلفن: ۲۱۳

تعمیرگاه شواب لورنس
زاهدان
خیابان داورپناه ساختمان نظریایی تلفن: ۳۹۲۹

تعمیرگاه شواب لورنس
همدان
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳
تلفن: ۴۱۹۶

تعمیرگاه شواب لورنس
تبریز
خیابان پهلوی مقابل کلانتر کوچه
تلفن: ۷۹۰۸

خلاصه آنچه گذشت

.... آقای لوو اعلانی بهروز- نامه‌ها می‌دهد تا عده‌ای را برای تحقیقاتی که خودش در نظر دارد استخدام بکنند. وظیفه این عده آن خواهد بود که زنهائی را که احتمالاً با فلوسی آشنائی داشته باشند به خدمت او بیاورند.

خون بر شغل سرخ

پاورقی جدید پلیسی ما

نوشته «هنری سبیل» ترجمه عبدالله توکل

فصل چهارم این خانمها

۶

فرزاد آن روز، نزدیک ساعت هفت شب، سروان سابق ملکم نورث که چنانکه باید و شاید از طرف آقای لوو به خدمت خوانده شده بود، و تعالیم لازمه را از او گرفته بود، در بوند- استریت پرسه می‌زد. معلم جوان و پر نشاطی بود که از جان و دل می-خواست، در ایام تعطیل تابستانی، به هر وسیله شرافتمندانه‌ای که امکان داشته باشد و بهر وسیله‌ای که در صلاحیتش باشد، متمم بودجه‌ای برای مواجب خودش دست و پا کند. وقتی که برای او توضیح داده شد که کارش از چه قرار خواهد بود، لحظه کوتاهی از خودش پرسید که اگر مدیر مدرسه و شاگردانش ناگهان او را مشغول چنین کاری ببینند چه می‌گویند. سر-انجام به این نتیجه رسید که خطر بسیار ناچیز دستمزد بسیار قابل توجه است... که وجدانش آسوده است و می‌تواند جریان قضیه را به همه بگوید... و خلاصه، آن دستورهای مدیر که زیر دستانش را بسته می‌آورد، در ایام تابستان اعتبار و ارزش ندارد... آقای نورث نمی‌خواست برای انجام دادن وظایف موقت خودش زمین و زمان را بهم بدوزد. تصمیم گرفت دست به انتخاب دقیقی بزند... به این سبب، از همه آن فرستهای گوناگونی که در الئائی گردش دست داد، استفاده نکرد. سرانجام، سرپیچ خیابان پروتون جلو یکی از آن زنه‌ها را گرفت.

— جان دلم، مگر از تنهایی خوش می‌آید؟
— خشم نمی‌آید... ولی تحملش می‌کنم.
— میتوان درمانش کرد... یا یک گیلان کوچولو چطور؟

— خوشحال می‌شوم... این حرفها، بیشتر از آن حدی که تصور می‌کرد، به حرفهایی که در جریان کوکتل پارتی زده می‌شود، شباهت داشت. دخترک خوشگل بود... چندان رسم و سرخابی به کار نبرده بود... و عجیب آنکه صدای بسیار دلنشینی داشت.

پرسید:
— کجا برویم؟
— هر جا که باشد.
از «بوند استریت» روبه پایین رفتند... زن جلو مغازه‌ای ایستاد.
گفت:
— یکی از آن تابلوهای خوب «اوتریو» است... آقای ملکم نورث که نقاشی و ریاضیات درس می‌داد، گفت:
— شما از آثار «اوتریو» چه سرتان می‌شود؟
زن پرسید:
— چرا نباید «اوتریو» را دوست داشته باشم... نشانه حسن ذوق است...
— بیشتر مردم نقاشی را مسخره می‌کنند.
— مقصودتان بیشتر آن زنهایی است که در بوند استریت پیدا می‌شوند...
— نه...
دروغ می‌گفت. سپس با صداقت بیشتری گفت:
— بیشتر مردم این جرأت را ندارند که بگویند نقاشی را دوست نمی‌دارند ولی کمتر کسی حقیقتاً نقاشی را دوست می‌دارد... شما چرا دوستش می‌دارید؟
— من زود شروع کردم. «مدله» یک نفر نقاش بودم... و باین ترتیب

یاد گرفتم... هنوز هم گاهی مدل می-شوم.
— چرا به همین کار اکتفاء نمی‌کنید؟
— پول زیادی در نمی‌آید... از این راه بیشتر درمی‌آورم...
— نمی‌توانم پاور کتم که از این کار خوششان بیاید...
— شما از کاری که دارید خوشتان می‌آید؟
— بله، کاملاً.
— پس من هم کاملاً خوشم می‌آید. برای آنکه همه چیز را گفته باشم، می‌خواهم بگویم که امشب خوشم می‌آید... شما نقاش هستید؟
— نه، معلم هستم... نقاشی درس می‌دهم.
— آیا به نمایشگاه تازهٔ سیمون پلات رفتید؟
— آن مزخرفات را می‌گویید؟ لطفاً نگویید این‌گونه چیزها را دوست دارید...
— این چیزها نقاشی نیست... ولی سرگرم کننده است... حداقل، فکری در هر یک از تابلوهایش وجود دارد. در صورتیکه چنین حرفی را در باره برخی از نقاش‌های امروز نمی-توانیم بزنیم... باید بگویم که «هتل» ریتزه او به نظرم بسیار خوشمزه بود... همچنانکه درباره نقاشی و چیز-های دیگر حرف می‌زدند، ابتدا یک گیلان مشروب و بعد شام خوردند... وقتی که دومین شیشهٔ مشراب رن خالی شد، احساسات آقای نورث گل کرد...
گفت:
— سرگرم‌آور است که زنی مثل شما این کارها را بکنند...
— چه مزخرفاتی! اول اینکه

پول خوبی درمی‌آورم... و دوم آنکه تفریح می‌کنم... از این گذشته، در انتخاب مشتری آزادم... هر کس و ناکسی را نمی‌پذیرم...
— بنظرم، می‌بایست تعظیم بکنم...
— مختار هستید... بسته به میل شما است... ولی دلتان به حال من نسوزد... اغلب از این حرفها می-شنوم... و دلم بهم می‌خورد...
— دختری مثل شما بسپولت می‌تواند ازدواج کند... چرا این کار را نمی‌کنید؟
— چرا؟ برای اینکه من شوهر دارم... احق...
— شوهرتان چه کاره است؟
— یک نفر نقاش...
— چرا با او زندگی نمی‌کنید؟
— از خانه بیرونم کرده... چرا؟
— برای اینکه بایکی ازدوستانش در اواخر هفته به مسافرت رفته بودم... اگر می‌خواهید بدانید...
— پس چرا طلاقتان نمی‌دهد...
— در حال حاضر برایش اسباب زحمت است... امیدوارم یکی از این روزها همین کار را بکنند...
— چه مدتی با او زندگی کردید؟
— تقریباً شش ماه... مقصودم این است که پس از ازدواج، تقریباً شش ماه... خوب، دیگر از من حرف نزنیم... دلخور می‌شوم... کسی هم از شما حرف بزنیم... زن دارید؟
— نه.
— نامزد دارید؟
— نه.
— هرگز نامزد نکرده‌اید؟
— نه...
— چند سال دارید؟
— سی سال.
— اغلب توی خیابان دنبال زنه‌ها می‌گردید...
— نه... امروز بار اول بود... او! خدا یا!... پاک فراموش کرده بودم...
— چه چیز را؟
— از خلال چهار گیلان جین، یک شیشه شراب رن و یک گیلان کنیاک می‌خواهید مفت به من بدهید، بگمانم برای این است که مرا از سرواکنید... و آن وقت به خانه‌تان برگردید و به پاس این پرهیزکاری به خودتان تبریک بگویید... بسیار خوب، برای من علی‌السویه است... اشکالی ندارد.
— چه قدر می‌خواهید؟
— هر قدر که بتوانم بگیرم.
— موکول به نظر من می‌کنید؟
— با معلم جماعت، چنین کاری خطرناک است... با آن آشی که قانون استخدام برایتان پخته است، خودم می‌دانم که با راجهٔ هندی سروکار ندارم... ولی اشکالی ندارد... به نظر من، اگر شما مرا نمی‌خواهید... می‌توانم کس دیگری را پیدا کنم... ولی مرا آویزان نگه ندارید تا آنکه پنهان‌های پیدا کنید و در بروید... پس، انتخاب کنید... با من به خانه برمی‌گردید یا نه؟ به فرورم بر نمی‌خوردم... وقتم را تلف نکرده‌اید... حقیقتاً ساعتی خوش گذشت... ولی من برای خودم شغلی دارم... و نمی‌توانم با شغل خودم بازی کنم... این قیافه همیشه برای من



۱۹۲

نمی‌ماند...
— در هر حال چه باشم بروم و چه نروم، پولتان را می‌دهم...
— مقصودتان چیست؟ پولی که می‌خواهید مفت به من بدهید، بگمانم برای این است که مرا از سرواکنید... و آن وقت به خانه‌تان برگردید و به پاس این پرهیزکاری به خودتان تبریک بگویید... بسیار خوب، برای من علی‌السویه است... اشکالی ندارد.
— چه قدر می‌خواهید؟
— هر قدر که بتوانم بگیرم.
— موکول به نظر من می‌کنید؟
— با معلم جماعت، چنین کاری خطرناک است... با آن آشی که قانون استخدام برایتان پخته است، خودم می‌دانم که با راجهٔ هندی سروکار ندارم... ولی اشکالی ندارد... به نظر من، اگر شما مرا نمی‌خواهید... می‌توانم کس دیگری را پیدا کنم... ولی مرا آویزان نگه ندارید تا آنکه پنهان‌های پیدا کنید و در بروید... پس، انتخاب کنید... با من به خانه برمی‌گردید یا نه؟ به فرورم بر نمی‌خوردم... وقتم را تلف نکرده‌اید... حقیقتاً ساعتی خوش گذشت... ولی من برای خودم شغلی دارم... و نمی‌توانم با شغل خودم بازی کنم... این قیافه همیشه برای من

زن گفت:
— از این شکاری که کردید راضی نیستید؟
— زندگی شما از زندگی برخی از این زنه‌ها شیرینتر است...
— قبول دارم.
— چطور ممکن است؟
— خوب... اول اینکه هنوز جوان هستم... و دوم اینکه برای خودم کار می‌کنم... و اگر کمی شانس داشته باشم، پیش از آنکه پسر و فرسوده بشوم، می‌توانم پولی به چنگ بیارم...
— زیر نظر مردی کار کردن دهشت‌آور است...
— بله... این مخلوقات بینوا هیچ‌گونه دلخوشی ندارند... ولی باید بگویم که دیگر انسان نیستند... بقول ماهیگیرها: «ماهی رنج نمی‌برد»... خون این زنه‌ها هم تقریباً مثل خون ماهی سرد شده...
— مثل آن زنی که رئیس دادگاه کشت...
— او!... او که جای خود دارد... شاید زیر خاک حالش بهتر باشد...
مرد لحظه‌ای ساکت ماند.

— با او آشنائی داشتید؟
— نه... نه... خدا نکند!... مرا چه کاره خیلی می‌کنید... درست است که چندان ارزشی ندارم ولی هنوز تا آن درجه سقوط نکرده‌ام... با احتمال بسیار، برای یکی از آن بروچه‌های گردن کلفت کار می‌کردم...
— چرا این حرفها را می‌زنید؟
— برای اینکه مرده است...
— چه رابطه‌ای در این میان هست؟
— خیال می‌کنم حرف بیجائی زده باشد...
— خیال می‌کردم بدست قاضی کشته شده باشد...
— شاید این طور باشد و شاید این طور نباشد.
— این بروچه‌های گردن کلفت چه کسانی هستند؟
— برای چه؟ توصیه نامه‌ای می‌خواهید که وارد این شغل بشوید؟
— نه، فقط علاقه داشتم بدانم... او! چه حلقهٔ خوشگلی بدست دارید؟
— یک لیره آب خورده...
— با اینهمه خوشگل است... گوش بدهید... می‌خواهم پیشنهادی بشما بکنم... این قرار ملاقاتی که داشتیم، چندان طول نمی‌کشد... بکنف هست که قول داده بودم ببینمش... با من بیایید تا یارو را از سرمان واکنیم...
— بسیار خوب... اگر تاکسی بگیرید، می‌آیم...
ده دقیقه بعد، به خدمت آقای لوو رسیدند... ابتدا، آقای نورث خودش تنها با او حرف زد... و هرچه می‌دانست به او گفت.
— کار بسیار خوبی کردید که او را با خودتان آوردید... واردش کنید.

آقای نورث در راهرو بسراغ دختره رفت.
— اسم شما چیست؟ می‌خواهم شما را با او آشنا بکنم...
— پات.
— «پات» چه؟
— «پات» کافی است... بسیار خوب... بیایید...
— آقای لوو، با «پات» آشنا بشوید... شیفتهٔ اوتریو است...
— اوتریو چه صیغه‌ای است؟
— نقاش است...
آقای لوو با لحن تفکرآمیزی گفت:
— آه! دستگیرم شد... عمه من هم یکی از تابلوهای این مرد را دارد... یک دنیا اسب و یک دنیا نیزه و یک دنیا چیزهای دیگر... بگمانم صحنهٔ نبردی را نشان می‌دهد...
زن جوان گفت:
— یکی از تابلوهای او چلو است... عمهٔ شما نسخه بدل آن را پیدا کرده... اصل آن در «نشانک گالری» است...
آقای لوو ماجورواج ماند... به طرف آقای نورث برگشت و گفت:
— مطمئن هستید که اشتباه نکرده‌اید؟
— نه... نه... چیزهای بسیاری در باره نقاشی می‌دانند...
آقای لوو گفت:
— خوب، ماداموازل پات، نمی‌دانم شما می‌توانید اطلاعاتی به من بدهید یا نه...
زن جوانی پاشد و گفت:
— شما چه اطلاعاتی می‌خواهید؟
— جای نگرانی ندارد... من فقط اطلاعات مختصری می‌خواهم و



روغن ایرانول

از فرمولی که متبیل شما جلوگیری میکند.

ایرانول

روغن موتور
شرکت ملی نفت ایران

حاضر در قبال این اطلاعات هم پولی بدم... آن برویچه‌های گردن‌کلفتی که برای دوستان گفته‌اید، چه کسانی هستند؟

— آه! مقصودتان همین بوده؟ نه... متشکرم... من با همین زندگی که دارم، خوشم... دلم نمی‌خواهد یک‌روز صبح که از خواب بیدار می‌شوم ببینم سرم را بریده‌اند...

آقای لو پرسید:

— این چه حرفه‌ای است می‌زنید؟ که می‌تواند سر شما را ببرد؟

— هیچکس... متشکرم... من می‌خواهم بروم... به‌فرض اینکه اوضاع و احوال بر وفق مراد باشد، این بازیها خطر دارد... ولی من برای خودم در درس درست نمی‌کنم... خدا حافظ، آقایان!.. نه... زحمت نکشید مرا به‌راه ببندازید...

آقای نورث گفت:

— ببینید... هیچ احتیاجی نیست که...

زن جوانی گفت:

— احتیاج فراوانی هست... و بیرون رفتن... آقای نورث به دنبال او افتاد... ولی زن سعی کرد او را نادیده بگیرد...

مرد باز هم گفت:

— ببینید... خواهش می‌کنم... به‌حرفهای من گوش بدهید... اعتراف می‌کنم که می‌خواستم چیزهایی از شما بپرسم... ولی حالا که به‌شما برخورده‌ام... — به مدرسه‌تان برگردید و به مدیر مدرسه بگویید چه بچه پست و کثیفی هستید... بگویید که متأسف هستید و دیگر از این گونه کارها نمی‌کنید... و کاری هم بکنید که راست گفته باشید... و حالا، دست‌از‌سر من بردارید.

— قول دادم چیزی به‌شما بدم... برای خودتان نگهش دارید... خدا حافظ...

آقای نورث از این زورآزمایی با چنان حریف قوی پنجه‌ای صرف‌نظر کرد و نزد آقای لو برگشت... و شروع کرد:

— بی‌نهایت متأسفم. آقای لو گفت:

— هیچ اشکالی ندارد... من از این مسخره کوچک خیلی چیزها یاد گرفتم... متشکرم... بیشتر از آنچه تصور می‌کردم، معنی داشت... خیال می‌کنید زن دیگری بتواند برای من بیاورید؟ من این یکی را به حساب بستنکاری شما منظور کردم... سعی کنید چیزی به مقیاس پائینتر برایم پیدا کنید... از این جنس‌ها پیدا کنید که می‌توانند در مقابل صدای پول مقاومت کنند و نه در مقابل قیافه پول... این یکی از آن زنها بود که به وجود کسی احتیاج نداشت...

— اگر دلخور نمی‌شوید، اجازه بدهید عرض کنم که در عرض یک‌روز بیشتر از این نمی‌توانم کار کنم... به‌نظم کمی طاقت‌فرما است.

— بسیار خوب!.. اگر ترجیح می‌دهید از همین حالا صرف‌نظر بکنید، اشکالی ندارد... من مستمرد کاری را که کرده‌اید، می‌دمم و راضی هم هستم...

— متشکرم... اگر میل دارید، اجازه بدهید بگویم تا اینجا برای امروز پس است... کمی بعد، سرهنگ «پرین» شکاری را که پیدا کرده بود به خدمت آقای لو آورد.

— خبر مهمی آورده‌ام، آقای عزیز... این خانم یکی از دوستان او بوده... اسمش «کورا» است.

آقای لو گفت:

— حالتان چطور است... بد نیست... متشکرم... حال تو چه‌طور است؟

— از قرار معلوم شما با فلوسی آشنائی داشتید؟

— مثل دوتا خواهر بودیم... دفعه آخر که او را دیدید، کی بود؟

— او! درست نمی‌توانم بگویم... عزیز... مسلماً پیش از آنکه کشته بشود.

— می‌دانید برای‌که کار می‌کرد؟ برای‌که کار می‌کرد، عزیز؟ برای‌که کاری‌کرد؟ سردر نمی‌آورم... مقصودم این است که برای خودش کار نمی‌کرد...

— مسلماً... عزیز... مثل همه ما... حقیقت حق!..

— اگر بگوئید که فلوسی زیر نظر چه کسی کار می‌کرد، هر چه بخواهید می‌دمم...

— نمی‌دانم، عزیز... حقیقتاً، نمی‌دانم... چه قدر گفتم؟

— هر قدر که بخواهید... صد لیره.

— او! خدای من!... از قرار معلوم احتیاج عجیبی پیدا کرده‌ای که از این چیزها خبر داشته باشی... ولی من، حقیقتاً خبر ندارم... عزیز... حقیقتاً نمی‌دانم... عزیز... ولی می‌توانم چیزهایی به‌ات بگویم و ده لیره بگیرم.

— چه؟

— اول ده لیره را بده ببیند... عزیز... خیال نکن من اعتماد ندارم... نه... عزیز... ولی دوست دارم وجود پول را زیر انگشت‌های خودم حس کنم.

— در ازام اسم هر مردی که به من بگوید، یک لیره به‌اتاق می‌دمم... البته انتظار ندارم شما اسم مردخودتان را به من بگویید.

— من برای خودم کار می‌کنم... حقیقت حق...

— مسلماً درست است... اسم چند نفر دیگر را بگویید، هر بار یک لیره... بشرط تحویل!..

آقای لو یک پسته اسکناس از جیبش درآورد... با لحن تشویق‌آمیزی گفت:

— خوب؟

کورا گفت:

— بسیار خوب... اول برادران «میگولی».

— کجا می‌نشینند؟

— کافی است... من از کجا می‌دانم... بروید ببینیدشان!..

آقای لو یک لیره به‌او داد...

زن گفت:

— خوب، عزیز... برادران میگولی دو نفر هستند... هر کدام یک لیره... آقای لو یک لیره دیگر هم به‌او داد.

— گوش بده... دارم به این موضوع فکر می‌کنم... سه برادر هستند... عزیز.

— دونفرشان پس هستند، متشکرم... کورا... کس دیگری هم هست؟

— مردی هم هست که اسمش را خوب نمی‌دانم... ولی به‌اش «صدف» کوهی... زانو می‌گویند.

— چه قیافه‌ای دارد؟

— بیشتر از یک‌دفعه ندیده‌امش... عزیز... او! بسیار خوشگل است... موهای خرمائی دارد و پایش کمی

ادامه دارد

یک پدیده نو

جواب ال.ب.او «درز»

کاشفی

ارزنده‌ترین جواب که اصلاً در نیرو و توج کش نمی‌شود

جواب بالا کشدار بنف بگزار و نامون در رنگهای مدرن برای خانها و دختر خانها

مصول جدید

بزودی

فرود آمدن این شب «ودائی» را بر روی «الورا» نیز بینیم گوئی از جانب «شیوا» برای زیارت دعوت شده بودم: بنارس، مادورا، الورا و بر روی الفانتا... ۲۰۰۰۰ همچنانکه در «مصر» ودر «آنگکور» کار «تیمزگردن» سبب شده بود گیاهانی که در گذشته توافق شدیدی با خدایان ویرانی داشتند، از سر روی ویرانه‌ها زنده شود. اما این غارها کار کوه و زیرزمین دفن اسوات کلیسا را در هم آمیخته‌اند. معابد «کاپلاسا» بنا نشده‌اند: کوروا کنده‌اند، تا این معابد را از دل آن بیرون بکشند. این معابد دره‌دل کوه سروروی رفته‌اند و هرگز در هیچ‌جا مجموعه درمی از کلیساهای بزرگ را ندیده بودیم که بی‌طبقه و بی‌برج در شکاف‌کوه قرار بگیرند، کلیساهایی که گنبدهای حاشیه‌دارشان سرا بیاد قفسه سینه‌غولان افسانه‌ای می‌انداخت. آیا این یاد «کلیسای بزرگ» که پیاپی و سوسام می‌کرد از کجا ناشی بود؟ از فضای بی‌پایان، طبقات معابد که در ست «کاپلاسا» در شکاف کوه فرو رفته‌اند، از سمت دیگر بر دشت گسترده مشرف به... چند که نقشه معابد کار زمانها است ولی مجموعه معابد الورا، راز غارهای ابتدایی و تصادف هندسی انبوهی از حفره‌های کنده شده‌است، تاریک‌ترین قسمت‌های آن مرا بیاد «لاسکوه» می‌انداخت. در وراه یک راهرو که نیمه‌تاریکی آن، جنگلی از شخصیت‌ها را بسوی خلاء می‌فرستد، نور آفتاب چون آبشاری بر روی نبرد غولپاشی با نیماج و خدایانی تاج بر سر می‌تابید که بازوان متعدشان در ریختگی‌های طلا در هم رفته است. خاطره آشنگی و پراکنده‌گی مجسمه‌های «مادورا» نشان میداد که مجسمه‌سازی اینجا چقدر دقیق و حساب شده است. اشکال رودخانه‌های مقدس «گنگ» و «جونما» گوئی بدست کوزه‌گران چماشه‌های‌یزدی ساخته‌شده است. فرشته‌های پرند که جدا از هم قرار گرفته‌اند، گوئی یا شعله نقش شده‌اند، و برغم «شیوا»، برغم «مادران وحشتناک» این شعله، شعله جسدها نیست. غولها و قهرمانان «الورا» بر روی توده‌ای از گلابول‌های سرخ شعله می‌کشند...

بزرگترین پیکره سازمان این غارها خواست‌اند دست‌نیافتنی را بهتر از اسلافشان و یا بصورتی غیر از آنها، بدست بیاورند: «پروودگاره» تو به اشکالی که پندگانت انگاشته‌اند این می‌تایی... اما پندگان، اشکال رامایانا که در نور فانوس و درسکوت جنگل بی‌جانوری ظاهر می‌شد. با اینهمه، در این شب آکنده از سلسله اشکال شاهی و خدائی تکوین عالم، بی‌پوچه الری از «آفرینش» نبود. برای گناه، نجات، و روز حساب که مسیحیت بیان کرده است، دنیا صحنه ای است، برای آئین برهنه، انسان

خاطرات Antimemoires



از: آندره مالرو ترجمه رضا سیدحسینی

حادثه‌ای است فرعی، نه تنها بسبب ارتحال: زیرا قهرمانان دورانیهای افسانه‌ای، که بازگشت پیاپی ظلمات را از هم جدا می‌کند، خدایان و عناصر هستند. هند لایتاهی را می‌آزماید، همانطور که «ایوب» چال «پیوه» را آزمود. «کلاپاسا» و این ایوان‌خالی که در آن از مدت‌ها پیش از خدایان حرف می‌زنند، و این سرودهای شایگایی، از خلال لایتاهی باوجود ازلی رابطه می‌پرستیدند که در گذرگاه خویش، با انسان نیز برخورد می‌کنند... در معبد «شیدامبارام» Chidambaram، آنجا که باید خدای محراب قرار بگیرد، برهنه‌ها یا یک فضای مدور خالی را نشان میدهند و می‌گویند: «این شیوا است که می‌رقصد...» در مرکز آن کافور می‌سوزد که خاکستری از خود بجای می‌گذارد.

«مایا» در «الورا» حالتی عمیق‌تر بخود می‌گیرد، زیرا در آنجا قدیم‌تر از ادیان جلوه می‌کند، چنانکه سنگ بر تصاویری که در دورتهای مختلف بر آن منقوش ساخته‌اند قدمت دارد. و در نظر گاندی، مانند زاهدانی که شاهزاده سیدهارتارا در جنگل پذیرا شدند، و مانند شاعران ودائی که سرودهاشان را بنام خدایان امضاء می‌کردند، وسیله ممتاز نجات، وارستگی بود. مانع نجات منظر بی‌پوده اشیا نیست، بلکه دل‌بستگی مایه آنها است. هوس در بیشتر ادیان همان شیطان است. و برای مسیحیت، شیطان از همان زمان‌گناه آدم ابوالبشر، در درون انسان است. پسرای هند،

دلبستگی در انسان همچون شیطانی است: زیرا قهرمانان دورانیهای افسانه‌ای، که بازگشت پیاپی ظلمات را از هم جدا می‌کند، خدایان و عناصر هستند. هند لایتاهی را می‌آزماید، همانطور که «ایوب» چال «پیوه» را آزمود. «کلاپاسا» و این ایوان‌خالی که در آن از مدت‌ها پیش از خدایان حرف می‌زنند، و این سرودهای شایگایی، از خلال لایتاهی باوجود ازلی رابطه می‌پرستیدند که در گذرگاه خویش، با انسان نیز برخورد می‌کنند... در معبد «شیدامبارام» Chidambaram، آنجا که باید خدای محراب قرار بگیرد، برهنه‌ها یا یک فضای مدور خالی را نشان میدهند و می‌گویند: «این شیوا است که می‌رقصد...» در مرکز آن کافور می‌سوزد که خاکستری از خود بجای می‌گذارد.

«مایا» در «الورا» حالتی عمیق‌تر بخود می‌گیرد، زیرا در آنجا قدیم‌تر از ادیان جلوه می‌کند، چنانکه سنگ بر تصاویری که در دورتهای مختلف بر آن منقوش ساخته‌اند قدمت دارد. و در نظر گاندی، مانند زاهدانی که شاهزاده سیدهارتارا در جنگل پذیرا شدند، و مانند شاعران ودائی که سرودهاشان را بنام خدایان امضاء می‌کردند، وسیله ممتاز نجات، وارستگی بود. مانع نجات منظر بی‌پوده اشیا نیست، بلکه دل‌بستگی مایه آنها است. هوس در بیشتر ادیان همان شیطان است. و برای مسیحیت، شیطان از همان زمان‌گناه آدم ابوالبشر، در درون انسان است. پسرای هند،

کنگر رسته‌اند. شبری که از آن به «الفانتا» می‌روند «میثی» است. یعنی نیز که در قرن نوزدهم بوجود آمده است مانند کلکتی بی‌پوچه شهر هندی امروزی شده نیست: بلکه همانطور که «آگره»، «لاهور» و «اورنگ‌آباد» شهرهای «هندی-اسلامی» هستند. شبری است «هندی-سانگلیسی»، «قلعه سرخ» که شتری اندوهزده از دروازه غول‌پیکرش بیرون می‌آید، گنبدهای مرمری محصور از پیشه‌های پراز سنجاب، بناهای تصنی و ویکتوریائی (ملسم از چه کلیساهایی؟) که تابلوهای بی‌تاسب دندان‌سازی با طرح‌هایی بشکل دعاهای سانسکریت از آنها بیرون می‌زند. درختان خاک گرفته نارگیل که لاستیک‌های کپته، بطور پراکنده بر بالای آنها سبز شده بود. از لحظه‌ای که انسان وارد غارهای مقدس میشد، همه اینها در صحنه مضحک با هم در می‌آمیخت. رابطه آنها با اعصاب زمین، تصور یک هند زیرزمینی را به انسان القاء می‌کرد که در حفا محافظ هند دهکده‌ها، چارپایان، صف زنان حامل خاکستر مردگان، و درختان مقدس‌است در همان القاء که شهرهای خیالی و نمایی آماده می‌شدند دوباره به‌حاکم بازگردند. غارهای «الورا» بر دشت جرب دار و مشغومی که مشرفند فرمان میرانند و حال آنکه غارهای «الفانتا» گوئی در جزیره‌شان مغنی شده‌اند که بسته‌آباد است سروروی یونانی در زیر بال کاکائی‌های دریای‌عمان می‌درخشند. اما همه آنها در ظلمت مقدس‌شان

مشترکند. بعضی ورود به الفانتا، اقیانوس درخشان ناپدید می‌شود، مانند شهرها، مانند هند انگلیسی‌ها، مانند هند مغولان، مانند هند نپرو، که گوئی همه هدایائی فانی هستند به ثلاثة مشهور، به سرسه‌گانه شیوا. انعکاس می‌تواند معیاری از آن بدست بدهد و نه حتی سینما. این سرهای پنج‌تا شش‌متری کوچکتر از سرهای «پایون» در «آنگکور» است، اما در مقام مقایسه با چهره‌هایی که احاطه‌اش کرده‌اند، غار را آکنده می‌سازد، همانگونه که «پانتوکرآتور» کلیساهای بیزانسی سیسل را پر می‌کند. این «شیوا» نیز مانند «پانتوکرآتور» بی‌آنکه بصورت پیکره نیم‌تنه در بیاید، در پائین شانه‌ها ختم می‌شود. واز اینرو است که حالت مشکوک سر بریده یا تجسم ایزدی را پیدای می‌کند. ما با هر مفهومی که به کلمه «زیبا» بدیم، درباره آن فقط نمی‌توانیم بگوئیم که «یکی از زیباترین پیکره‌های هند است».

در اولین نگاه یک شاهکار پیکر سازی است. یک چهره کاسل و دو نیم‌رخ عظیم (برغم حالت خیره‌کننده‌ای که زائیده جواهرات آن است تا چهره‌ها) دارای خطوطی است (مثل چشم‌ها) که شایسته آثار بزرگ هنری است.

سپس خود شیوا در میان است و غار و تقدس. این چهره نیز مانند چهره «موساک» به قلمرو سمبول‌های بزرگ تعلق دارد و آنچه سمبول بیان می‌کند، تنها بوسیله خود آن می‌تواند بیان شود. این چهره‌ای که چشمانش را به جریان زمان بسته و گوئی از سرود مرگ چشم پوشیده است، همان چهره شیوا در حال رقص است که در «الورا» شعله پرشکور خود را می‌پچاند و نیز چهره «رقصهای مرگ» جنوب است و حتی چهره‌های افسانه‌ای «مادورا».

بالاخره گوئی در مورد آن آثاری که گنجینه موزه خیالی بشری را تشکیل میدهد، رابطه‌ای بین تأثیر هنری اثر، تأثیر مذهبی آن و نیز یک تأثیر پیش‌بینی نکردنی وجود دارد. تأثیر پیکره «فرعون چوسر» Djoser، پاسخ داد: همانسان که در شعر، «کریشنا» به «آجورنا» پاسخ میدهد: تو برای کسانی می‌گریی که نباید بگریی و سخنان بی‌پوده حکیمانه می‌گوئی.

حکیم نه برندگان می‌گیرند و نه بر مردگان زیرا هرگز ما، نه «من» بودیم و نه «تو» و نه این شاهان و هرگز هیچیک از ماها، از وجود عاری نخواهیم شد. این نغمه، «وحی» را آغاز می‌کرد که همراهان من آنرا از برداشتند، و در دل تاریکی، ملنین دور دست اقیانوس با آن هماهنگی می‌کرد و خلیج آن با سروروی یونانی در زیر بال کاکائی‌های دریای‌عمان می‌درخشید، جان میدهد و ویران

درغار مجاور ایبات «بهاگاواد» گیته را می‌خواندند. گیته برای همه هندوان متنی آشنا است. آنرا در سرتاسر شب زنده‌داری پس از قتل گاندی و در طول چهارده ساعتی که چشمدش سوزانده می‌شد خوانده بودند. «گیته» هماهنگی مرمری با این معبد زیرزمینی و «شیوا» غول‌پیکر پیدا کرده بود و گوئی بصورت سرود این محرابی درآمده بود که هیچ مدیونش نبود.

آنگاه ایستاده در اراه‌های بزرگشان که به اسب‌های سفید پسته بود «کریشنا» و «آجورنا» شیپورهای آسمانی شانرا به صدا درآوردند و «آجورنا» که سخت پر خم آمده بود، نو میدانه سخن گفت.

دو سپاه بزرگ هند در برابر هم قرار گرفته‌اند، سلطان پیر که با «آجورنا» می‌جنگد نابینا است. اراه‌ها که او دارای این قدرت جادویی است با خبر باشد. او گشگوئی را که در دل سپاه دشمن، در اراه با اسبان سفید، بین شاهزاده «آجورنا» و اراه‌رانش - که همان کریشنا است و در آینده رب‌النوع برتر خواهد شد - جریان دارد می‌شنود. «گیته» سخنان ایزدی است که به نیروی جادو بگوش «پریم» نابینائی که در شب خود غوطه‌ور است میرسد.

«آجورنا» آن کسانی را که باید می‌روند می‌نگرد و «کریشنا» یو یاد آوری می‌کند که اگر عظمت انسان در رهائی او از سر نوشت است. عظمت جنگجو در رهائی او از جوت نیست. این نبرد برادر کشی حماسه‌ها است و برای ما، اندوه «تسروا» آجورنا نظیر انکاس اندوهبار صدای آنتیگون است:

پیش آگاهی اندوهباری دارم، ای کریشنا، و گشتن خویشان را در تیره، هیچ شایسته نمی‌دانم...

نه پیروزی می‌خواهم، نه قدرت فرمانروائی، که شادبهای دیوس، به‌چه می‌ارزد قدرت، به‌چه می‌ارزد شادی - و به‌چه می‌ارزد زندگی؟

صدای دیگری به سرودخوان پاسخ داد: همانسان که در شعر، «کریشنا» به «آجورنا» پاسخ میدهد: تو برای کسانی می‌گریی که نباید بگریی و سخنان بی‌پوده حکیمانه می‌گوئی.

حکیم نه برندگان می‌گیرند و نه بر مردگان زیرا هرگز ما، نه «من» بودیم و نه «تو» و نه این شاهان و هرگز هیچیک از ماها، از وجود عاری نخواهیم شد.

این نغمه، «وحی» را آغاز می‌کرد که همراهان من آنرا از برداشتند، و در دل تاریکی، ملنین دور دست اقیانوس با آن هماهنگی می‌کرد و خلیج آن با سروروی یونانی در زیر بال کاکائی‌های دریای‌عمان می‌درخشید، جان میدهد و ویران

بایانویا ماها بدنیای نشاط و زیبائی وارد شوید

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887

از این بود که در دنیای آنها فقط دختر وجود داشت.

عاقبت فیرسامی دست پیرمرد را گرفت و به قصر خود برد و از او بسیار پذیرائی کرد. پیرمرد شب را در خانه دیار زندگی کرد. یک شب فیرسامی در خواب پیرمرد را دید که دنیای آنها را ویران می‌کند. فیرسامی می‌دانست که خواب‌هایی که فرشته‌ها می‌بینند به حقیقت مبدل می‌شود. صبح که شد ناراحت و کسل از خواب بیدار شد و به فکر چاره افتاد. عاقبت با پیرمرد صحبت کرده. پیرمرد ناراحت شد. فیرسامی می‌خواست به او بگوید که از دنیای آنها برود. ولی نمی‌دانست چطور این سخن را بیان کند. چشمپایش پراز اشک شد و ماجرای خواب خود را به او گفت:

دنیای پیرتاویرا و فرشته‌هایش را شیدا جتی دانش آموز کلاس راهنمایی سیر اهواز برای ما فرستاده‌اند.

دنیای پیرتاویرا و فرشته‌هایش

در قدیم دو دنیا وجود داشت. یکی دنیای آدمیان یا دنیای خاک و دیگری دنیای فرشتگان یا دنیای پیرتاویرا.

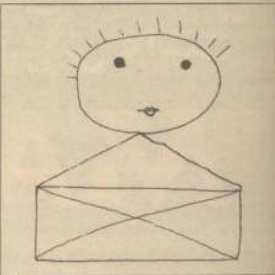
فرشته‌های دنیای پیرتاویرا با لباسان زیبا و رنگین بود. و تاجهایی پرازشکوه‌بهر و پیراهنهایی نقره‌ای به تن و چشمهایی به رنگ دریا و گیسوانی به رنگ ملا و علاوه بر این اخلاق و رفتار نیکی هم داشتند آرام و مهربان بودند. فیرسامی یکی از فرشتگانی بود که از همه آنها بهتر و پادشاه آنها هم بود. فرشته‌ها جز همجنس‌های خودشان کس دیگری را ندیده و نشناخته بودند.

روزی از روزها پیرمردی از دنیای خاک برحسب اتفاق به دنیای پیرتاویرا آمد. فرشته‌ها پیرمرد را دیدند و خیلی تعجب کردند و گفتند که از آسمانها آمده است. تعجب آنها

سالم از این ماجرا می‌گذرد ولی باز هم فرشته‌ها این خاطره را فراموش نکرده بودند و هنوز هیچیک از فرشته‌ها خنده به لبشان نیامده است.



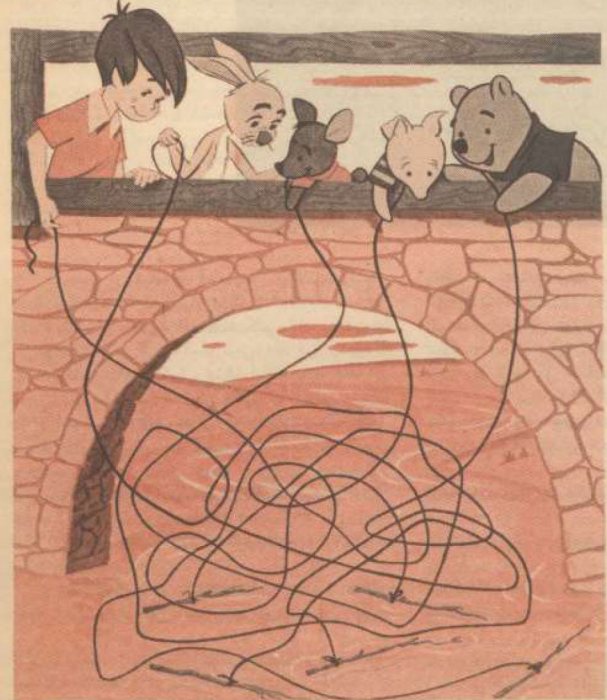
خانم شبنام طلب. کارت بسیار قشنگ شما خانم گلستان را خیلی خوشحال کرد. منتظر داستانها و نقاشی‌های شما هستیم.



نامه‌های شما رسید

خانم‌ها همیشه چیت‌ساز و ملیحه تقی‌زاده داستانهایتان را بزودی چاپ خواهیم کرد.

آقای فراسرز زارعی نقاشیتان بدستمان رسید.



فرهاد و دوستانش آمده‌اند ماهی بگیرند اما نخ‌های ماهیگیریشان با هم قاطی شده است. شما می‌توانید نخ‌گردان‌ها را پیدا کرده و بدستمان دهید!

می‌گفت که دنیا پر از مردار شده و کند و لای لجن کیوترهای سفید را پراکنده کرده است. آنها می‌خواستند سیمرغ را پیدا کنند چون شنیده بودند که در سرزمین سیمرغ نه قفسی است و نه دامی. در این کتاب حرف‌های پرنده‌ها بسیار قشنگ نوشته شده‌اند مثل این قسمت:

در پشت کوه قاف
بردرختی آشیان دارد سیمرغ
درختی که پا در زمین
سر در آسمان دارد
سی‌هزار شاخه‌ی هزار برگ
در شرق
سی‌هزار شاخه‌ی هزار برگ
در غرب
هربار که سیمرغ از درخت
پرواز می‌کند
سی‌هزار برگ برآسمان می‌ریزد
سی‌هزار ستاره سبز می‌درخشد
سی‌هزار درخت سرو می‌رویید.
جغد دانا گفت: منم شنیده‌ام
ندیده‌ام
همچنین می‌گوید شنیده است که



تردید می‌کنند و می‌ایستند و به پشت سرنگاه می‌کنند تلف می‌شوند. سال‌های سال پرواز می‌کنند تا به پای کوه قاف می‌رسند. از آن همه پرنده هفتاد تا بیشتر باقی نمانده بود. هفتاد پرنده خوتین و خسته.

سی‌روز بسوی بالا پرواز می‌کنند و در این سی‌روز چهل پرنده دیگر هم برمی‌گردند. تا این که روز سی‌ام سیمرغ را می‌بینند. می‌دانید سی‌مرغ که بود. سی‌مرغ خودش بود. سی‌مرغ که با یکدیگر یگانه شده بودند. سی‌مرغ که چون یگانه شده بودند می‌توانستند قفس‌ها را بشکنند و زمین‌ها را از لای و لجن پاک کنند.

این کتاب را انتشارات فرزین چاپ کرده است و نقاشی‌های قشنگ و مناسب پادستان آن را بهمن دادخواه ترسیم کرده است.



زیر نظر: ژاله رفیع‌زاده

با کتاب آشنا شویم

سیمرغ و سی‌مرغ

چه خوب است که کسی بتواند اثر شاعر یا نویسنده‌ای قدیمی را خیلی خوب و کامل خلاصه و بزبانی ساده و در عین حال زیبا برای کودکان و نوجوانان بازگو کند. مثل م. آزاد که منطق الطیر عطار را خلاصه کرده و شعر مانند دوباره نوشته است و چه خوب نوشته. داستان، قصه پرندگانی است که می‌خواهند سیمرغ را پیدا کنند. هر کدام به‌دلیلی. طوطی سبز از قفس خسته بود و گنجشک جوان از تیروکمان و قلمو سنگ‌های بچه‌های شیطان. باز

اینهم شعر دیگری از کارگاه موسیقی کودکان که خانم آذر آریان‌پور سروده‌اند

موسیقی

وقتی که از کار خسته می‌شوم به‌موسیقی رو می‌آرم با موسیقی گشوده میشوم درهای بهشت به‌رویم دوست دارم موسیقی یاد بگیرم یغوانم و سازی بنوازم با هر سازی یا آوازی بزادیم از دل غم ... دوست دارم با موسیقی برقصم پای خود را بر زمین بگویم دست بزنم. یا بگویم بزادیم از دل غم



نقاشی این هفته ما

خانم فرح - اروا نه‌هم که در کلاس چهارم دبستان درس می‌خواند تصویر تمام قد خوانندگان را بوی تلویزیون را برای ما کشیده‌اند.

مرد کاملاً نمی‌داند چه هستند و نیدانند چه کسی بر آنها زور دارد و خودشان از چه کسانی بترسند. مثلاً خودم ، به اصطلاح عقده «خود کم بینی» شدیدی داشتم و خودم را از هر کسی پایین‌تر و بی‌ارزش‌تر میدانستم. من مری هستم کوچک‌اندام، لاغر و استخوانی و بازوها و اصولاً دستها و پاها مثل یک‌نصای بی‌سر هستند. خلاصه‌ه‌ج‌حسنی در هیكل من دیده نمیشود و از میان تمام مسائل، شغل شریف ظرفشویی در يك هتل را انتخاب کرده و پهنده داشتم. باین ترتیب که زنها به من توجیه میکنند و حتی یکبار که به خودم جرئت دادم و یکی از زنهای جوانی که در هتل کار می‌کند اظهار تلافی‌های کردم، مرا بایک جمله سرچاپم تشنه...»

برو چلمن بیچاره. و باین ترتیب بتدریج متوجه شدم که شخصی نیستم که کسی برایم ارزشی قائل شود و بهترین کار این است که در گوشه‌های به‌کار خود مشغول باشم. اگر کسی از پشت ساختمان هتل ما رد بشود ، از پنجره‌های همکف بسوی تند بپرد ظرفشویی را استعمال خواهد کرد و علاوه بر آن کوهی از شتاب و انبوهی از سایر ظروف نداشتند در آنجا روییم این‌جاست شده‌اند. این گوشه، گوشه من بود. من این گوشه دنیا را انتخاب کرده بودم که زندگی کنم و سریار کسی نباشم. ولی آنچه مایه‌کمال تعجب است این است که گذار زنی باین گوشه میفتد و گل به‌پتاهم بزند و عاشقم بشود. بله، زنی در این گوشه مرا کشف کرد منم گل سرخی که در میان شاخ و برگ پنهان مانده باشد و نگاه تیز بین باغی‌ای آنرا ببیند.

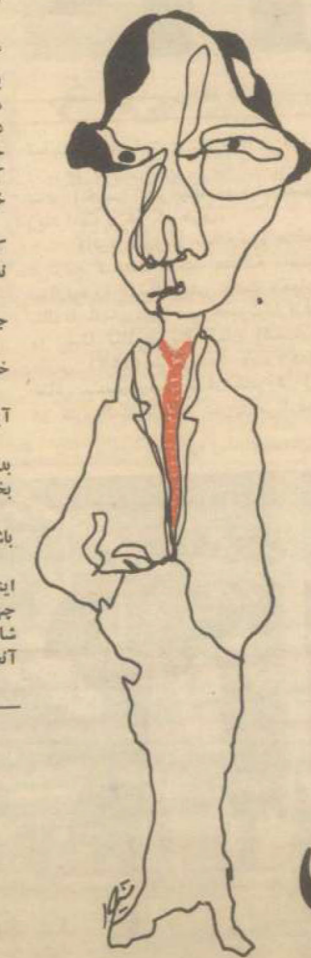
اسمش آیدا (IDA) بود و وقتی خانم جودیتا (Giuditta) برای وضع حمل رفت، در قسمت ظرفشویی جای او را گرفت. «آیدا» در میان زنان وضعیتی مثل من داشت و خوشحال و رقص کتان راه می‌رفت و حرف می‌زد. ما سرعت با هم دوست شدیم. چون هر دو پهلوی هم ، در برابر انبوه ظروف می‌ایستادیم و یکتوع کار را انجام می‌دادیم. در هفته اول، یعنی ۵ روز بعد از آشنایی، کاری کرد که برای روز یکشنبه او را با سینه‌اش دعوت کرد.

من با او باکمال ادب رفتار میکردم ولی وقتی در تاریکی سینه‌اش دست مرا در دستش گرفت و آنرا فشرده و پنج انگشتش را میان انگشتهای من فرو کرد ، خیلی تعجب کردم.

ابتدا فکر کردم شاید اشتباهی رخ داده و دستم را از دستش بیرون آوردم ولی آیدا آهسته بیخ‌گوشم گفت: - تکون نخور. وقتی فیلم تمام شد و بیرون آمدم ، آیدا بمن گفت که از همان روز اول من توجه او را جلب کرده‌ام و طی این مدت دائم به من فکر می‌کرده است و امیدوار است که منم از او خوشم آمده باشد . این اولین بار بود که زنی ، حتی اگر آن زن آیدا باشد، چنین حرفهایی به‌من می‌زد. دیگر دین و دل از دست داده ، همان جوابهایی را که دوست داشت بشنود باو گفتم و حتی کمی غلو کردم. ولی من هنوز هم باور نمی‌کردم و گرچه او هر چند لحظه یکبار تکرار می‌کرد که دیوانه من است، باز هم نمیتوانستم باور کنم که واقعا زنی مرا دوست داشته باشد.

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟



چلمن

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

اثر: آلبر توموراویا

ترجمه: مصطفی جنتی عطایی

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟

باین دلیل در ملاقاتهای بعدی موضوع صحبت را به این مطلب میکشادم تا از شنیدن آن حرفها لذت ببرم، سعی میکردم باور کنم اینها همه حقیقت است، نه رؤیا. یکشنبه به او گفتم: - دوست دارم بدانم تو در من چه می‌بینی؟ منظورم اینه چه چیز مرا دوست داری؟



«پایان»



در جهان تئاتر

از: ایرج زهري

گفتگو با تری‌هندز کارگردان ریچارد سوم

در شماره اخیر له‌نول لیتر با تری‌هندز کارگردان انگلیسی که ریچارد سوم شکسپیر را در کمندی فرانسوی صحنه آورده است گفتگویی کرده‌اند که کوتاه شده آن چنین است: س: دوست است که شکسپیر جهانی است اما شما هیچ دلواپس نیستید که در فرانسه بازی شود؟

تری‌هندز: همیشه می‌توان شکسپیر را در فرانسه بازی کرد. در فرانسه و در همه‌جای دنیا. ولی مشکل است. مسأله آب و هوا یا شرایط اجتماعی و سیاسی مطرح نیست. آنچه برای شکسپیر مهم است آدم همه‌جا هست. ولی باید جستجو کرد... س: مسأله شعر در تئاتر شکسپیر؟ تری‌هندز: شعرهای شکسپیر از اشعار راسین و کرنی شما خیلی به امروز نزدیک ترند. شکسپیر و معاصران او شعر را همان‌تک با ریتم زندگی گسترش داده‌اند، آنها صنایع شعری بکار نمی‌بردند! س: شکسپیر کلاسیک نیست؟ تری‌هندز: من خیلی در دبیرستان‌ها و در کارخاله‌ها تئاتر می‌گذارم. من عمیقاً

گریپلارتور و وزارت دارائی

چندی پیش صدمین سالروز مرگ شاعر نمایشنامه‌نویس اطریش فرانز گریپلارتور (۱۸۷۲ - ۱۷۹۱) را در وین جشن گرفتند. روزنامه ژور دویتشه آلمان نوشت: از وقایع جالب این بود که کارمندان وزارت دارائی اطریش نیز مجلسی به‌یاد او بر پا کردند. بانی این مجلس وزیر دارائی کنونی اطریش بود. علت علاقه کارمندان دارائی به‌شاعر اینست که

تئاتر برای مدارس

هایبورگی که چند سال است با شاگردانش در نمایشنامه‌های آنها بازی و کارگردانی می‌کند و موفقیت‌های زیادی داشته است در هفته تئاتر زاربروگن، همکاری خواهد داشت.

ماه پیش وقتی گروه تئاتر گایباره امپراطوری برلین در زاربروگن شهر مرزی آلمان - فرانسه، نمایشنامه‌ای برای کودکان اجرا کرده اعتراض بسیاری از پدران و مادران و آموزگاران این شهر را برانگیخت. در نمایشنامه سخت به شیوه حکومت خود کامه پدران و مادران و آموزگاران در مورد بچه‌ها حمله شده بود و پدران و مادران زاربروگن می‌گفتند، مسیح نمی‌دانند که کودکان را پیش از رسیدن به سن عقل و تمیز به انتقاد تشویق و تحریک کرد. به‌جیب اهمیت موضوع در تئاتر دولتی زاربروگن یک بعد از ظهر تمام جلسه‌ای با حضور جمعی از اولیاء اطفال و کارشناسان امور تربیتی تشکیل شد. مجله تئاتر و ولدشای آلمان در این باره نوشت: «... در پایان بحث، همه شرکت‌کنندگان، مخصوصاً مخالفان و معترضان، قبول کردند که باید روح انتقادی را در بچه پرورش داد و او را در جریان وقایع قرار داد و تئاتر می‌تواند نقش مهمی در پرورش آنها داشته باشد. و تئاتر بچه‌ها، باید به کمک خود آنها، بدست آنها و برای آنها اجرا شود. همان روز انجمنی برای حمایت و اشاعه تئاتر کودک در زاربروگن تشکیل گردید که ۴۰ نفر از پدران و مادران و آموزگاران ضمیمه آنها پذیرفتند و قرار شد بودجه و وژم‌های برای ساختمان تئاتر کودکان از دولت درخواست شود. سرپرست تئاتر شهر قول داد که در ژوئیه (تیر ماه) امسال یک هفته تئاتر کودکان برگزار کند. یک معلم

خلقت آدم و حوا و گروه لی کیدتیار

مشهون کنت کارگردان نمایش خلقت آدم و حوا که در آمریکا تحسین بسیار برانگیخته است بزودی در فرانسه نمایش خود را تکرار خواهد کرد. خلقت آدم و حوا نمایشنامه نیست، هنریشان به آواز و با تقویم خلقت انسان را نشان می‌دهند و سرانجام با تماشاگر، در میان موسیقی و رقص آزاد و خنده به چربی می‌رسند. نقدنویسان آمریکائی در این باره نوشتند: «تئاتر بی گناهی» بازگشت به



صحنه‌ای از نمایش خلقت آدم و حوا

«آلفا، بتا»

نمایشنامه از: آ. آ. وایتن‌هد

ازدواج به‌عادت دگر شده است. تنها رهائی جدائی است. اگر جدائی بدنی ممکن نیست دست کم جدائی روحی آنگونه که هرکسی راه خودش را ببرد. ولی زن نمی‌خواهد اول او به‌این‌کار اقدام کند، بعلاوه در این سن و سال نمی‌خواهد تنها باشد مخصوصاً می‌خواهد در مواقع لازم و علی‌الخصوص بوقت پیری شوهر داشته باشد.

جان راسل تایلور در مجله پلیزانده پلیریز می‌نویسد: «وایتن‌هد ازدواج را میدان مبارزه می‌بیند و تله‌ای که زن و مرد بخاطر قراردادهای اجتماعی و شرایط وحشت‌بار تربیتی در آن می‌افتند، قفسیه داستان یک خانواده کارگری شهرستانی است. زن شوهر را نه تنها ازدواج بلکه بچه‌ها هم به زندگی مشترک پایبند کرده‌اند. در پرده اول شوهر بظاهر وفادار در خیال با زن دیگری شب را سحر می‌کند، عشقی که آنها انتظارش را داشتند پس از آن خوش می‌آید. بنابراین اگر بخواهیم در مدارس تئاتر خوب داشته باشیم باید در مرحله نخست دانش‌آموزان آزاد بگذاریم که ذوق و احساس خود را روی صحنه بیاورند و بعد در مقام معلم نه عامل اجرائی بلکه یک مشاور واقعی و یک مشوق قهیمیده باشیم.»

اسب سواری روی بودنزه

نمایشنامه از: پتر هنتکه

نمایشنامه سواری روی بودنزه (بودنزه دریاچه‌ای است در ایالت باویر آلمان) تازگی در تئاتر فوروم نیویورک به‌کارگردانی کارول ویر روی صحنه آمده است: «مردی در یک سالن بزرگ آراسته به‌سبک پایان قرن نوزدهم، در یک مبل فرورفته و خفته. دور ویرش را میله‌های گرد و خاک گرفته پر کرده پشتش پله‌کان پرطمطراق. خدنگار زن وارد می‌شود و به‌گردگیری می‌پردازد. مرد جوانی می‌آید. حالا آنها برای هم از این در و آن در حرف می‌زنند. بعد سه نفر دیگر - گوستی نقش‌های خواب باشند - از پله‌ها به زیر می‌رسند و به‌جمع‌آنها می‌پیوندند. سپس یک جفت دوقلو پیدایشان می‌شود. همه بدون پیوند باهم کلنجار می‌روند و با لفت بازی می‌کنند.



آلبرت فینی در نمایشنامه آلفا - بتا

نمایشنامه یکساعت و نیم طول می‌کشد و بزعم کاترین هیوز - نقدنویس مجله تئاتر انگلیس پلیزانده پلیریز - هم زیاد است و هم کم حرف. کاترین هیوز از مسأله مهم هنتکه بی‌توجه گذشته است. هنتکه «اسب سواری» را دو سال پیش نوشت و همان سال در آلمان اجرا شد. هلموت کارازک در مجله تئاتر هیویته آلمان (شماره مارس ۱۹۷۱) می‌نویسد: «بروگل نقاش هلندی روستاییان کشورش را در شرب‌المثل‌هایشان تجزیه می‌کرد تا دوباره از اجزاء آنها تصویر بیانی خلق کند. کار هنتکه در تئاتر همین است. او دنیای گذشته را در رُست‌ها، تکه جمله‌ها و حالت‌هایش تجزیه می‌کند، برای اینکه از این تکه‌پاره‌ها دوباره یک تصویر تئاتری خلق کند. نمایشنامه «اسب سواری...» در جهت کلی کارهای نویسنده است: تجزیه زبان. زبانی که ما را فریب می‌دهد، حقیقت رادیوگون جلوه می‌دهد. زبان وسیله بیان ما نیست، ما وسیله بیان زبان شده‌ایم.»

صحنه‌ای از نمایشنامه سواری روی بودنزه - از: هنتکه

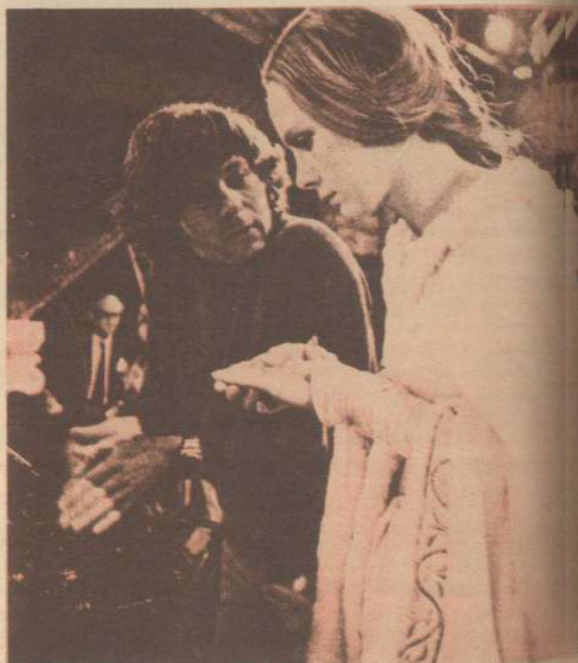


مکبث خونین ترین درام شکسپیر او «سینمای خونین» است "MACBETH"

محصول مشترک پلی بوی - رومن پولانسکی



جان فینچ در نقش مکبث



رومن پولانسکی فرانسسکا انیس را برای بازی در صحنه معروف «دست» آماده می‌کند: «دور شوید، ای لکه‌های لعنتی!»

نقش‌های اول را داشتند. احتمالاً مشهورترین اقتباسی که تا بحال از «مکبث» به فیلم برگردانده شده کار «اورسن ولز» در سال ۱۹۴۸ است که بسختی مورد انتقاد قرار گرفت و از نظر مادی نیز ضایعه‌ای بود. جالب اینست که داستان «مکبث» چه در صحنه تئاتر و چه در سینما، همیشه بازگوکننده مفهوم‌های مغایر بوده است. فیلمی بنام «جوکلیث» که بوسیله «کن هیوز» در ۱۹۵۵ در انگلستان تهیه شد، یک فیلم مدرن کانگستری بود که «پل دوگلاس» و «روت» رومن» در آن بازی داشتند. فیلم «آکیرا کوروساوا» بنام «تاج و تخت خونین» که در آن مکبث و اطرافیانش بصورت سامورایی‌های ژاپنی درآمد، از هنگام توزیع فیلم در ۱۹۵۷ بصورت یکی از آثار کلاسیک نوع خودش درآمد و بعد اقتباسهای دیگری: «مکبیر» یک تاتر، موزیکال موفق آف - سرادوی در سال ۱۹۶۷، و اقتباسی که در آفریقای جنوبی از آن بعمل آمد و نام مکبث به «مایانا» تغییر یافت، که یک جنگجوی «زولو» بود.

ماری مک کارتی منتقد مشهور در سال ۱۹۶۲ نوشت: «این بسیار آزاردهنده است که سی‌بینیم از میان قهرمانان شکسپیر، مکبث «مدرن‌ترین آنهاست، و تنها شخصیتی است که می‌توان لباسهای گوناگون عصر ما را بر قیامت او آویختن کرد، از لباس یک سرباز گرفته تا لباس ورزش...» «پولانسکی» «مکبث» را به‌عنوان بیستم نیارده است، بلکه بعکس، کوشش کرده است که فیلم او نمایشگر اصالت زندگی در قرن یازدهم باشد. «مکبث» یک اسبیل زاده واقعی اسکاتلندی بود که از سال ۱۰۴۰ تا ۱۰۵۷ سلطنت کرد و تاریخ‌نویسان عقیده دارند که وی نیز مانند ریچارد سوم، مردی بدطینت بوده است.

«جان مک‌فی» نویسنده‌ای که یکبار از تپه دانسینان بالا رفت و طرح ویرانه‌های کاخ «مکبث» را کشید، از کتاب «تاریخ کوهستانهای اسکاتلند» نوشته «و. س. مک‌کنزی» چنین نقل می‌کند: «مکبث» که - تا ادبیات در جهان دوام دارد - با لکه خون بر او داغ گذاشته شده است، دوست بینویانان و حامی صومعه‌نشینان بود و اولین شاه اسکاتلند بود که نام وی در تواریخ کلیسایی بعنوان مسرد نیکوکار کلیسا، ثبت شده است. حتی، «هولینشده» Holinshed مورخ قرن شانزدهم نیز - که شکسپیر نمایشنامه خود را براساس نوشته‌های مستند تاریخی او تنظیم نموده چهره «مکبث» را آنته‌ن تیره و خیانت‌آمیز تصویر نکرده، که شکسپیر کرده است.

از نظر تاریخی، «مکبث» و «دونکان» دو پسرعمو بودند با حقوق مساوی برای تصاحب تاج و تخت. بنا بگزارش «هولینشده»، «مکبث» دونکان را بقتل رسانید. اما بجای اینکه او را با فرمایگی و پستی در تخت‌خواب بکشد، منصفانه در میدان جنگ کشت. «بانگو» که از او در تاریخ «هولینشده» ذکری بی‌مان آمده است، یک شخصیت کاملاً خیالی و ساختگی است و سعی شکسپیر بیشتر در این بوده که شرارت و بدی «مکبث» و شجاعت «بانگو» را بنمایاند.

اکنون قص «مکبث» دیگر وجود ندارد و بیشتر قسمتهای اسکاتلند بوسیله خطوط برق و شاهراههای مدرن اشغال شده است. بنابراین، بعد از بررسی و جستجو در صدها محل، از جمله تمام قصرهای جزایر بریتانیا، «پولانسکی» و «آندروبرامزبرگ» تهیه‌کننده تصمیم گرفتند چشم‌اندازهای هیبت‌انگیز و دست‌نخورده‌ای را که در نظر داشتند، در کوهها و دره‌های «سندونیا»

گردانی «نیکول ویلیامسون» نقش «افلیا» را داشته است و ضمناً وی بعنوان خدمتکار «الیزابت تیلور» در فیلم «کلوتاپتاره» ظاهر شده و اکثر کارهای او در تاتر و تلویزیون بوده است. باین ترتیب «فینچ» و «آنیس»، در وضعی خاص قرار گرفتند: آنها می‌بایست به نقش‌هایی که قبلاً بوسیله هنرپیشگان نام‌آور تاریخ تاتر اجرا شده بود، مقبومی تازه می‌بخشیدند، هنرپیشگانی همچون: «دیوید گاریک»، «ال‌تری»، «ایزابل‌گلاین»، «سارابرنارد» «پاتریک کمپبل» «سرجان گیل‌گود»، «چارلز لافتون»، «سرلورنس الیویه»، «جودیت اندرسن»، «سرالف ریچاردسون» «مارگارت لیون» و «موریس ایوانز»

گرچه «مکبث» در میان ۳۷ نمایشنامه شکسپیر، یکی از مورد توجه‌ترین آنهاست اما مرکز درسینما موفقیت زیادی بدست نیاورده است. اولین بار در ۱۹۰۵ صحنه مبارزه مکبث و مکداف بخوبی نارسا بصورت فیلم درآمد، در ۱۹۱۶ «د. و. گرینفیت» مشهور فیلمی صامت از آن ساخت که «سر هربرت بری‌پاتری» و «کنستانس کولیه» در آن

اشتیاء بیشتری پانها می‌دهد. «پولانسکی» قبول دارد که: «مکبث» مبارز جوان و خورشویی است که بعلت جاه‌طلبی‌اش، تدریجاً در گردابی از وقایع و حوادث فرو می‌رود وقتی خواهران غیبگو را ملاقات میکند و پیشگویی آنان را می‌شنود، شیبه مردی است که امیدوار است برنده یک میلیون پول بشود. یک قمارباز در شرط‌بندی‌های بزرگ...

«پولانسکی» در هیجانی که برای پرهیز از اقتباس‌های تقلیدی و تکراری «مکبث» داشت یک زوج هنرپیشه جذاب و ناشناس انگلیسی را در رلهای اصلی گذاشت. نقش «مکبث» به «جان فینچ» ۲۹ ساله داده شده که قبلاً او را در قیافه یک هموسکوتل زورگوی اسکاتلندی در اثری بکار - گردانی «جان شلزیبگر» بنام «یکشنبه» یکشنبه لعنتی» دیده‌ایم. (پس از اجرای موفقیت‌آمیز «مکبث» نقش «ریچارد بلانسی» در فیلم جدید آلفرد هیچکاک بنام «فرتزی Frenzy» به فینچ پیشنهاد شده است).

نقش «لیدی مکبث» را «فرانسسکا انیس» ۲۶ ساله عهده‌دار است که در نمایشنامه «هملت» بکار -

بیش نیستیم!... عقیده و برداشت پولانسکی - تاینان از «مکبث»، آنطور که از بحث‌های آنان مشهود است، اینست که نجیب‌زاده جاه‌طلب نمایشنامه و پانوی وی - که او نیز جاه‌طلب است - باید جوان، زیبا، و بی‌تجربه باشند.

«تاینان» می‌گوید: نمایشنامه، تجربه‌ای است در زمینه همدردی با دوانسان که بخود اجازه‌میدهند جنایات بیرحمانه و وحشتناک مرتکب شوند و اینکار را با کشتن پادشاه در آن نوع مدنیت و فرهنگ خاص، بمعنی کشتن یک پدر بود، شروع می‌کنند. اگر برخلاف سنت صحنه، که همیشه «مکبث» و پانوی او را در چهره‌های قرون وسطایی نشان‌داده است، آنها جوان‌تر بودند - روابط آنها در صحنه - های جنسی - می‌توانست روشن‌تر و سریع‌تر نشان داده شود. شامت‌های «لیدی مکبث» که زنی فریبنده و اغواگر است بشوهرش، گویای اینست که اگر او بنیروی مردانگی خود اطمینان دارد، باید آنرا نشان دهد. «تاینان» می‌گوید: علاوه بر این، وقتی هنرپیشه‌ها در سنین بیست سالگی، نقش‌های عمده را بازی میکنند، فقدان تجربه لازم، امکان

یافت که با نفوذترین منتقد تاتر شد و از سال ۱۹۶۲ تا بحال مدیر ادبی تاتر ملی بریتانیا بوده است. وی در این تاتر، نمایشنامه‌های بیشماری را تنظیم و برای اجرا آماده کرده است، نمایشنامه‌های «هرطور میل شماست»، «هیاهوی بسیار برای هیچ» و «تاجرونیوز» از آنجمله هستند. «تاینان» یکی از حوادث ضمنی «مکبث» را با روشنی بخاطری می‌آورد. صحنه کشتن «دونکان» را تمرین می‌کردند. «پولانسکی» در نقش «مکبث» به «تاینان» که نقش قربانی جنایت را داشت، بایک کافز بازنکن حمله کرد. آندوکف اطاق خواب‌سدرآپارتمان «پولانسکی» در لندن - بخود می‌پیچیدند و صحنه را بصورت‌های گوناگون تکرار میکردند، فقط بخاطری اینکه فرم و شیوه دلخواه بازی را کشف کنند. در بالکن خانه مقابل آنها، در همان هنگام، گروهی از سمانان یک کوکتیل پارتنی، در حالیکه گیل‌سپای خود را جرعه جرعه می‌نوشیدند، این صحنه را باکنجکاوای زیاد می‌نگریستند. تاینان می‌گوید: «پولانسکی» از آنها دعوت کرد که بانجا بیایند و صحنه را از نزدیک تماشا کنند، اما آنها نپذیرفتند، چون فکر میکردند مایک جفت دیوانه خودآزار عجیب‌وغریب،

درست از لحظه‌ای که «رومن پولانسکی» کار تهیه «مکبث» را در بهار سال گذشته با همکاری «کنت تاینان» Kenneth Tynan یکی از همکاران پلی‌بوی - آغاز کرده، تمام سعی وی بر این بود که از خطوط آشنای «مکبث» و قهرمانان آن، یک اثر زنده و جاندار بسازد و زوج قهرمان این نمایشنامه را از استفر قرون وسطایی که داشت، بیرون کشد و جلوه‌ای درخور زندگی و تجمل قرن یازدهم ببخشد. و نتیجه اینکه، این اثر شیبه هیچیک از اقتباس‌هایی که از «مکبث» ارائه شده است، ساز اولین اجرای آن بروی صحنه در سال ۱۶۰۶ یعنی قبل از جیمز اول «همپتون کورت» تا بحال - نیست.

«پولانسکی» و «تاینان» هفت هفته، هفته‌ای هفت روز روی این اثر کار کردند و اغلب، قسمتهای مختلف آنرا خود بازی کردند تا بفهمند نقش‌ها بطور باید اجرا شوند. «تاینان» که از سن ده‌سالگی تاتر را می‌شناخت و خود را وقف آن کرده بود، اولین اقتباس خود را از نمایشنامه‌های شکسپیر با «هملت» شروع کرد. در آن هنگام وی دانشجوی «آکسفورد» بود، و کار او تا آنجا ادامه

دست‌هایی که تا دیروز کار می‌کرد، امروز نیازمند همراهی است



ای سنگ‌ها، سراسیمه، مکتوبید!
ای خشت‌ها، تن‌انگ است، مبارید!
آیا زمین، بناله ما گوش می‌کند؟

با خرید بلیط‌های مخصوص اعانه ملی
بیاری زلزله‌زدگان بشتابید

بخیه خورد. ضمناً انگشت سیب‌آه خود را نیز برید که باید ده بخیه می‌خورد.
علیرغم آنهمه تکرار برای داشتن فرم مطلوب یک روح همراهی و وفاداری عجیب در کار وجود داشت که مسلماً از تحمل فوق‌العاده و قدرت مقاومت «پولانسکی» الهام میگرفت.

بعضی از مطبوعات بین‌المللی اعتراض کرده‌اند، که برهنگی که در این فیلم محصول «پلی‌بوی» وجود دارد بیش از حد لازم است و نشان‌دادن آنهمه برهنگی، اصولاً نامریوط و نامناسب بوده است، اما تهیه‌کنندگان این نظر را نمی‌پذیرند و می‌گویند:

برهنگی در فیلم وجود دارد اما فقط تا حدی که طبیعی بنظر می‌آید: یکی در صحنه سرپوط پساخره‌هاست که بشدت سنت‌های جنسی خود را حفظ میکنند و دیگری در صحنه راه‌رفتن «مکتب» در خواب.

ارتباط «پولانسکی» با این فیلم نیز موجب شده که بعضی از نویسندگان نتیجه‌گیری کنند که این «مکتب»، بصورت یک اثر جنایت‌آمیز و خونخوارانه در خاطرمان خواهد ماند. «مکتب» پولانسکی تند است و خشونت‌آمیز... اما یکی از دلایلی که «هفت» مدیر امپراطوری پلی‌بوی، انتخاب اثر را برای تهیه اولین فیلم «پلی‌بوی» انتخاب کرد، این بود که «پولانسکی» کارگردان «نفرت» و «بچه روز ماری» نشان داده بود که در ساختن فیلم‌های ترسناک و رعب‌آور، بسیار تواناست، خود «پولانسکی» در مصاحبه‌ای با مجله «پلی‌بوی» با تأکید این موضوع، که قتل‌های بی‌صدا و تر و تمیز، نمایان‌کننده فساد اخلاق واقعی انسانهاست، توجه خود را به خشونت در فیلم چنین توجیه کرد:

«اگر کشتن» را بصورت واقعی‌اش یعنی به طریقی دردناک با پراکندن خون به اطراف نشان دهید، و آدمهایی که بطرز وحشتناکی با زجر تدریجی می‌میرند... تماشای اینگونه صحنه‌ها بر پرده سینما، جز آنکه در شما تنفر برانگیزد و شما را از گرفتارشدن در چنین موقعیت‌هایی در زندگی واقعی باز دارد، تأثیر دیگری نخواهد داشت.»



در «Snowdonia» در «ولز» Wales بیانند، کاخ «هامیوز» در «نورتمبرلند» و قصر «لیندیزفارن» Lindisfarne در جزیره «هالی» در دریای شمال، می‌توانستند نمایان‌کننده محل زندگی مجلل «مکتب» و خانواده‌اش باشند.

در طول فیلمبرداری تنها کسی که بر تمام صحنه‌ها و کارها نظارت میکرد، «پولانسکی» دقیق و باریک‌بین بود که شخصاً حتی مرغها و فاخته‌ها را از لانه‌هاشان بیرون می‌کشید تا آخرین صحنه‌های فیلمبرداری از حیاط کاخ را تکمیل کند. و حتی بصورت هنرپیشه‌ها گل می‌پاشید تا کثافت و آلودگی یک میدان تیرد را بپهره داشته باشند و از نانهای جویده شده و تف شده استفاده میکرد تا وضع یک میز اشتهاوسوز و نفوذناپذیر را بعد از یکی از شیفت‌های جنگجویان در قرون وسطی، بطرز دلخواهش مجسم کنند. او حتی گله‌های حیوانات اهلی را که در فیلم مورد احتیاج بودند، شخصاً حول و حوش قصر «مکتب» که پر از گل و لای بود، هدایت میکرد. با این ترتیب، «پولانسکی» و «شینگلتون» متصدی طراحی فیلم بخوبی موفق شدند آن پلییدی و ناپاکی را که در محیط خانه‌های مردمی که در آنزمان از طبقه نجیب نبودند، وجود داشت، دوباره خلق کنند، و «تاتیان» با تکیه بر این فضا توانست جاه‌طلبی «مکتب» را در بدست‌آوردن تاج و تخت و قصر سلطنتی بدینگونه تحلیل کند که «مکتب» پیوسته آرزو داشت از مردم عادی و خانه‌های پست و ارزان بگریزد.»

«پولانسکی» با دید دقیق و پرشوری که برای درک جزئیات داشت، صحنه‌های گرفته شده را پشت هم تکرار میکرد تا از ناچیزترین اسب‌ری که از گوشه آسمان می‌گذرد، تا یک موی خود سر ابروی بازیگران، همه، وضعی کامل و بسی‌نقص داشته باشند.

صحنه دوئل که بوسیله «ویلیام هابز» Hobbs رهبری می‌شد نیز کاملاً واقعی بود. «جان فینچ» پنج شمشیر روی سپر «ترنس‌بایلر» شکست و روی گونه راست وی شکافی ایجاد کرد که پنج

پولانسکی صحنه قتل دوئلان بوسیله مکتب را در قلعه لیندیس فارن آماده می‌کند.



PIONEER

مجموعه‌ای کامل و باشکوه از بهترین آمپلی فایرها پیونر استریو که پر فروروش‌ترین محصولات جهانند نماینده انحصاری - شرکت باسند، خیابان نادری نبش قوام السلطنه پاساژ فرقانی طبقه اول شماره ۶۶۱۰۲ تلفن ۶۶۱۰۲

مراکز پخش

استریومک - ابرانشهر جنوبی

استریو آبی - خیابان نادری

استریو ژوزف - خیابان شاه چهارراه شیخ‌هادی شماره ۴۳۱

استریو نغمه - خیابان شاه عباس خیابان جم

در سینما ماژستیک ادامه دارد

محلل

باشرکت: نصرت‌اله کریمی
ایرون

محصول استودیو میثاقیه

خیابان شاه: چهارراه فروردین تلفن ۶۶۸۴۶۱



معرفی و نقد کتاب

از: محمود چهر آشتی

دم‌ها (و چند نمایشنامه دیگر)

از خوزه روئیبال (و چند نویسنده دیگر)

مترجم: همایون نورا حمر

من در معرفی این کتاب در شماره پیش تماشا آنرا مجموعه داستان عنوان کردم و این بعلت توجه بصورت

رنگ آبها

مجموعه اشعار

بیژن جلالی

مرکز پخش نیل

ریشه‌های شعر در خاک است
چون گیاه
و هرچه ریشه‌ها بیشتر
رو به تاریکی خاک می‌روند
شاخه و گلها رو به آسمان
بیشتر سر می‌کشند.

بیژن جلالی شاعر خوبی است. ذهن و روحا شاعر است. به شعر فکر می‌کند و حاصل تلاش جان و عرق‌ریزان روح خود را گرامی می‌دارد. کسی است که بیرون از چیزی شعر و قال و مقال‌های ادبیاتی بر موج سکوت و بی‌سرعیت رشد نبات پیش می‌رود. شعرها را که می‌خوانی حرکت و رشد روح شاعر را احساس می‌کنی. حرکتی که گسیختگی شاعر را از ماده و حجم‌های جامد بسوی صعود و عروجی نباتی، تا از آنجا بکلی از زمین، از وجود حیوانی خویش نیز جدا شده، به ذهنیت محض، به خیال و عطفوت پیمیرانه و خلاصه به مطلق برسد. تمام شعرها اتجاهاهایی هستند برای گسیختگی و به‌خدا پیوستن. مناجات‌های عابدی از گونه امتکاش به نیت رهائی، سبک شدن و از نقل وجود خلاصی‌چستن.

خداوند! چندبار لایه‌های خاک را پس خواهم زد

و دستهای خود را
چون برگهای سبزی
بسوی آسمان بالا خواهم برد
خداوند!
چندبار چون دانه‌ها
در خاک خواهم بوسید
و چندبار آرزوی دیدار
تورا خواهم داشت.
.....
خداوند!
اینکه که تاریکی را آفریدی
و گودال جهان را آفریدی
تا در آن سرتگون شوم
لبخندهای ما را قبل از اینکه بپژمرند
از شاخه‌های امید ما بچین
و امیدهای ما را قبل از اینکه خاموش شود
در آغوش خود بپذیر.

اینکه خواندید دو شعر بود، که باتعمدی بدون عنوان دنبال هم نوشته‌ام تا نکته‌ای را در مور- شعرهای جلالی بازگو کنم که چنین است: شعرها - تقریباً هیچکدام - از تمامیت پایان‌بندی مشخصی برخوردار نیستند. هرکدام فضائی جداگانه و اسباب و اندامی معلوم ندارند. علت این است که ضرورتی احساس - الهام مثلاً- آنها را بوجود نیاورده، به تعبیر دیگر شعرهای جلالی محصول ضرورت عاطفی و فکری او هستند نه احساس و اتفاق. شعرها به‌وقوع نیبسته‌اند بلکه تدارک دیده شده‌اند.

ذهن جلالی به‌ماده، به دورویزش، به‌اشیاء و خلاصه به‌موجودیت جهان، باجهان موجود، مشغول نیست، بلکه مشتاق و مشغول راه‌های هستی و مترصد پیدا کردن کلید نقره‌ای خوشبختی است.

خورشید می‌درخشد
و درختان عشق سبز خود را
هدیه آسمان می‌کنند
و پرندگان به‌صدای دریا
پاسخ می‌گویند

باد پیام خوشبختی را تا دور دستها می‌برد
و ناپایداری جهان
تمام نشدنی
و زیباست

این نشانه عرفان ذهنی - یا ذهن عرفانی - جلالی است، چرا که با اعتقاد به ناپایداری جهان زنده‌شده، اما عرفانی نو و امروزی زیرا ناپایداری جهان تمام نشدنی است.

شعر جلالی را نمی‌توان در ردیف شعرهای مدرن به‌حساب آورد. بی‌دزنی آن نمی‌تواند شو بودن آن را تمهید کند، تنها در بیان اندیشه‌ها و دریافت‌هایی که از روحانیتی‌جوان ریشه می‌گیرند، می‌توانیم به‌عصر جلالی، و تازگی گاهگاهی اندیشه‌هایش دست پیدا کنیم. این‌کار را تصویرهای تازه در بعضی شعرهای نیز انجام می‌دهند شعری را شروع می‌کنی، تا نیمه و اغلب تا آخر، شعر شاعران رمانتیک فرانسه را برایت تداعی می‌کند، اما - باز هم گاهی - تصویر یا بیانی نو به‌کف شعر می‌رسد و از کهنگی و دور دستگی نجاتش می‌دهد:

ای غروب شگفتین
که به‌پسینه آسمان چنگ انداخته‌ای
و پرواز گلاغها از آندوه تو
ستگین شده است
ای غروب گرفته
ایرها برتریگی تو خواهند گریست

یک ساعت از ۲۴ ساعت

دفتری از نوشته‌های سادات اشکوری

ناشر: کتاب نمونه

اگر شعر وصف صمیمانه طبیعت و بازگویی احساس لطیف حاصله از تماشای جلوه‌ها و جنبه‌های زیبا، سربان و خاطره‌انگیز طبیعت باشد. این دفتر از نوشته‌های سادات اشکوری شعرهای زیبا و صمیمانه‌ای است و خیلی زیباتر و شیرین‌تر از شعرهایی که در دفتر اشعارش چاپ کرده است. چرا که آنجا موجود مزاحمی بنام وزن و قالب شعری دست و پاگیر شده و طبع آدم است، وزن و قالبی که از فرط حساسیت استعداد فراوانی برای در رفتن و گسیخته شدن دارد و استعداد فراوان‌تری برای ناقص‌کردن، بسازشستن و نابود کردن احساس شعری. این حرف البته به آن معنی نیست که وزن و قالب مانع ظهور و بروز شعر باشد! شعر وقتی بگذارد برسد، جان بگیرد خودش، سرشار از

و شب تو را چون دستمالی چرخ
به زیر پای خود
خواهد انداخت

زیبائی کارهای جلالی را نباید با معیار شعر نیمایی سنجید، چیزی است در عین معمولی بودن و شبیه‌بودن به آثار ترجمه‌ای گلشکان فارس و فرنگ (ساجات‌های خواجه میداد و ترجمه شعرهای هوگو یا ترانه‌های ژاپنی مثلاً) متعلق به خود او. بنابراین شعر او گاه به‌خاطر ناگهانی پیش آمدن یک تصویر و گاه به‌خاطر عطفوت و مهربانی مضمون، جالب و زیباست.

خورشید زفته است
ولی آبها هنوز رنگین‌اند
گویی یاد خورشید را
همچنان یا خود دارند
و دریا از عشقی سخن می‌گوید
که آن را هنوز به‌تاریکی شب
نسپرده است

گاه شعرهای او تنها منظورهائی تندگذرند، انگار که از پنجره قطاری که از کنار مزرعه‌های می‌گذرد طبیعت را تماشا کرده و خواسته از هر چیزی تصویری بدهد.

غروب لفظ‌های است
که درختان در آفاق می‌رقصند
و با روز خدا حافظی می‌کنند

غم همان غروب است
و هنگامی است که خفتن خورشید را
با چشم‌های بسته تماشا می‌کنیم.

در شعرهای جلالی، همانطور که گفتم تمامیت



و یکپارچگی، یعنی کامل بودن یک شعر، بچشم نمی‌خورد، حتی مصراعها نیز از این تقص فنی برکنار نیستند، این بدان علت است که جلالی به فرم در شعر اهمیت نمی‌دهد یا آنرا نمی‌شناسد، در شعرها، با همه کوتاهی، گاه به‌علت فقدان ایجاز از چهار سطر مثلاً، دو سطرش زیاد است. چراکه تنها کوتاهی ایجاز نیست.

گیاهان
دست خاک را می‌گیرند
و خاک را بسوی آسمان می‌برند

تکه بصدی که در زیر می‌آید و دنباله شعر بالاست
زیادی می‌نماید:

و هرگلی
چون امید خاک
که به‌آسمان لبخند می‌زند

«قصه» یا «رمان» مورد نظر باشد در مقیاسی کوچکتر از شعر، دارای همان شخص است.

باری، این دفتر از نوشته‌های اشکوری شعرهای خامی است، شعرهایی پراکنده در اجزاء و عناصر طبیعت - مثل رنگ و طعم سیب در ذرات خاک و هوا و آب - تجربه‌های نخستین شعر است که در نهایت، و در پایان دوره‌ای معین و در دفتری دیگر به شعر کمال خواهند یافت.





شماره
وازا این حرفها چهارم

کتاب کودک
ویتنامی

مجله National Lampoon مجله‌ای است که جوانان آمریکایی اداره‌اش می‌کنند، طنزی سیاه و تلخ دارد و بنحوه‌ای سخت کوبنده با مسائل مختلف جامعه امروزی آمریکا روبرو می‌شود. طریق کار تنظیم کنندگان صفحات مجله نیز زیبا و تازه است.
در این شماره مطلبی از شماره ژانویه هفتاد و دو این مجله با عنوان «کتاب کودک ویتنامی» داریم که کار Michael O' Donoghue است به ترجمه شاعر ارجمند «آنتی».

طفل پا به دنیا می‌گذارد

اسم: نگوتران نيسك
متولد: روز شنبه، صبح، ساعت
تاریخ: هشتم اگوست ۱۹۷۰
محل تولد: بین‌فو
ایالت:
بیمارستان:
دکتر:
پرستار:

درباره مادر:

اسم: ... تی‌سون نيسك
پیشینه: ... ۱۷۰۰ ساله.
پدر و مادر: مرده
دو برادر و یک خواهر مرده
یک برادر نابینا شده
عموها، عمه‌ها، دایه‌ها و خاله‌ها: مرده
دوست: مرده.

مشخصات پدر:

اسم: ...
پیشینه: ...
پور، بلندقد باخون ارغوانی:
(آمریکایی یعنی) با خاله‌های زیادی که روی پاژو کوبیده. می‌پایست چیزهای بیشتری بدانم، اما توی پس کویچه تاریک بود و دیدن مشکل: (باید گفت: چه جله‌ای!م.) گذشته از آن فوراً مرا کنار زد و رفت.

یادداشت يك دکتر:

الوده دامتی و زنای بمنف در کشور ما تغییرجالبی دروضع بدنی افراد ایجاد کرده است. اگر دیدید بچه شما بدون مردوکلیه یا ده‌انگشت کامل بدنیا آمد دنبال دلیلش نگریدید.



نخستین زخم کودک

تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۱
عامل جراحت تصادف بامین
نشانه‌های زخم شکاف سه اینچی بالاتر از شانه راست

وضع تغذیه بچه

از قول يك مادر: بچه‌های من ناچارند از شیشه شیر بخورند، زیرا در ضمن یازپرسی پستانهای مرا بریده‌اند. سینه مادر؟ - شیشه پستانک x

گزارش

طبقه‌بندی سن زیرتقریبی است. زیرا هرآن تغییرات وسیعی پیش می‌آید و ترتیب واقعی را بهم می‌زند. شما ستونی را پرکنید که در آنها طفل شما عکس‌العمل و رفتاری غیر از آنچه ثبت شده نشان داده است. یا اگر اختلافی هست ذکر کنید.

پاسخها

چهارهفتگی:	قادر به نالیدن است....
سه ماهگی:	قادر به چاپلوسی و تملق
دو ماهه و نیمگی:	مناسب برای رای دادن به «تیو» در دو ماهه و نیمگی اسمش نوشته شده
نش ماهگی:	نخستین کابوسها
پانزده ماهگی:	قادر به پریدن توی پناهگاه....
۱۶ ماهگی:	نخستین کلمات را می‌گوید
دوسالگی:	مضموم فرار ازبیماران را بدون‌اخطار می‌داند
سه سالگی:	می‌تواند زخمهای خودش را مداواکند
چهارسالگی:	واسطگی
پنج سالگی:	می‌تواند در قایق ماهگیری پارو بزند می‌تواند از خودش محافظت کند.

اسم گذاری طفل

اسم	معنی واژه اسم
تری	پرهیزکننده ازچوب‌پنجی
خنج	فروشنده گرد خشخاش
تاپ	افلیج
ساو	حرآمزاده
نهان	کی‌میتواند راه برود
ترونک	کیسه‌بدن
دات	ندیم روسپی‌خانه
هوا	ساکن منطقه آتش‌پس
موک	کاشف معدن
با	اصل سوم

اولین کلمه طفل

تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۱
اولین کلمه دارو!

ازدکتر ما پرسید:

س - دخترک کوچک من، گرچه بیش از چهارسالش است، هنوز به مکیدن انگشتش ادامه میدهد، هرکاری می - توانستم برای انداختن این عادت از سرش کرده‌ام، اما نتیجه‌ای نگرفته‌ام، چه کار می‌توانم بکنم؟
جواب - مکیدن انگشت یک‌مشکل عمومی اینجاست و مایه نگرانی نیست حدس می‌زنم بهتر باشد انگشتش را پیش از خوابیدن توی زاج سفید فرو کنی و گاه گاه در ضمن روز هم این کار را تکرار کنی. چند هفته‌ای بعد از این مداوا این عادت ناراحت‌کننده پایان می‌پذیرد.

سؤال - برای بچه‌ای که رختخوابش را خیس می‌کند چه باید کرد. وقتی از این کار سرزنشش می‌کنم گوشش کروش (گوش راست) را بطرفم بر می‌گرداند. تنبیه تنها مشکل را بدتر می‌کند.
جواب - ورقه‌های لاستیکی هست که در این مورد زیر بچه می‌گذارند. یکبار که کودک خودش را راضی کرده است که رختخوابش را خیس کند، بیش از موقعی ناراحت می‌شود که آن را بیرون بگیرد و ادرار کند.
دکتر هوینه‌دک‌توآن

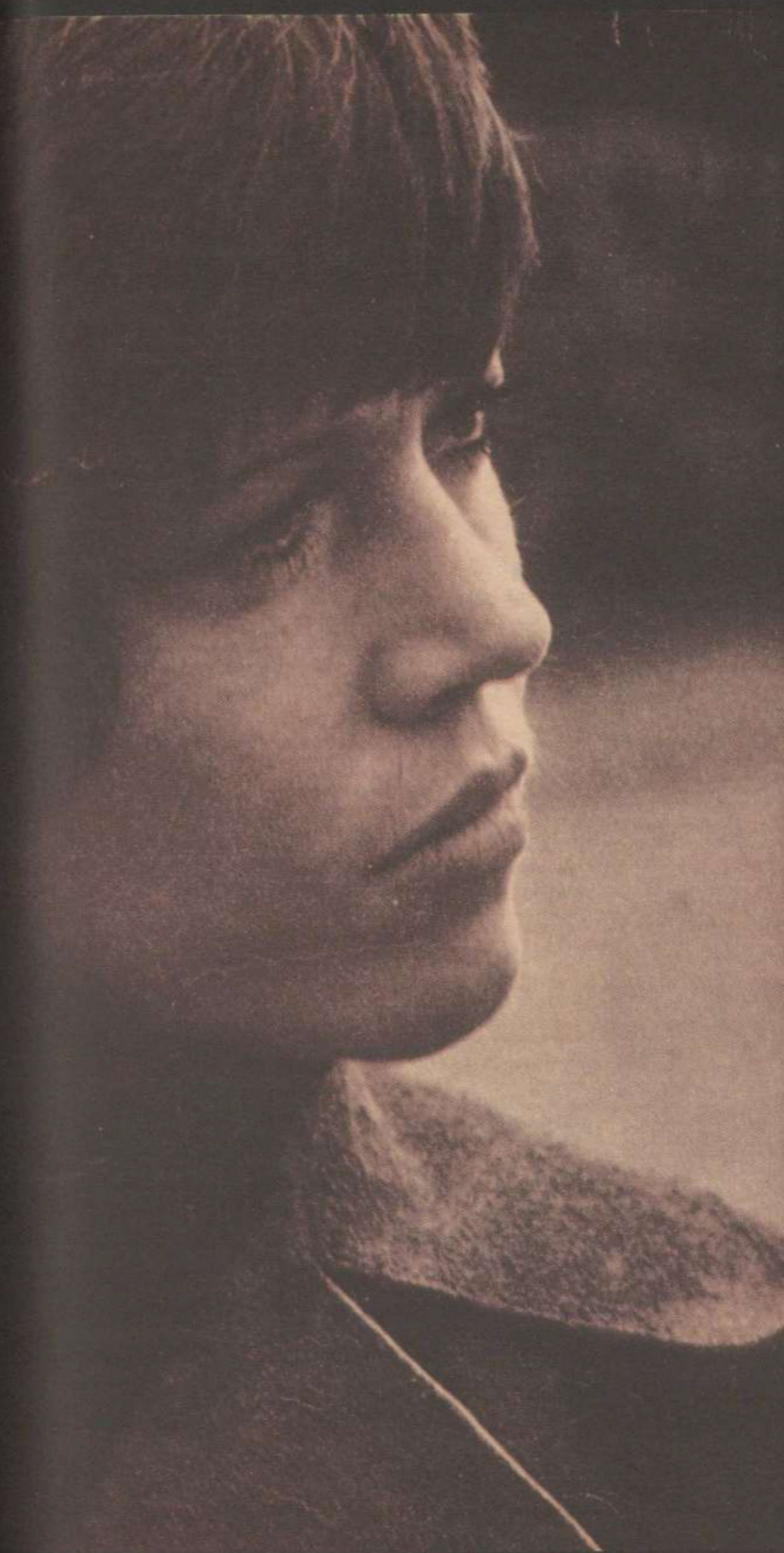
عکسهای فوری





حرف جین فوندا

زنی که بعنوان بهترین
آکتوریس ۱۹۷۱ اسکار
گرفته است ترجیح
میدهد
تفنگ بدست به مبارزه
برخیزد



جوانج آزاد و سیستم دموکراسی جهان ما پر از تضاد و شگفتی‌هاست. وحشتناک است. مثلاً همین خاتم «جین فوندا» را ملاحظه کنید: جوان است. زیباست. ثروتمند است. غرق در پیروزی و شهرت و قراردادهای جالب و خیره‌کننده است. هر جا که دهان باز کند همه میکروفن‌ها بسوی گردن می‌کشند. روزنامه‌نویسها بخاطرش ستون‌ها اختصاص میدهند. هنگامیکه با مشت گره کرده و در سایه تلویزیون‌ها نوربین‌ها و صفحه‌هاشان را به هدیه‌گر قرض میدهند. همه تپه‌کنندگان سینما (سینمای همین غرب لعنتی!) بسوی پیشنهاد می‌کنند که ستاره فیلمهای آینده‌شان باشد. منتقدان نیویورک جایزه بهترین هنرپیشه سال را دو دستی تقدیمش می‌کنند و... باز هم بگوئیم؟ و آوقت همین خاتم برضد همین اجتماعی که از آن متنعم‌است و برضد سران همین اجتماعی که همه چیزها را برایش فراهم آورده‌اند علم طغیان بر میدارد و در همان حال که آزادش میکنند که هر چه میخواهد بگوید فریاد «وا آزادی» سر میدهد. نظام دموکراسی و کابینالیسم امروزی جهان غرب را نوعی فاشیسم و نازیسم می‌خواند و ادعا می‌کند که راهی که تاکنون پیبوده غلط بوده و پرده‌ای که ناگهان از مقابل چشمانش کنار رفته حقیقت زشت و عریان زندگی امروزی ابناء بشر را باو نشان داده است و حالا میخواهد طرحی نو در اندازد و نظمی جدید در جهان بدید آورد...

باید به‌یائیز سال ۱۹۶۹ برگردیم. جین فوندا، آرام و دور از سودای سیاست، در ویلای شوهرش رژه وادیم در برتانی، کتاب «گرگ استیها» اثر هرمان هسه را می‌خواند. یک چشمش به صفحات کتاب دوخته است و با چشم دیگر مواظب دخترش «ولسا» است که در کالسکه خود بخواب رفته است... بعد ناگهان کتاب را می‌بندد. نوعی اضطراب در خود حس میکند و با بی‌عسری تصمیم میگیرد که به هندوستان سفر کند.

جین فوندا به هند میرود. سه هفته در آنجا میماند و برمیگردد. اما زنی که از هند باز آمده زن دیگری است. روح و قلبش از هزاران حسرت و تأثر و ایده تازه آلباشته است. در آنجا هر چه دیده فقر و بدبختی بوده، فقر و بدبختی که پیش از آن به‌تصور نگنجد. تپیدستی و فلاکت به ابعاد ابدیت! در مراجعت از همین سفر به آمریکا بود که جین حس کرد موقع آن رسیده است که دنیا دگرگون شود. حس کرد که در سی و دو سالی که از عمرش گذشته هیچ ندیده و هیچ نشناخته است. و تصمیم گرفت که از آن پس یک دقیقه از عمرش را تلف نکند... فریاد زد: به‌ییش! و براه افتاد.

از آن روز به بعد، هر روز جین را در جایی تازه می‌بینیم. به غرب آمریکا میرود و با گروهی از سرخ پوستان به گفتگو می‌پردازد. سرخ پوستان مفلوک و تپیدست جزیرهای که زندان معروف و مخوف «آلتکاتاز» در یک سوی آن قرار دارد و ادعا می‌کنند آمریکای امروز برآب خراب‌تر و بدتر از روزی است که اروپاییها بدان قدم نهادند و آن را از اجداد ایشان باز ستانند... جین فوندا باین امید سراغ

این گروه شتافته بود که با کمک ایشان بر ضد اشغالگران امروزی خاک آمریکا قیام کند و سرزمین آبا، و اجدادی سرخ-پوستان را به آنها پس بدهد. اما همه افراد گروه چنان عاجز و از یسکارهای سیاسی دور و بی‌خبر بودند که جین تصمیم گرفت راهی دیگر درپیش گیرد و جماعتی پرشورتر و انقلابی‌تر را بدور خود جمع کند... در این جریان جین فوندا به یک راز مهم دیگر نیز پی‌برد و آن بی‌اطلاعی محض خودش درباره چگونگی مبارزات سیاسی بود. ماهها بعد تکبار خودش گفت: «در آن موقع من فقط میخواستم انقلاب کم بدون اینکه معنی و مفهوم واقعی انقلاب را بدانم. درست مثل این بود که لنین بخواهد انقلاب کند بدون اینکه هرگز لای یکی از کتابهای کارل مارکس را باز کرده باشد! آوقت تصمیم گرفتم بیشتر مطالعه کنم.»

نخستین اقدام جین فوندا این بود که به روزنامه‌نویسها پیشنهاد کرد دیگر با جین فوندا سابق طرف نیستند. می‌بایست بشی را که می‌چلات و روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها از او ساخته بودند درهم بشکنند. دیگر نمی‌خواست دختر خوشگل هنری فوندا باشد. دختر خوشگل و ظریفی که بقول روزنامه‌نویسها مثل آب نبات میماند. دیگر نه همسر سابق رژه وادیم بود و نه مادر دخترش «ولسا». نه سمبل سکس بود و نه فقط یک ستاره طراز سینما... حالا دیگر اوفتقل یک زن مبارز بود و دلش میخواست همه او را باین عنوان بشناسند. بهمین جهت یک‌روز که یکی از روزنامه‌نویسهای آمریکائی درباره هیکلش از او سوالی کرد به‌تندی جواب داد: «این حرفها دیگر کهنه شده است. برای یک زن بدن چه اهمیتی دارد!» و بعد که دید روزنامه‌نویس بیچاره از این حرفها تعجب کرده است گفت: «شماها این حرفها را توی کله مردم فرو کرده‌اید که زن باید خوشگل و خوش‌اندام باشد.» خیر تکبار بد بخت زبانش بند آمده بود. باور نمی‌کرد که این حرفها را دارد از دهان زنی می‌شنود که خود روزگاری از طریق نشان دادن بدتش به شهرت رسیده و بعداً استعداد هنریشگی را آشکار ساخته‌است. بگذریم... در بهار سال ۱۹۷۰ جین خواست برود وارد فرارگاه ارتش آمریکا در «فورت لوئیس» واشینگتن بشود و آنجا را اشغال کند. توقیفش کردند و یک‌شب در توقیف‌گاه نگاهش داشتند. همه میدانند که زندان روی انقلابیها چه اثری میگذارد. روز بعد که از زندان آزاد شد فریاد زد: «ایس توقیف سبب شد که من در عرض یک‌شب به اردوگاه انقلابیون واقعی قدم بگذارم.» در تابستان همان سال «هووی نیون» که وزیر دفاع گروه جوانان پلنگان سیاه آمریکا بود و تازه از زندان آزاد شده بود نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود را در آپارتمان جین فوندا تشکیل داد. چند روز بعد جین فوندا پیشاپیش یک گروه پنجاه هزار نفری بنظر کلنج سفید واشینگتن براه افتاد تا فریاد اعتراض خود را برضد جنگ و پتانسم به گوش رئیس جمهوری آمریکا برساند. دوازده روز بعد سعی کرد به یکی از فرارگاه‌های ارتش آمریکا در تکزاس هجوم ببرد و آن را تصرف کند. دوباره توقیفش کردند و یک روز بعد آزاد شد.

در توامبر همان سال در فرودگاه کلیولند، یکی از مأمورین گمرک، ضمن



نخستین تدفین

تاریخ پنجم ژانویه ۱۹۷۷
 نوع تدفین مراسم بودایی
 توضیح: نیروی هوایی ۸۰ پیاستر
 پرداخت. (پولی که تقریباً برای خریدن
 یک شماره کتاب کودک کافی است.)
 لالا لالا لالا لالا
 دوشنبه نوزاد مرده اومد
 سه شنبه نوزاد خیلی شیر می‌خواد
 چهارشنبه نوزاد شکمش پر از خرده
 فولاد

 پنجشنبه نوزاد یه‌کنده‌ی شعله‌وره
 جمعه نوزاد چشمش کوره گوش‌ش کوره
 شنبه نوزاد مردنیه، توخطر.

 اما نوزادهای یکشنبه
 قلاب سنگت میشن یه روز تو قبر
 بالاخره...
 لالا لالا لالا لالا
 - یه‌جعبه بسه؟
 بی‌بیع بی‌بازار سیاه
 اسکاچ داری؟
 یله آقا
 - یله آقا
 - یه‌جعبه بسه؟

درباره‌ی بچه‌ها

حسن تهرانی

* بچه‌ای که فریاد خوانده بود
 پیش پدر از مادرش ایراز تنفر می‌کرد.
 * بچه‌ای که از ریاضیات و موسیقای
 لیزم برخیز بود نان مرئیانش را به تنهایی
 خورد.
 * بچه‌ای مرد و به‌بهشت رفت، آنجا
 هم نگذاشتند شیرینی و میوه بخورد، گفتند
 روح دندانه‌هایش را کرم می‌خورد.
 * از بچه‌ای پرسیدند چطور دوست
 فیلسوفش را تحمل می‌کند؟
 گفت در مقابل نشیندن هر تئوری
 تازه آبی‌بازی می‌طلبید و شیرینی آب‌بازیات
 با تلخی فلسفه سازگار است.
 * مادری که می‌خواست بچه‌اش را
 بخواباند برایش قصه‌ی عجیبی از پری‌ها و
 اجنه گفت.
 بچه در حالیکه لحاف را روی سرش
 می‌کتید گفت:
 - اگر می‌دانستم بخاطر خواباندن من
 حاضری چنین دروغ‌های خجالت‌آوری بگویی
 زودتر از این‌ها می‌خوایدم.
 * کارمند اداره ثبت احوال بعد از
 خواندن نامشنامه «شاه‌آودیب»، رونوشت
 شناسنامه‌ها را کرم از پسرهایش را بیست‌شان
 خال‌کوبی کرد.
 * آقایی که درباره «پورتوگالی»
 تحقیق می‌کند می‌گوید حاضر است نصف
 عمرش را بدهد و شیرخوردن فریاد را در
 سه‌ماهگی تماشا کند!
 * بچه‌ای که همه روزهای پرفس
 بجای تماشا کردن بازی کرده بود، از اشد
 «منظره یک روز پرفس» صفر گرفت.

آتلیه گلابتون

کنکور معماری دانشگاه تهران، دانشگاه
 ملی، تعلیم مواد اختصاصی، معماری دانشگاه
 تهران، ملی، هنرهای تجسمی، دانشکده
 هنرهای تزئینی و هنرهای دراماتیک

شاهرضا روبروی پمپ‌بنزین دیانا - خیابان ابوریحان
 شماره ۵۸ تلفن ۳۸۰۰۸

بختی پیرامون آلودگی محیط زیست و خطر عظیمی
 که از این راه بشر را تهدید می‌نماید

در

«۲۰۰۱ شمسی، زمین،»

سیاره‌های خاموش»

نگارش: جهاندار احیاء

مرکز پخش و فروش: کتابفروشی دهخدا، شاهرضا روبروی
 دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۰۱۸۵

بازرسی کیف دستی خانم جین فوندا، متوجه
 وجود تعداد قابل ملاحظه‌ای قرصهای
 آرام‌بخش در کیف شد. وقتی که درباره
 این قرصها از او توضیحی خواست بجای
 جواب لکدی دریافت کرد. یک لکده تاریخی
 و فراموش‌شدنی که سروصدای آن در همه
 جا پیچید. به دستهای ظریف جین فوندا
 دست‌بند زدند و بجرم توهین به مأمور دولت
 ضمن انجام وظیفه و حمل و نقل قاچاق
 قرصهای مسکن در کشورهای متحد آمریکا
 توقیف کردند. اما دوران این بازداشت
 نیز زیاد طول نکشید. بزودی جین فوندا
 به‌قید کفیل آزاد شد.
 خلاصه کلام اینکه سه سال از آغاز
 فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی جین فوندا
 میگذرد. در طی این مدت جین رژه می‌رود،
 سخنرانی میکند، بیانیه و قطع‌نامه صادر
 می‌کند. اغانه‌جمع‌آوری می‌کند، در سالنهای
 محاکمات حضور می‌یابد، پیشاپیش میتینگ
 دهندگان، و تظاهرکنندگان راه می‌افتد،
 هفته‌ای ۱۵۰ نامه سیاسی می‌نویسد. روزی



کینه‌ای نسبت به ظلم سفیدپوستان، نسبت
 به‌رود، نسبت به نیروی نظامی، نسبت به
 فروتنان درآمده است...
 شاید نظریه روانشناسان تا اندازه‌ای
 درست باشد. اما حقیقت اینست که جین
 فوندا هرچه باشد یک زن آمریکائی است
 و زن آمریکائی بطور ناخود آگاه معترضی
 است و روح مبارزه‌جویی و مبارزه‌طلبی
 دارد. زن آمریکائی از هر بهانه‌ای برای
 اعتراض کردن و داروخته راه انداختن
 و پرچم هوا کردن استفاده می‌کند. دیروز
 به‌بهانه دفاع از مزه‌نشدنی و امروز به‌نفع
 قرص ضد بارداری و فیلمهای برهنه و
 اویس بریسلی! جین فوندا نیز چنین است.
 او هم‌چنین روح اعتراض و مبارزه‌طلبی دارد.
 عصبی در مورد او این خصوصیات با مقدار
 بیشتری جاه‌طلبی نیز در آمیخته است. او
 بخاطر شهرت فراوانش. بخاطر عزتی که
 همه‌جا به او گذاشته‌اند و بخاطر اینکه یک
 بچه لوس و عزیز کرده هالیوود بوده‌است،
 فقط باین قانع نیست که جلوی در خانه‌اش،
 یا در میدان شهرداری شهر محل اقامتش
 فریاد اعتراض بر ضد اعضاء انجمن شهر
 یا فرماندار شهر بلند کند. او برای مبارزه
 خویشی انقباض وسیع‌تری می‌جوید و هدف
 او اینست که اجتماع امروزی را کلا و
 یکجا عوض کند و جامعه‌ای نو بسازد...
 وقتی از او پرسید که چگونه می‌خواهد
 باین هدف برسد به سادگی جواب‌میدهد:
 - «هنوز خودم درست نمیدانم. فقط
 امیدوارم که برای رسیدن باین هدف به
 حداقل فشار و خشونت احتیاج پیدا کنیم.
 اما اگر پای اعمال زور و خشونت نیز به
 میان آمد حرفی ندارم. حاضریم همین فریاد
 قفتگ بدست بگیریم!»
 جالب است. قفتگی نظیر آنچه پدرش
 در فیلمهای وسترن به‌دست مگرقت‌درمیان
 دستهایی چنین ظریف و زیبا! کیست که
 سر و جان برکت نهباده نخواهد خوشتن
 را به گلوله قفتگ چنین ستاره طنزای
 بسازد؟!
 دلای ما از این عجایب بسیار دیده
 است.. جین فوندا نیز یکی از پدیده‌های
 قرن ماست.

چهار ساعت تلفن می‌کند، به چهار گوشه
 دنیا سفر می‌کند، از راست بدگویی می‌کند
 چون آمریکا یک کشور دست راستی است
 و از چپ انتقاد می‌کند چون شوروی یک
 کشور دست چپ است. فقط از جین تعریف
 می‌کند چون چند نفر از آمریکائیهایی که
 از آن سرزمین بازدید کرده‌اند گفته‌اند:
 «در کشور جین بسیار گوش‌ش کردیم که
 چیز بد و خلافی نیابیم اما نیافتیم.» و در
 همان حال که به‌مبارزه خود ادامه
 میدهد از بازی در فیلمهای سینما نیز غفلت
 نمی‌کند و هم اکنون در پاریس به اتفاق
 «ایویوتان» مشغول بازی در فیلمی است
 بنام: «هه‌جیز مجاز است»
 چنین است اوضاع و احوال زنی که
 آکادمی علوم سینمایی، او را بعنوان بهترین
 اکثری سال ۱۹۷۱ برگزیده و جایزه
 اسکار به او داده است. زنی که هم ستاره
 سینماست و هم مبارز خستگی‌ناپذیر میدان
 بیکار... و چرا چنین شده است و چرا
 چنین می‌کند؟ جواب را از دهان روانشناسان

مهار کردن نقش اساسی ملی پوشان، در پیونگ یانگ است!

طوفان و خشم «زرد» را باید از نخستین ثانیه سر کوب کنیم!



با تیم ملی کویت که در تهران و آن بازی کردیم باوصف اینکه نتیجه دو دیدار ما ۴ برهیچ بسود ایران پایان یافت بازی تیم ملی و آهنگ آنضعیف جلوه کرد، زیرا فوتبال کویت نمی توانست برای ما معیار سنجشی باشد و تفوق بر آن گویای این گردد که تیم ملی ایران پایه های مستحکم دارد. رقابت جام باشگاههای ایران پراکنده بود و وجود آورد و بازیکنانی که در خدمت تیم باشگاهی بودند نمیتوانستند در تمرین های تیم ملی حضور بهرسانند و باشوق و ذوق در ساختن ترکیبی دلخواه وایده آل هم آهنگی نشان دهند. «گروزیرو» از برزیل و «ناسیونال» از اورگوئه بوته آزمایشی بودند که چهره واقعی تیم ملی و توان ما را ارزیابی کردند، برزیلیها شوق ببرد و نمایش فوتبال آمریکای لاتین را تا حدودی پیاده کردند، در حالیکه «ناسیونال» تمصبی نداشت ولی بی تفاوت توپ میزدند و گگاه چشمه های نشان میدادند.

پس از بازگشت «ناسیونال» اردوی تدارکاتی تشکیل شد، بازیکنانی که وضع روبراهی داشتند بارورفتند، بروییم ۲۸ بازیکن ازچهره های آشنا و همه ازتبران برگزیده شدند. اتفاقا کار گزینش برای کسانی که این مسئولیت را دارند بسیار ساده است زیرا وقتی ۲۲ بازیکن را بخواهیم ازیک شهر و ازین چهارتیم برگزینیم همسراتب آسانتر است تا اینکه این اسر را در سراسر ایران بخواهیم پست دهیم و تیمها و بازیکنان هم آرز باشند. متاسفانه فوتبال ماهنوز آن پشوانه و استحکام تشکیلاتی رانیافته است تاشریساتنیا مستقیما در رده ملی پوشا قرارگیرند. اینکه میگوئیم مستقیما بخاطر آنست که بازیکنان شریساتنیا در تیمهای ملی جانی برای عرضه کردن توان و مهارت خود ندارند مگر زمانی که در

اینکه میگوئیم باید در پیونگ یانگ که به مهارستیم بیردزم و هجوم کننده باشیم و قدرت و استقامت خود را در طول دیدار تقسیم کنیم برای این نکته است که می بینید. اینجا «اورهیبو» را می بینید که در دیدار پرتغال - کره شمالی از سد نفوذ ناپذیر با فداکاری میگذرد و یک گل پش میرساند. کره ایها بچنگ میردازند و بیش از ۹۰ دقیقه توان دارند.

وارد کره شمالی شود و در روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ماه مسابقه رفت خود را انجام دهد. پس از این دیدار تیم ملی ایران به «بانگکوک» می رود تا در تورنمنت فوتبال جام آسیا از عنوان خود دفاع کند... پس از شرکت در جام ملت های آسیای بهتران باز میگردد تا در انتظار دیدار بازگشت با تیم کره شمالی باشد.

ملاحظه میفرمائید که برنامه تا چه اندازه دشوار است، خاصه اینکه رقابت در تایلند نمیتواند ساده و آسان تمام شود، هوای گرم و کشنده که هم اکنون بازیکنان تیم ملی جوانان را از پای درآورده است در پایان اردیبهشت گراما و رطوبت زیاد همه را کلافه خواهد کرد، تازه با آن تعصبی که کشورهای شرق آسیا دارند و در مسابقه های بین المللی علاقه دارند که از خاور- میانه کشوری صاحب عنوان نشود خود روشن است که چه خواهد شد. در بازیهای آسیای سال ۱۹۷۰ که درآرد ماه ۱۳۴۹ در تایلند برگزار شد همه دیدیم که کشورهای تایلند، مالزی، کره جنوبی، اندونزی، لائوس، برمه و... تاچه میزان در مسابقه ها بیکدیگر توجه دارند و رقابت را در حقیقت با کشورهای غرب آسیا پشت امسال میدارند، همان رقابتی که اسرائیل چندی پیش در جریان مسابقه های مقدماتی بازیهای المپیک ۱۹۷۲ مونیخ آنرا نوعی «فانتیزم» خواند و اعلام داشت در جام ملت های آسیا شرکت نخواهد کرد. بعقیده ما بهتر و زیننده تر بود که تیم ملی ایران پس از دیدار کره شمالی در پیونگ یانگ بهتران باز گردد و کماکان در اردو پس برود خود را برای دیدار برگشت آماده سازد. این مسلم است که رقابت های فشرده در بانگکوک نمیتواند برای ما ساده باشد و حوادثی بیار نیاید. کسب عنوان قهرمانی آسیا در آن شرایط که بدان اشاره کردیم دشوار و تا اندازه ای محال مینماید. و اگر جام را از دست دهیم از نظر روحی افول سریعی خواهیم داشت و در بازگشت بدانگونه که لازم است نخواهیم توانست از شرایط بدنی و آمادگی روحی در برابر کره شمالی برخوردار باشیم. بهرحال این مسائل

برخورداری داریم. بهرحال این مسائل

کاملا بی ارزش جلوه کرد. در عراق در اولین مسابقه پایک گل تسلیم شد، همه فکر میکردند که کره شمالی از وجود ستارگان جام جهانی برخوردار دارد ولی هیچیک از آن گروه حضور نداشتند و این نشانه ای بود از گسترش این ورزش درکشوریکه دنیا از او کم میدانند!... آن فرم دلخواه و خیره کننده در برابر ایتالیا و پرتغال دیده نشد و تیم با اندوه فراوان از بغداد به پیونگ یانگ بازگشت. در ۲۳ بهیچ درخانه خود درم کوبید و پس از شکست دادن تیم ایران، بازیکنان کویت را نامزد دو دیدار با ایران شد. کره شمالی را کارشناسان در بغداد ارزیابی کردند و بازیکنان عراقی پس از بازگشت در اظهار نظرها از چند نظر ستودند.

قدرت مقاومت و سرعت از لحظه آغاز تا پایان ۹۰ دقیقه از خصوصیات کره شمالی است، نگاهداری توپ و فرستادن صحیح آن در سطح زمین، تاختن از جبهه چپ با بازیکنی که پیراهن شماره ۱۰ را پتن دارد و «کمپ سن ایر» نامیده میشود در کنار صاحب پیراهن شماره ۱۵ بنام «یان سن کوك» طوفانی بروی خط دفاعی بوجود می آید. از آغاز حمله و پاسکاری ادامه دارد و ذره ای در وجود آنان بعلت طول زمان فتور وضعی دیده نمیشود.

تنها خصوصیات این تیم سرعت و مقاومت آمیخته بیکدیگر است. دربیلینگ در بازی اینان رواج کامل دارد و از فرصت طلبی های چشمگیری برخوردارند. این تیم ضعف کلی که دارد بازی هوایی است که تازه بعلت قد کوتاه است و تیمی که تسلط از راه هوا را بسط دهد سبب خواهد شد که همکاری خط میانی میدان و فروراد های مهاجم را خنثی کند، بدون شک تیم ایران در دیدار رفت با اداره میانه میدان و کشاندن بازی هوایی در زمین باید میل به گل زدن داشته باشد بعکس کسانی که اظهار عقیده میکنند که بهتر بود در تهران نخستین مسابقه را برگزار میکردیم: ما عقیده داریم که انجام بازی بهتر در «پیونگ یانگ» بسود تیم ایران است. حریف را در خانه خودش پاهمه و ویژگیهای ارزشیابی میکند. بمقم کار پی می برد و میتواند در خانه خودش طراح صاحب نظری باشد.

ما در پیونگ یانگ باید نقش مهار کردن خط حمله را به نیکوترین وجهی پیاده کنیم، و اجازه ندهیم طوفان سرعت ادامه یابد زیرا آرامش بخشیدن بیازی، نگاهداری توپ و ادامه بازی هوایی برخلاف میل بازیکنان کره شمالی است. اینان میخواهند که با سرعت برتوپ و زمین حکومت کنند، در خانه خود تعداد گلها را بالا برند تا حداقل در تهران بحفظ دروازه خود کوشند و در مجموع ما را پشت سر نهند، درست بعکس دیدار با عراق که کره شمالی دیدار رفت را ابتدا در بغداد انجام داد و پایک گل خورده بخانه اش بازگشت و با سه گل در جمع دو دیدار ۲

پس از جام بین المللی آرژامهر که در آذر ماه در تهران برگزار شد، این نخستین بار بود که موج تو و امید با گروهی از باتجربه ها و میدان دیده روبرو شدند. از بزرگان تیم ملی در ۵۹ کیلو جیاکیر عبدالباقر، ابوطالب طالبی، در ۶۸ کیلوگرم شمس الدین سیدعیسی، در ۷۴

برای مقابله با تیم ایران آماده شد. مسئله اینست که کره شمالی هیچ خستگی و فرسودگی ندارد، در هیچ تورنمنت و مسابقه ای حضور نمی یابد، اردوهای سنگین بسبب نظامی را می پسندند و انضباطی عجیب در زمین پیاده میکنند، همان کوشش و نظامی که در برابر ایتالیا بوجود آوردند و پس از به تمرسانیدن یک گل در دروازه ایتالیا بازی را نگاهداشتند. همان سرعت و شلیک های پی درپی که سه گل در دروازه پرتغال جای دادند. طوفان را باید آرامش بخشد، از لحظه آغاز حریف را مهار کرد و آنچه آموخته ایم در «پیونگ یانگ» پیاده کنیم.

مبارزه های سنگین کشتی گیران امید در جام دانکلف بلغارستان



این منصور بزرگ کشتی گیر ۷۴ کیلوگرمی ایران است که سخت پیمان محمد فرهنگدوست قهرمان تیم ملی ایران که دو مدال نقره جهان را در سال ۱۹۷۰ در کاتانا و ۱۹۷۱ در صوفیه بدست آورده چشم دوخته است.

بزرگ و ویژگیهای خاصی دارد زیرا میگیرد، سرعت دارد، قدرت و نفس را در طول ۹ دقیقه مبارزه تنظیم میکند و بهرمانی حلق میوزد. در این صحنه زیر یک خوک کندن حریف را از او می بینیم. مبارزه بزرگ و فرهنگدوست در مسابقه های انتخابی المپیک ۱۹۷۲ یک دیدار در سطح بین المللی است.

پس از جام بین المللی آرژامهر که در آذر ماه در تهران برگزار شد، این نخستین بار بود که موج تو و امید با گروهی از باتجربه ها و میدان دیده روبرو شدند. از بزرگان تیم ملی در ۵۹ کیلو جیاکیر عبدالباقر، ابوطالب طالبی، در ۶۸ کیلوگرم شمس الدین سیدعیسی، در ۷۴

بیشتری نیاز دارد. در ۷۴ کیلوگرم منصور بزرگ در غیاب محمد فرهنگدوست میدادار این وزن شده است، او شایستگی فراوانی دارد و میتواند بپر صورت تهدیدکننده باشد، برای این وزن شایسته تر از او فرهنگدوست کشتی گیری دیده نشود و در رده پائین تر بنام یک کشتی گیر جوان برخورد میکنیم که تقریبا ۱۸ دارد و از کرمانشاه راهی این مسابقه ها شده است. تقریبا ۱۸ از ۲۰ سال ندارد و امید زیادی در دلها بوجود آورده است.

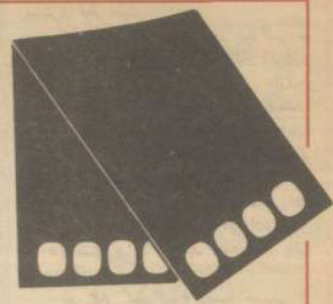
در ۸۴ کیلوگرم رضا حسینی از قزوین پس از مدتی تأخیر با نیرو و روحیه ای قابل توجه در این وزن خود نمائی میکند و انظار کارشناسان را بخود جلب کرده است، حسینی کشتی گیر جوان با اختلاف خیلی زیاد بر احمد محمدی قهرمان صاحب نام چیره شد و این شگفتی فراوانی بیار بوجود آورده است.

در ۹۰ کیلوگرم رضا خرمی غسوی تیم ملی ایران در دیدار جهانی سال ۱۹۷۱ صوفیه پارقیسی تازه کار آخرین کشتی را میگیرد که فرجی ۱۸ دارد. فرجی از جوانان نوری است که میتواند در این وزن پشوانه محکمی باشد و تهدیدکننده مستقیم حریفان خود خواهد داشت: در یک دیدار جواهری پس از سالها از کمند آوری عبور کرد و با یک مساوی با او و ضربه کردن حریفان بعدی مقام اول این وزن را بدست آورد. آوری در این دوره دو مساوی داشت و کشتیبای خوبی ارائه نکرد!

در مافوق صد کیلوگرم در غیاب مسلم اسکندر فیلابی، داود ایوب اول شد و کشتیبای در سطحی پائین بود. اعزاز تیم کشتی آزاد منتخب به بلغارستان پیش از بازیهای المپیک فرصتی است طلایی که در برخی از وزنهای خود را نیازمائی و شلاقی باشد که به پیکر تیم ملی بخورد تا بیدار بشوند و رفته رفته آماده شوند. جوانی بعلت ادامه معالجه و آغاز تمرینهای سبک شرکت نداشت. محمد قرانی در ۵۴ کیلوگرم اظهار عقیده میکند که دوبار از وزن خود میکاهد و ترجیح میدهد که مانند موحد در مسابقه های انتخابی المپیک بیدان بیاید. سیدعیسی با اقدام جانب خود و شرکت در ۶۸ کیلوگرم از نظر روحی و بدنی براه دستی کامیابگذار. در ۵۷ کیلوگرم تکلیف روشن نیست، چون طالبی و جیاکیر عبدالباقر از لحاظ وزن در زحمت هستند و این مسابقه ها که با ۴ کیلو اضافه وزن انجام میشود نمیتواند معیاری برای نیروی برتر باشد، زیرا این وزن در کشتی گیر در ۵۷ کیلوگرم طی ۵ روز باید در بازیهای المپیک کشتی بگیرند و این خود برای تیم ملی ایران نقطه ضعفی است و بسیار دشوار است که طالبی و عبدالباقر در سر وزن و ۵ روز با حریفان دنیائی خود شایستگی مبارزه کنند!

بزرگ و فرهنگدوست مبارزه نزدیک و حد خواهند داشت، باید دید که حاجیلو کشتی گیر ۸۴ کیلوگی در برابر حسینی از قزوین و یعقوبی از تهران چه خواهد کرد!

بهرحال مبارزه در جام بین المللی دانکلف برای تیم ملی کشتی ایران و نواخته ها اهمیت فوق العاده و انگارانه پذیری دارد!...



نقد فیلم‌های هفته

نگاهی به تعدادی از فیلم‌های نخستین جشنواره‌ی جهانی فیلم تهران

* نگاهی کلی به فیلم‌های نخستین جشنواره‌ی جهانی فیلم تهران، علیرغم تعدد فیلم‌ها و کشورها، آنچنانکه انتظار می‌رفت، ارزش‌کننده نیست، و این عدم رضایت، علاوه بر تقسیم‌بندی و انتخاب، شامل مجموع فیلم‌های شرکت داده شده نیز می‌شود. اکنون، پس از گذشت روزهای نخستین، در نیمه‌ی جشنواره، با دیدار چند فیلم از کشورهای مختلف، قضاوتی نسبی می‌توان به دست داد. اما این قضاوت نسبی، به شرح حال،

چشمگیر باشد، در خط اصلی تألیفی باقی نمی‌گذارد. قضیه‌ی «چه‌دزدی» با استفاده از «ساشادیسئل» (پازگشت به موزیکال)، پس از انجام نقشه، خام و بی‌معنی می‌شاید، هر چند که در این مرحله، اشاره به زندگی طبقه‌ی کارمندی‌پارسی و علاقه شدیدش به جواهر زادی و تلویزیون مطرح باشد. ماجرای فرار از زندان که ظاهراً باید یادآور گانگسترپارسی‌های زمان «ال‌کاپون» باشد، خیلی تیز و «شیک» انجام نمی‌گیرد، که با توجه به صحنه‌ی اول، موجب شادبودن این صحنه و فیلم است، که گسته، و در چند



بی بندوبار

* «بی بندوبار» ساخته‌ی کلودلوش از فرانسه، در جشنواره شرکت دارد («بلانش» هم محصول فرانسه است.) با اولین صحنه، می‌بینیم که کلودلوش همچنان به شعبده‌بازی‌های خود ادامه می‌دهد. فیلم «یک مرد و یک زن» اوج این شعبده‌بازی رنگین بود، که می‌دانیم علیرغم هویت و محتوای جعلی خود، چه موفقیت بزرگ، و چه موفقیت تثبیت شده‌ی برای لوش به دست آورد. بعد از آنکه این نسخه را لوش بدون انقطاع در چند فیلم دیگر نیز تکرار کرد، دست به ساختن اولین فیلم جنایی خود، که حالا جلوی چشم ماست، زد.

لوش در صحنه‌ی اول فیلم خود، موزیکال‌ها، و گانگسترپارسی‌های سبک آمریکایی، و «چارلستون» را به یاد می‌آورد، کاریکه در توجیه بعدی اثرش بی‌تأثیر باقی می‌ماند. و تنها یک جمع‌بندی شکر فرنگ رنگی است. برای درک ناتوانی او در ساختن فضا و محیط، نگاه کنیم به چگونگی سیر حوادث، و اینکه ماجراهای جنایی، و آدم‌زدنی، و فرار از زندان، و غیره، چه حالات و روال شادی دارند، و همه چیز چقدر خوب و زیباست؛ به شرح حال، وجود صحنه‌ی اول، توجیه‌کننده‌ی سبک بیانی فیلم نیست.

در هیچ لحظه از فیلم علیرغم تلاش کارگردان فضایی قطعی برای تماشاگر روشن نمی‌شود. جادادن دو ترجیح در داستان، و پرورواندن آن، آنچنانکه، سو و

شمشیرهای مرگ

* از ژاپن فیلم «شمشیرهای مرگ» اثر «اوجی‌دا» در جشنواره شرکت داده شده است.

فیلم، در آغاز تصور طنز را پیش می‌آورد. این طنز هنگام گنگو از مردی رخ می‌نماید که برای اولین بار فن دو شمشیر را در جدال بکار برده است.

اما بتدریج، این تصور از بین می‌رود و فیلم، به صورت اثری جدی تا پایان، ادامه پیدا می‌کند. آنچه به این جدی‌بودن لطمه می‌زند، کندی بیان، و فونونیست که فیلمساز در طول فیلم به‌کار می‌برد. داستان فیلم، بیان‌کننده‌ی دو نکته‌ی اصلی‌ست: بوجود آمدن فن جدال یا دو شمشیر، و نیز ماجرای یک انتقام.

اما پرداخت فیلم، در همه‌ی لحظات، در یک روال نیست، و کندی و تندید پیدا می‌کند، به این ترتیب است که صحنه‌های نبرد، با صحنه‌های سکون، هماهنگی ندارد.

در بیان قصه‌ی خود، فیلمساز، موفق به بازسازی فضای دوران سامورایی نشده است، و با ثابت‌کردن تصویر، برای بیان افکار هر یک از شخصیت‌ها، در راه ساختن فضا و ساختن شخصیت بازیگران قرین

کلوت

* فیلم جنجال‌انگیز و پسر سرو صدای سال، در واقع بجز بازی «جین فاند» هیچ امتیاز دیگری ندارد. کلوت (از آمریکایی) اثر «ال‌پاکولا» است. آنچه این فیلمساز در فیلم خود، شدیداً به‌سوی تماشاگر می‌کشد، نورپردازی و سایه‌روشن‌های اغراق‌آمیز است.

اگر به عنوان یک فیلم جنایی و پلیسی به این اثر نگاه کنیم، پاکولا تمام امتیازهای احتمالی را از دست می‌دهد، همچنین بجز بازی‌های جین فاند و دان ساترلند چیز دیگری باقی نمی‌ماند.

اما ظاهراً فیلم ادعاهای دیگری هم دارد؛ مثلاً چگونگی زندگی نیویورکی، و شرح دقیق زندگی یک «دختر تلقینی»، در مسیر رابطه‌ها، و کارهای روزمره‌اش، که موجب بوجود آمدن ماجراهای جنایی، و بهانه‌ی برای طولانی‌شدن فیلم شده است.

اما باز ادعای بالاتری هم وجود دارد: بی‌اعتنایی دختر به آنچه در اطرافش می‌گذرد، عکس‌العمل‌ها، و تصمیم‌هایش، که لابد باید به یک نوع «عرفان‌زدگی» تعبیر شود - بهر حال، و یا هر ادعا و توجیهی، باز به یک نتیجه‌ی ساده می‌توان رسید: فیلم «کلوت» در بیان آنچه به عنوان محتوا در خود مغفی کرده است، ناتوان بنظر



می‌گسلد، و بالاخره نفرین برجنگ و خونریزی! صحنه‌های نبرد دارای موفقیتی نسبی‌ست، و در توجیه لحظه‌های ناکامی، این فیلم را مقایسه می‌کنیم با فیلم «خودکشی» مثلاً.

به‌کاربردن فن نبرد با دو شمشیر، طرف یک دقیقه اتفاق می‌افتد - باز نگاه می‌کنیم به صحنه‌های آخر، که کارگردان ناگهان دچار پیام و شعار می‌شود؛ اولین لبخند بچه در نمای درشت، زنجیرهایی که از دست زن

در نخستین نما، دختر را برهنه می‌بینیم، که از حمام خارج می‌شود، و لباس‌هایش را می‌پوشد، و این پوشیدگی تا پایان فیلم حفظ می‌شود، اما ضرب برهنگی دختر، همچنان تا پایان فیلم ادامه پیدا می‌کند.

«بلانش» یک فیلم خوب، در خور ستایش و سزاوار هر نوع جایزه‌ی بی‌ست، که می‌بینیم از دسترس داوران بکلی دور شده است.

فیلم کوتاه «قرمز» قرمز و «اندروین» از بلژیک که همراه با فیلم «بلانش» در قسمت اطلاعات نمایش داده شد نیز فیلمی درخور توجه بود. این فیلم در توجیه کشش جنسی و معرفی یک مرد غایب است که در ضمن با شوخی چالشی - شرکت یک دختر، و یک خروس؛ - که همچنان مهجور ماند، نیز توأم باشد.

فیلم، بدون قصه، کامل و دارای فضا و ساختمان محکمی‌ست. در واقع قصه در این فیلم نقش اساسی ندارد؛ اما توجه نیز داشته باشیم که پوررود - جیک با چه راحتی، «رومنو و ژولیت» و قصه‌های مشابه را در برابر فیلم،

موفقیتی نیست. در قسمت آخر فیلم، بکاربردن یک عروسک بجای بچه، یقیناً به برداشت لطمه می‌زند. بهر حال، آنچه فیلمساز قصد بیان آنرا دارد، درخور ظرفیت یک فیلم بلند نیست، فی‌المثل

در ساختن محیط و پیوند شخصیت‌ها با محیط می‌گیرد. در پرداخت و ارائه فضا، پوررود چیک، بی‌گمان استاد است: فضای قرون وسطایی؛ و بهمین طریق است که شخصیت ادجای فیلم خود را می‌سازد.

همچنین پوررود چیک از نظر فنی کار دشوارتری انجام می‌دهد، که کمتر کارگردانی امروزه جرات انجام آن را دارد، زیرا امکان زیادی هست که با ناکامی روبرو شود.

پوررود چیک، فیلم خود را با نماهای تخت ساخته است. شخصیت‌ها در کنار هم، و در حالیکه اغلب پشت سرشان بسته است، نشان داده می‌شوند. از این کار، فیلمساز در کمال موفقیت برای ساختن فضا نیز، تأثیر پذیرفته است.

در این فضا سازی، کارگردان تمام عوامل را به‌کار می‌گیرد، از جمله موسیقی متن فیلم را. نگاه کنیم به صحنه‌ی اول، گروه نوازنده، و آوازخوان که صدای او تا این حد برای شنونده نامانوس و غریب می‌نماید؛ و این غرایب دقیقاً همان تأثیری است که می‌باید داشته باشد.

نگاه کنیم به‌آغاز فیلم، نمای دور یک قصر در میان دشت و جنگل، و رفتن دوربین به‌داخل قصر. این‌کار را به تناسوب، فیلمساز، در فصل عنوان‌بندی، و طی فیلم همچنان ادامه می‌دهد، و از این کار، نهایت تأثیر

بلانش

* «پوررود چیک» پیش از این، فیلم‌های نقاشی متحرک ساخته است، به‌خاطر کارهایش در این زمینه شهرت بسیار دارد. «بلانش» دومین فیلم بلند سینمایی اوست.

بلانش از نظر کارگردانی، صحنه‌پردازی، و تدوین دارای امتیازاتی است که کار پوررود چیک را مشخص می‌دارد.



در این نوع اتومبیل کورسی عشق‌بازی صمیمانه غیر ممکن است. بازار فروش اتومبیل را به کلی کساد می‌کند. این پرونده شدند، و کیلی گرفتند، وثابت کردند که عملاً عشق‌بازی در اتاق آن اتومبیل کوچک کاملاً مقدور است! مورد دیگری که اخیراً رخ داد، موضوع کشف پنج چمدان هروئین به قیمت نزدیک به شانزده میلیون تومان از صندوق جلوی یک اتومبیل فولکس-کمپانی فولکس-واگن بریده روزنامه‌ای را که این خیر در آن چاپ شده بود همراه با عکس اتومبیل و پنج چمدان مشکوفاً، به عنوان آگهی در یک صفحه مجله «نوول اسپر» چاپ کرده و از این مطلب که در جلو این اتومبیل پنج چمدان جا می‌گیرد، استفاده تبلیغاتی نمود. با این مآلها، هنوز ما نباید چندان از محتوای آگهیهای خودگله‌مند باشیم باش تا صبح دولتش بدمد...

دنیای تبلیغات

تبلیغات به درجه‌ای از رشد و توسعه غیر متناسب خود رسیده که اندک اندک مسایل اخلاقی را به کلی زیر پا گذاشته و دنیای مجردی برای خویش ساخته است که در آن همه چیز تقریباً مجاز است. مثلاً چندی پیش در انگلستان، زنی به پلیس شکایت برد که مردی او را اغفال کرده و در اتومبیل خود به او تجاوز نموده است. قضیه به دادگاه کشیده شد و مرد، وکیل مبرزی گرفت. وکیل به عنوان دفاع در دادگاه چنین عنوان کرد که در اتومبیل موکلتش - که از اتومبیلهای یک مارک اسپرت - خیلی کوچک بود به علت کوچکی اتاق، عملاً تجاوز کردن غیر ممکن است. این قضیه در روزنامه‌ها عنوان شد و ناگهان به مذاق سازندگان آن اتومبیل که مشتریان جوان فراوان دارد، ناخوش آمد. زیرا، اثبات رسمی این مطلب که



های مربوط به دوره نهفت مقاومت استفاده شده است. دو تهیه کننده معروف تلویزیون فرانسه، «فرانسواری» و «کلود ساتلی» با همکاری سه هنرمند، آن کانی، میشل-یوکه و ژان ویلار (که هشت روز قبل از مرگش موفق به اتمام کار خویش شد) این برنامه را تهیه دیده‌اند. این برنامه به فراری که نوشته‌اند، فقط یک پرتو از مالرو نیست، بلکه تذکری است از دنیای واقعی و تخیلی او.



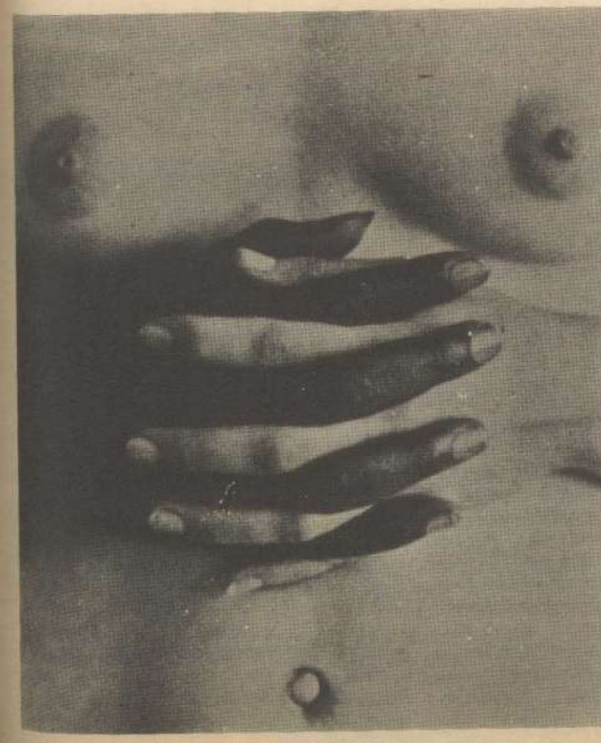
«تلفن» را که شنیده‌اید... «تله» یک پیشوند لاتینی است به معنای «دور» یا «از راه دور» و تلفن می‌شود گفتار از راه دور. و «تلویزیون» هم می‌شود «تماشا از راه دور» و وقتی بتوانند این دو دستگاه را با هم ترکیب کنند، یعنی تلفنی که تصویر را هم نشان بدهد، ناچار میشوند «تله» را از آن برمی‌دارند و می‌شود «ویزوفون»... از بحث لغوی گذشته، مسأله اختراع تلفن که تصویر طرفین را برای هر یک از آنها نشان دهد، رؤیایی بزرگ بوده که گهگاه آن را در فیلمهای علمی، تخیلی دیده‌ایم. البته دیروقتی است که این امر از صورت رؤیا خارج شده و به تحقق پیوسته ولی مشکلات آن به قدری است که تا عمومیت یافتن راهی پس دراز وجود دارد. در فرانسه اکنون فقط در «مرکز ملی تحقیقات تله کمونیکاسیون» یک دستگاه ویزوفون کار می‌کند این مرکز امیدوار است تا پایان سال ۱۹۷۴، بین پاریس و مرکز تحقیقات پ. ت. ت. (پست و تلگراف و تلفن) کوت دونور. (ساحل شمال) ارتباط تصویری برقرار شود. از هم اکنون کمپانی فولکس واگن فرانسه و شرکت آ. بی. ای. درخواست اشتراک آن را برای داخل مؤسسات خود کرده‌اند. برای تعمیم آن در بین مشتریان عادی هنوز نمی‌توان مودت معینی را پیش بینی کرد بخصوص با توجه به گرانی آن. تنها بکار ارتباط بین دو ویزوفون معادل دویست خط تلفن را به انحصار درمی‌آورد به مخارج مواد آن، هزینه اشتراک هم که بیش از پنجاه هزار فرانک (نزدیک هشت هزار تومان) می‌شود افزوده می‌گردد و قیمت یک ارتباط، پنجاه برابر تلفن معمولی است.

منظری از رؤیای ویزوفون

در ۱۹۶۳ رالف گینزبورگ زیر این عکس معروف نوشته بود: «فردا، این زوج به عنوان پیش-کام عصری روشن شمرده خواهد شد که در آن پیشداوریا از بین رفته است، تنها ژواده، ژواد انسان است، جالب آن است که دادگاههای آمریکا، این عکس ساده را قبیح می‌دانند اما مجلاتی نظیر پلی بوی و دهمبا نشریه مگلد آن، سکس - شاپیا، استریپ تیز خانه‌ها، کلوبهای عشق دستجمعی کالیفرنیا و نظایر آن به کار خود ادامه دهند، چرا؟ فقط به این علت که سیاه و سفید برهنه را قاطی نمی‌کنند. آرتور میلر، نویسنده معروف، درباره این عکس نوشت: «این عکس در اتاق انتظار یک دندانپزشک، حتی اسپرهای کسی را هم به حرکت در نمی‌آورد... حماقت سانسور در این است که قوانینی برای ابد وضع می‌کند اما گذشت چند ماه آنها را از هم می‌پاشد.» ماجرا اینک ابعاد دیگری پیدا کرده است. کمیته اجرای مدیران مجلات آمریکا زندانی شدن گینز بورگ را تجاوزی بسیار شدید به آزادی مطبوعات اعلام کرده است. کمیته مخصوصی هم برای مبارزه به خاطر آزادی گینزبورگ تأسیس شده که در رأس آن آرتور میلر، تورنر میلر و ویلیام استایرون قرار دارند. و در همین اثنا هم از تصاویر «جنایی» این پرونده، به اضافه عکس‌های دیگر مجله اروس و دیگر نشریات ناشر آن، در بسیاری کشورهای نمایشگاههایی ساخته‌اند.

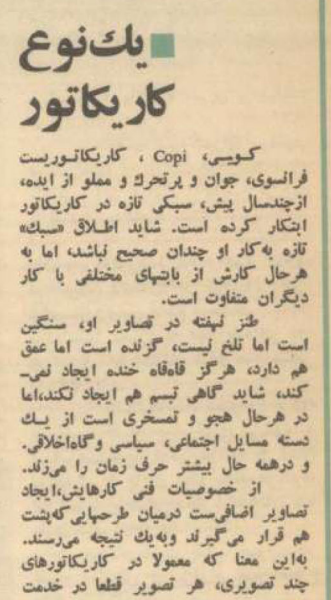
جنایت رالف گینزبورگ

این عکس، موجب محکومیت ناشرش به سه سال حبس شد. البته نه به جرم تبلیغات ضد تبعیض ژوادی، بلکه به دلیل صور قبیحه. رالف گینزبورگ، ناشر مجله «اروس» که این تصویر را نه سال پیش در نشریه خود چاپ کرد، بعد از طی مراحل مختلف دادرسی، بالاخره چندی پیش از طرف دیوان عالی ایالات متحده، به سه سال زندان محکوم شد. سال ۱۹۶۳ در یکی از شماره‌های مجله اروس، چند تصویر برهنه اما عقیف از بدنهای یک مرد سیاه و یک زن سفید به چاپ رسید و بلافاصله گینزبورگ به جرم «ارسال پستی مواد قبیحه» به پنج سال زندان محکوم شد، و دلیل محکمه هم خود عکس نبود، بلکه بروشورهایی بود که از طرف مجله به آدرس مردم ارسال می‌شد و انتشار عکس برهنه را به اطلاع‌اش می‌رساند، گینزبورگ استیفاف داد و بازپرسی و جریان پرونده آنقدر طول کشید که بالاخره یک ماه پیش محکومیت او به سه سال حبس قطعی شد و اینک در زندان لوئیسبرگ ماساچوست به سر می‌برد. مردی که به عنوان یکی از پیش-گامان آزادی از تعصبات اخلاقی شمرده می‌شد، علیرغم اعتراضهای فراوان مردم، با دستبند به زندان فرستاده شد.



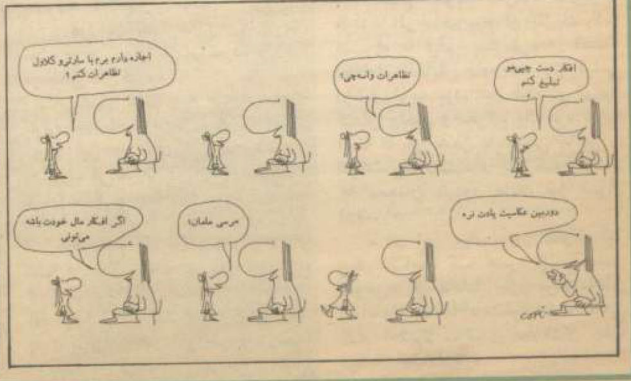
یک نوع کاریکاتور

کوسی، Copi، کاریکاتوریست فرانسوی، جوان و پرتحرک و مملو از ایده، از چند سال پیش، سبکی تازه در کاریکاتور ایتکار کرده است. شاید اطلاق «سبک» تازه به کار او چندان صحیح نباشد، اما به هر حال کاری از بابهای مختلفی با کار دیگران متفاوت است. طنز نرفته در تصاویر او، سنگین است اما تلخ نیست، گزنده است اما عقیق هم دارد، هرگز قهقهه خنده ایجاد نمی‌کند، شاید گاهی تبسم هم ایجاد نکند، اما در هر حال هجو و تمسخری است از یک دسته مسایل اجتماعی، سیاسی و گاه اخلاقی. و در همه حال بیشتر حرف زمان را می‌زند. از خصوصیات فنی کارهایش، ایجاد تصاویر اضافی است در میان طرحهایی که پشت به قرار می‌گیرند و به یک نتیجه می‌رسند. به این معنا که معمولاً در کاریکاتورهای چند تصویری، هر تصویر قطعا در خدمت



ضد خاطرات مالرو در تلویزیون

برنامه دوم تلویزیون فرانسه، از هفته گذشته، برنامه‌ای جالب و استثنایی را به مردم عرضه کرد. این برنامه که به صورت مجموعه‌ای چند هفته‌ای اجرا خواهد شد، «الفاسه قرن» نام دارد و در آن، آندره مالرو، نویسنده بزرگ سخن خواهد گفت. مالرو از همه چیز حرف خواهد زد، با همه لحنی، ذکلمه خواهد کرد، روایت خواهد گفت، نغمه خواهد کرد، اقرار خواهد کرد و حتی گاهگاهی سکوت خواهد کرد. خطابه او، بدون تمیز بین قرون، مذاهب، به دنبال هم از زاندارک بر فراز خرمن آتش، رگولوس گذشته، برنامه‌ای جالب و استثنایی را به مردم عرضه کرد. این برنامه که به صورت مجموعه‌ای چند هفته‌ای اجرا خواهد شد، «الفاسه قرن» نام دارد و در آن، آندره مالرو، نویسنده بزرگ سخن خواهد گفت. مالرو از همه چیز حرف خواهد زد، با همه لحنی، ذکلمه خواهد کرد، روایت خواهد گفت، نغمه خواهد کرد، اقرار خواهد کرد و حتی گاهگاهی سکوت خواهد کرد. خطابه او، بدون تمیز بین قرون، مذاهب، به دنبال هم از زاندارک بر فراز خرمن آتش، رگولوس



خاویار ودگا لذت بخش ترین نوشابه‌ها



* خاویار ودگا نوشابه‌ایست غیر از آنچه تا بحال نوشیده اید.

* خاویار ودگا نوشابه‌ایست استثنائی و منحصر به کارخانجات ایران می‌اهواز مجهز ترین

کارخانه نوشابه سازی در ایران و خاور میانه.

* خاویار ودگا را در تهران و شهر ستانها از نوشابه فروشهای معتبر در خواست فرمائید.

چوبکاری

رئیس يك شركت اعلانهایی چاپ کرده و به‌درو دیوار شرکت چسبانده بود که رویش این جمله به چشم می‌خورد:
- هرگز رقم دستمزد خود را به دوستانان نگوئید. این موضوع فقط به‌شما و رئیس‌تان مربوط است.
و کارمندا هم زیر این جمله اضافه کرده بودند:
- نگران‌نباشید، ما هم به‌اندازه خود شما از رقم دستمزدمان خجالت می‌کشیم.



میان پرده

آشپزی مدرن

آقا اولین قاشق دستپخت خانم‌ها که خورد اخسپایش رفت توهم وگفت:
- این دیگه چیه پختی؟
- این یه غذای جدیدیه که دستورشو صبح از رادیو شنیدم.
- پس حتما رادیوت پارازیت داشته.

درمان باشوئک

شخصی باعجله وارد داروخانه‌ای شد و گفت:
- فوری یه دواي قطع سسکه بدین.
فروشنده غفلت نکرد و یک جفت کشیده آبدار پی‌دپی به‌صورت او زد و گفت:
- می‌بخشین‌ها، ولی بهترین دواي سسکه‌شوکه ناگهانیه، امیدوارم حالتون خوب شده باشه.
مراجعه‌کننده گفت:
ممکنه اینجوری باشه آقا، ولی من دوا رو برای خودم نمی‌خواستم.

بی‌اعتمادی

جوانك محبوبی بعد از يك آشنایی تصادفی در خیابان، به‌خانه دخترخانم که از نسل سوپرمدرن بود دعوت شد. بعد از آن که چندتا گیلان زدند، جوان با تمجیح گفت:
- عزیزم ... ممکنه خواهش کنم... یعنی می‌شه...
دختر گفت:
- البته که می‌شه.
و شروع کرد به‌لفت‌شدن. جوان متعیر گفت:
- چی کار می‌کنی؟
- دارم لغت می‌شم، مگه همینو نمی‌خواستی؟
- نه جانم من یه‌خورده پول قرض می‌خواستم.
دختر به‌فریاد گفت:
- من‌که همین امروز پاتو آشنا شدم از کجا به‌ت اعتماد کنم پول قرض بدم؟

زیباترین روز

آقائی خبر شد که یکی از دوستانش در شرف ازدواج است. به دیدنش رفت و گفت:
- واقعا به‌ت تبریک می‌گم، امروز بهترین‌روز زیباترین‌روز زندگیته.
- ولی رفیق عوضی فهمیدی، من فردا عروسی می‌کنم.
- می‌دونم، واسه همینه که می‌گم ...

دخلیم وار؟

دکتری برای همکارش تعریف کرد:
- دیروز یه خانومی اومد پیش من که چوشهای قرمز گنده به‌صورتش می‌زد.
من براش تجویز کردم که تا سه ماه بیانو نزنه.
- چه ربطی داره؟
- واسه این که همسایه دیوار به‌دیوار خودم بود.

سوء تفاهم

رئیس کارخانه به سرکارگر گفت:
- مٹ این که فلان کارگرزنش مرده، برو از طرف کارخونه به‌ش تسلیت بگو.
سرکارگر که آدم گیجی بودرفت سراغ يك نفر دیگر که تصادفا دوچرخه‌اش را دزدیده بودند وگفت:
- همه ما قلباً از حادثه‌ای که برای تو پیش اومده متأسفیم، کارگر جواب داد:
- نه بابا، انقده هم مهم نبود، خیلی قراضه شده بود، لنگت می‌زد، پادش درمی‌رفت، زمین می‌خورد، البته تقصیر خودم بود چون مرتباً به رفقا امانتش می‌دادم.

کودکانه

يك آقایی که غمیاد گنده‌ای قد يك هندوانه زیر گلویش داشت تو اتوبوس بود به‌په‌ای زلزل او راتاشا می‌کرد. بالاخره حوصله مرد سررفت و گفت:
- بچه جون، اگه یازم مشو اینجوری نیگا کنی می‌خورمت‌ها!
بچه جواب داد:
اول اون یکی رو که خوردی درست قورتش بده...

آخرین دفاع

قاضی شهر کوچکی که وظیفه عقد ازدواج را هم در شهرداری انجام می‌داد (البته در فرنگستان) به داماد گفت:
- در معضر خداوند و حاضران آیا قبول می‌کنید که این دوشیزه را برای همیشه به‌همسری خود درآورید؟
- بله.
- به عنوان آخرین دفاع هر مطلبی دارید بیان کنید.

پدران و فرزندان

در يك کنفرانس تربیتی و آموزشی، سخنران گفت:
- آنچه که در مورد نسل امروز توجه عامه را به خود جلب می‌کند و اسباب حیرت می‌شود، حس اطاعتی است که در روابط بین اولیاء و فرزندان وجود دارد.
یکی از حضار گفت:
- واقعا شما اینجوری فکر می‌کنین؟
- البته، شما تو چه دوره و زومنه‌ای سراغ دارین که پدر و مادرا انقده از بچه‌هاشون اطاعت کنن؟

دلیلش...

يك روز صبح، آقایی باسروکله پانده پیچی شده، لنگان لنگان آمد به اداره.
رفقا دورو پرش را گرفتند و علت را جویا شدند:
- آره، دیشب رفته بودم کافه باچند نفر از رفقای قدیم. دم‌ی‌بخمره زدیم موقع برگشتن وقتی می‌خواستم برم توگاراژخونه، به‌تصادف مختصری کردم.
- ولی رفیق ما تا اونجا که یادمون می‌آد خونه شما گاراژ نداره.
- آره دیگه، واسه همین بود که تصادف کردم...

مردم عجول

- نمی‌دونم چرا مردم مردم انقده بی‌طاقتن. چند ساعت توصف سینما انتظار می‌کشن که بلیت بخرن و فیلم تماشا کنن.
- خوب، پس چیکار کنن؟
- کاری نداره، سی چهل سال صبر کنن، همون فیلمارو راحت تو تلویزیون تماشا کنن.



کاغذ دیواری

دسوتو

با طرحها و رنگهای استثنائی
معروفترین نام در سراسر جهان



WALLPAPER

DeSoto



نماینده انحصاری در ایران

سایپ روشن

خیابان قدیم شمیران

تلفن: ۷۵۵۰۰۰-۷۵۵۱۱۱